کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب: تتمه نجات الباکین

مؤلف: محسن ملول

مترجم:

شمارهٔ قفسه: ۱۵۴۱۸

شماره ثبت کتاب: ۹۰۹۶۰

تبریز - آذربایجان شرقی
خیابان منجم - کوچه جوشدوزان - کتابی ۱۹
منزل شیخ محمد حسین ... تمی

این کتاب مسمی بنجات الباکین است بلغت مجلسی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نوّر عیون الباکین بنور بکاء الحسین
واحیی قلوب المشتاقین بشوق لقاء الحسین
ورفع درجات الصابرین علی البلاء والمقیمین بالعزا
حتی ادرجهم فی زمرة اولیاء الحسین وبشّر الذین
آمنوا وعملوا الصالحات بان لهم قدم صدق عند
ربهم بمحبة احباء الحسین وشرّف بنیانهم وعظّم
ارکانهم بشرف الحشر یوم القیمة فی محشر شهداء
الحسین ووعدهم بما صبروا لیستخلفنّهم فی الارض
تحت لواء الحسین وحبّب الیهم الایمان وزیّنه فی
قلوبهم وکرّه الیهم الکفر والفسوق والعصیان بالبراءة
من اعداء الحسین والصلوة والسلام علی سید الکونین

وفخر العالمین ونور الخافقین ومقتدی الحرمین ورسول الثقلین
ابی القاسم محمد بن عبد الله جد الحسین وعلی امام المشرقین — حسن و مح
المشرق والمغربین المصلی والتبحی فی القبلتین والمجاهد
فی الله بالسیفین امیر المؤمنین وامام المتقین ویعسوب الدین
خلیفة رسول رب العالمین علی ابن ابی طالب اب الحسن والحسین
وعلی الصدیقة الطاهرة والمظلومة الصابرة ذات المدة الة
القلیلة والاحزان الطویلة بضعة سید الانبیاء وقرینة خیر الاوصیاء
شدیدة البلاء کثیرة العناء عزیزة البکاء سیدة
فاطمة الزهراء ام الحسن والحسین وعلی الامامین
الهمامین التمامین النورین النیرین الشمسین
القمرین المعصومین المظلومین المغمومین المهمومین
سبط رسول الثقلین للمصطفی قرتی عین وللمرتضی
ابنین

ابنین وللزهراء عینین وللموالی کهفین وللهداء علمین
السعید بن الشهید بن ابی محمد الحسن وابی عبد الله
الحسین وعلی سید الساجدین وقدوة العابدین
فاحر الخمسة الباکین الاسیر الحزین فالکعب الحی نعی المبتلی
باعظم المصائب مصیبة ابیه سید الشهداء الصالحین ابی محمد
علی ابن الحسین وعلی السادة المیامین والقادة الهادین امناء
رب العالمین شفعاء یوم الدین سادات الخلق اجمعین الا
ئمة الاخیار الانجبین الهداة الابرار الاکرمین حجج الله علی
اهل السموات والارضین محمد بن علی باقر علم النبیین وجعفر بن
محمد الصادق الامین وموسی بن جعفر الکاظم غیظه
المعتدین وعلی بن موسی الرضا المرتضی للاولین
والآخرین ومحمد بن علی التقی الجواد

اجود الاجودين وعلي بن محمد التقي الهادي الى الحق
واليقين والحسن بن علي العسكري الزين
والامام الحجة بن الحسن خاتم الاوصياء المرضيين
ولعنة الله على اعدائهم وظالميهم من الجن وا
لانس اجمعين لعنا
كثيرا الى
يوم الد
ين والحمد لله رب
العالمين

اما بعد پس

اما بعد پس میگوید بندهٔ خمول محزون ملول که ای محبان
خدا و رسول وای دوست داران مرتضی و بتول ای شیعیان
حضرت امیر المؤمنین وای پیروان ائمهٔ طاهرین ای
مصیبت زدگان آل مصطفی وای ماتم داران علی و زهرا
ای محزونان بحزن واندوه اهل بیت رسالت وای غمگ
ینان بمصیبت خانهٔ نبوت وامامت ای گریه کنندگا
ن بر نور دیدهٔ رسول خدا وای نوحه کنندگان بر آل عبا
ای زخمگان بداغ سید شهدا وای غم رسیدگان واقعهٔ کربلا
ای جگر خستگان در ماتم قرة عین رسول ثقلین وای در
دمندان در غم و الم فرزند سید دلشدهٔ کونین اعنی خورشید آسمان
و زمین مشرقین پیر و زدهٔ کنار رسول خدا حسین، بدانید
که این ایام ایام حزن واندوه وغم وایام گریه ومصیبت والم است

ملائکهٔ آسمانها در غم مصیبت حسین بن علی در گریه و افغان
میگذارند و دوست داران اهل بیت اینها را ملالت و احزان
میدانند چون واقعهٔ مصیبت سید شهدا نه مثل سائر مصیبتهاست
یقین که ثواب گریه کنندگان [illegible] او بی حد و بی حصاست هر گریه
کننده را درین واقعه مرافقت با ملائکهٔ ارض و سماست و هر غمدیده
را درین ماتم مرافقت با سید انبیاست هر نوحه کننده را درین حکایت
مشارکت با سرور اولیاست و هر جگر سوخته را درین مصیبت معا
ونت با فاطمهٔ زهراست جناب مغفرت و رحمت مآب عالم
ربانی مولانا و استادنا محمد باقر مجلسی در کتاب جلاء العیون ذکر کرده
که ابن بابویه علیه الرحمة بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده است که ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت قتال در
آن ماه حرام میدانستند و این امت جفاکار خونهای ما را حلال دانستند

وبهتک

و هتک حرمت ما کردند و زنان و فرزندان ما را اسیر کردند و آتش در خیمه
ما زدند و اموال ما را غارت کردند و حرمت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله را در حق ما نگاه نکردند بدرستیکه مصیبت حسین صلوات
الله علیه و آله دیدهای ما را مجروح گردانیده است و اشک ما را جاری
کرده است و عزیز ما را ذلیل گردانیده است در زمین کربلا که بورث
کرب و بلای ما گردید تا روز قیامت پس بر مثل حسین باید بگریند
گریه کنندگان که گریه بر آن حضرت فرو میریزد گناهان بزرگرا
خدا تعالی بیامرزد پس حضرت فرمود که پدرم صلوات الله علیه
چون ماه محرم داخل میشد کسی آنحضرت را خندان نمیدید واندوه و
حزن بر و غالب میگردید تا روز دهم محرم میشد روز مصیبت
واندوه و گریهٔ او بود و میگفت امروز روزیست که جدم حسین صلوات
الله علیه در آن شهید شده است بسند حسن از ریان بن

شنید روایت کرده است که گفت در روز اول محرم بخدمت حضرت
امام رضا صلوات الله علیه رفتم فرمود که ای پسر شبیب آیا روزه گرفته
نفرمود که این روزیست که حق تعالی دعای حضرت زکریا را مستجاب
گردانید در وقتی که از حق تعالی فرزند طلبید و ملائکه او را ندا کردند در محراب
که خدای تعالی بشارت میدهد ترا بیحیی علیه السلام پس هر که این روز را
روزه دارد دعای او مستجاب گردد پس فرمود ای پسر شبیب محرم ماهیست
که اهل جاهلیت گذشته ظلم و قتال را درین ماه حرام میدانستند برای
حرمت این ماه پس این ماه را نشناختند و حرمت پیغمبر خود ندانستند و
و درین ماه ذریت پیغمبر خود کشتند و زنان ایشان را اسیر کردند و
و اموال ایشان را ای پسر شبیب اگر گریه میکنی برای چیزی پس گریه
کن از برای حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام که او را مانند گوسفند
سر بریدند و هجده نفر از اهل بیت او را با او شهید کردند که هیچ یک در زمین
شبیه خود

شبیه خود نداشتند و بتحقیق که گریستند برای شهادت او آسمانهای هفت
گانه و زمینها و چهار هزار ملک برای نصرت آنحضرت علیه السلام از آسمانها
بزیر آمدند و چون بزمین رسیدند آنحضرت شهید شده بود و پس ایشان
پیوسته نزد قبر آنحضرت علیه السلام هستند ژولیده موی گرد آلوده تا وقتی که
آنحضرت قائم علیه السلام ظاهر شود پس از یاوران آنحضرت خواهند بود
و در وقت جنگ شعار ایشان این خواهد بود که یا لثارات الحسین
یعنی ای طلب کنندگان خون حسین ای پسر شبیب خبر داد مرا پدرم
از پدرش از جدش علیهم السلام که چون جدم حسین صلوات الله
علیه شهید شد آسمان خون و خاک سرخ بارید ای پسر شبیب اگر گریه کنی
بر حسین تا آب دیدهات بر روی تو جاری شود حق تعالی جمیع گناهان
کبیره و صغیره بیامرزد خواه اندک و خواه بسیار ای پسر شبیب اگر خواهی
خدا را ملاقات کنی و هیچ گناهی بر تو نباشد پس زیارت کن حسین علیه السلام

ای پسر شبیب اگر خواهی در غرفهای عالیه بهشت ساکن شوی با رسول خدا و ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین پس لعنت کن بر قاتلان حسین علیه
السلام ای پسر شبیب اگر خواهی که ترا ثواب شهدای کربلا داشته باشد
پس هر گاه مصیبت آنحضرت را یاد کنی بگو یا لیتنی کنت معهم
فافوز فوزا عظیما یعنی ای کاش که من با ایشان می بودم و کشته
می شدم و رستگاری عظیم می یافتم ای پسر شبیب اگر خواهی در درجات
عالیه بهشت با ما باشی پس برای اندوه ما اندوهناک باش و برای شادی
ما شادی باش و بر تو باد بولایت ما که اگر مردی سنگی را دوست دارد
حق تعالی او را در قیامت با آن سنگ محشور میگرداند در کامل الز
یارة بسند معتبر از عبد الله بن بکر روایت کرده است که گفت روزی از
از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که یا ابن رسول الله اگر قبر حضرت
امام حسین صلوات الله علیه را نبش کنند آیا در قبر آنحضرت علیه السلام چیزی
خواهند یافت

خواهند یافت حضرت علیه السلام فرمود که ای پسر بکر چه بسیار عظیم است
مسائل تو بدرستیکه حسین بن علی علیه السلام با پدر و مادر خود است
در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله و با آن حضرت ص روزی میخورند
و شادی می نمایند و گاهی بر جانب راست عرش آویخته است و
میگوید پروردگارا وفا کن بوعدهٔ که با من کرده و نظر میکند بزیارت کننده
گان خود و ایشان را بنام پدران ایشان و درجه و منزلت ایشان
و آنچه در خانهای خود دارند می شناسد ایشان را زیاده از آنچه
شما فرزندان خود را می شناسید و نظر می کند بسوی آنها که بر او میگریند
و طلب آمرزش از برای ایشان می کند و از پدران خود سوال
می کند که برای ایشان استغفار کنند و میگوید ای گریه کنندهٔ بر من
اگر بدانی آنچه خدای تعالی برای تو مهیا کرده است از ثوابها هر آینه
شادی تو زیاده از اندوه تو خواهد بود و از حق تعالی سوال میکند

بنامهای ایشان

که هر گناه و خطا که گریه کننده بر او کرده است بیامرزد ابن بابویه و ابن
قولویه بسندهای معتبر بسیار از ابو عماره منشد روایت کرده‌اند که گفت
روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم حضرت فرمود که شعری
چند در مرثیه حسین علیه السلام انشا کن چون شروع کردم حضرت
صادق علیه السلام گریان شد و من مرثیه میخواندم و حضرت علیه السلام
میگریست تا آنکه صدای گریه از خانه آنحضرت بلند شد و بروایت دیگر
حضرت علیه السلام فرمود آنچنانکه در پیش خود می‌خوانید و نوحه میکنید
بخوان چون خواندم حضرت بسیار گریست و صدای گریه زنان
حضرت نیز از پشت پرده بلند شد چون فارغ شدم حضرت علیه السلام
فرمود هر که شعری در مرثیه حسین علیه السلام بخواند و پنجاه کس بگریاند
بهشت او را واجب گردد و هر که سی کس را بگریاند بهشت او را واجب گردد
و هر که بیست کس را بگریاند بهشت او را واجب گردد و هر که ده کس را بگریاند
بهشت

بهشت او را واجب گردد و هر که پنج کس را بگریاند بهشت او را واجب گردد
و هر که یکی را بگریاند بهشت او را واجب گردد و هر که مرثیه بخواند و خود بگرید
بهشت او را واجب گردد و هر که او را گریه نیاید و خود را بگریه بدارد بهشت
او را واجب شود و بروایت دیگر فرمود که هر که آن حضرت را یاد
آورد و از دیده او بقدر پر مگسی آب بیرون آید ثواب او با خداست و خدا را
خوش نشود برای او بثواب بغیر از بهشت   این قصیده از شیخ داود بحرانی
رحمه الله است که بعض آن را فقیر از مقتل شیخ فخرالدین طریحی رحمه الله نقل
نموده هلموا نبك اصحاب العباء ونرثي سبط خير الانبياء
یعنی بیائید ای شیعیان علی مرتضی ما گریه کنیم بر آل عبا و مرثیه بخوانیم از برای
دخترزاده بهترین انبیا هلموا نبك مقتولا بكته ملائكة
الاله في السماء یعنی بیائید ای شیعیان تا گریه کنیم بر کشته که گریه
کرده‌اند براو فرشتگان خدا در آسمانها هلموا نبك مقتولا عليه

بكى وحش المهامه في الفلاء یعنی بیائید ای شیعیان تا گریه
کنیم بر کشته آنکه بر او گریسته‌اند وحشیان صحرا و دریا الا فابكوا
قتيلا قد بكته البتولة فاطمة ست النساء یعنی
ای شیعیان گریه کنید پس دگر گریه کنید بر کشته که بر او گریه
کرده است مادرش فاطمه زهرا سیده نساء الا فابكوا الثاوي بطف
حزنا الا فابكوا المذبوح القفاء یعنی ای شیعیان گریه کنید پس
گریه کنید از روی حزن و اندوه از برای کسی که در دشت کربلا مدتها بخاک
کربلا افتاده بود پس گریه کنید از برای کسیکه سرش بریده شد از قفا
الا فابكوا المناضخ عليه تنوح الجن حزنا بالبكاء یعنی ای شیعیان
گریه کنید از برای کسیکه جنیان در ماتم او بحزن و اندوه و گریه و نوحه می
کنند الا فابكوا المعفر ذبيحا على الرمضاء شلوا بالعراء
یعنی ای شیعیان مکرر گریه کنید از برای حسین سر بریده در ریگ
بیابان

بیابان کربلا کباب گردیده و با اعضاء پاره پاره بر خاک و خون
غلطیده و شربت آبی نچشیده اللهم العن اول ظالم ظلم حق
محمد و آل محمد و آخر تابع له على ذلك اللهم العن
العصابة التي جاهدت الحسين عليه السلام وشا
يعت وبايعت على قتله اللهم العنهم جميعا السلام
عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا ابن رسول الله السلام
عليك يا ابن امير المؤمنين السلام عليك يا ابن فاطمة الز
هراء سيدة نساء العالمين السلام عليك يا ولي
الله وابن وليه السلام عليك يا صفي الله وابن صفيه السلام
عليك يا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور السلام عليك
وعلى جدك وابيك وعلى امك واخيك وعلى الائمة
المعصومين من بنيك وعلى الارواح التي حلت بفنائك

من انصارك ومواليك وعلى ملائكة الله الحافين
حول حرمك الشريف المستغفرين لشيعتك و
محبيك ورحمة الله وبركاته لعن الله امة
ظلمتكم ولعن الله امة قتلتكم ولعن الله امة
سمعت بذلك فرضيت به ابرأ الى الله منهم
ومن اشياعهم واتباعهم واتقرب الى الله بموا
لاتكم والبراءة من اعدائكم صلوات الله عليكم وعلى
ارواحكم واجسادكم مجلس دوم بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل الدنيا الدنية جنة لاعدائه و
سجنا ودار محنة وبلاء لاوليائه ليجزي الذين اساؤا
بما عملوا ويجزي الذين احسنوا باحسن جزاءه والصلوة
على اكرم رسله واشرف انبيائه وعلى الائمة
الطيبين الطاهرين من اصفيائه والشاكرين الصابرين ومن

على

على ابتلائه اللهم صل وسلم على سيد الكونين و
فخر العالمين ومقتدى الحرمين ورسول الثقلين
والناطق عن الله بافصح لسان وشفيع البشر
النذير والسراج المنير والرسول الكريم الرؤوف
الرحيم شفيع المذنبين سيد انبياء والمرسلين وخاتم
النبيين ابي القاسم محمد بن عبد الله جد الحسين
اللهم صل وسلم على اخ الرسول وزوج البتول
امير المؤمنين وسيد الوصيين وخليفة رسول رب
العالمين وامام المتقين ويعسوب الدين الصراط
المستقيم والنبأ العظيم المصلي مع النبي في القبلتين
والمجاهد في الله بالسيفين والطاعن بالرمحين
سيد الاوصياء وامام الاتقياء ابي الحسن والحسين

اللهم صل على التقية النقية الزكية الصفية
المطهرة الطاهرة والمظلومة الصابرة ذات المدة
القليلة والاحزان الطويلة الممنوعة من حقها
والمغصصة بريقها الشديدة البلاء والكثيرة
البكاء المصابة بمصيبة ابيها سيد الانبياء و
فاطمة الزهراء ام الحسن والحسين اللهم صل
وسلم على الصفوة المجتبى وسبط المصطفى وقرة
عين المرتضى وثمرة الفؤاد البتول الزهراء الامام ا
الممتحن مورد البلايا والمحن ابي محمد الحسن
اخ الحسين اللهم صل وسلم على الامام المعصوم
والسبط المظلوم وسيد المهموم والاسير المغموم
قتيل العبرات اسير الكربات الممنوع من ماء الفرات

الذي

الذي بكت عليه ملائكة الارضين والسموات سيد
الشهداء وامام السعداء ووالد الائمة النجباء
قتيل الادعياء المذبوح من القفاء المطروح فريدا
في ارض كرب وبلاء المجروح المرمل بالدماء عر
غريبا عطشانا بطف كربلا روحي لروحه الفداء
واهلي لاهله الولاء ووجهي لوجهه الوقاء
يا ليتني كنت معهم فافوز فوزا عظيما اللهم صل
وسلم على سيد الساجدين وقدوة العابدين
واحد الخمسة الباكين الاسير الحزين والكئيب
الرزين والمبتلى باعظم المصائب مصيبة ابيه
سيد الشهداء الصالحين علي بن الحسين زين العا
بدين اللهم صل وسلم على باقي الائمة الابرار

وَالْخُلَفَا الْاَخْيَارِ وَالْاَوْصِيَاءِ الْاَطْهَارِ عِتْرَةِ الرَّسُولِ الْمُخْتَارِ وَاَبْنَاءِ الْوَلِيِّ الْكَرَّارِ اُمَنَاءِ الرَّحْمٰنِ وَشُرَكَاءِ الْقُرْآنِ اَعْلَامِ التُّقٰى وَمَصَابِيحِ الدُّجٰى كُهُوفِ الْوَرٰى حُجَجِ اللّٰهِ عَلٰى اَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْاُولٰى صَلٰوةً دَائِمَةً بَاقِيَةً اِلٰى يَوْمِ الدِّينِ وَلَعْنَةُ اللهِ عَلٰى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

شیخ جلیل شیخ فخر الدین طریح علیه الرحمة در مقتل خود روایت کرده از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده که هرگاه هلال ماه محرم از افق در دو غم ظاهر میگردید حزن و اندوه آن حضرت شدید میشد بسیار میگریست بر مصیبت جد خود حضرت امام حسین علیه السلام و مردم از هر جانب بخدمت آن حضرت می آمدند و او را تعزیه میگفتند و برافقت آنحضرت گریه و زاری و نوحه و سوگواری می نمودند پس وقتیکه فارغ میشدند از گریه حضرت باین خطاب کرده میفرمود ایها الناس بدانید

را حسین

که حسین علیه السلام زنده است و نزد پروردگار خود می باشد و روزی داده میشود از هر جا که خواسته باشد و آنحضرت پیوسته نظر میکند بلشکرگاه خود در کربلا و ملاحظه میکند آن جای را که وقت شهادت بر زمین افتاده بود و همچنین جاهای شهدای دشت کربلا را که با او شهید شدند می بیند و نظر می کند بزوار و گریه کنندگان بر خود و تعزیه داران و ماتم گرفتگان و مصیبت زدگان خود و آنحضرت بهتر میشناسد ایشان و نامهای ایشان و پدران ایشان و درجات و منزلهای ایشان را در بهشت از شناختن یکی از شما فرزند خود را و بدرستیکه هر آینه آنحضرت نظر شفقت میکند بر گریه کنندهٔ خود پس طلب آمرزش میکند از برای او از پروردگار خود و سوال میکند از جد بزرگوار و پدر عالیمقدار و مادر و برادر والاتبار خود که طلب آمرزش و رحمت کنند بر گریه کنندگان و ماتم داران خود و میگوید آنحضرت که اگر بداند زیارت کننده و گریه کننده بر من آنچه را حق تعالی

برای او مهیا کرده است از اجر و ثواب هر آینه سرور و خوشحالی او زیاده خواهد بود از جزع و اندوه او و بدرستیکه زیارت کنندهٔ من و گریه کننده بر من بر میگردد در روز قیامت با اهل خود خوشحال و فرحناک و در دنیا برمیخیزد از مجلس خود مگر پاک گردیده از گناه مانند روزیکه از مادرش متولد شده باشد و همان شیخ جلیل رحمه الله در مقتل خود روایت کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با جماعت از اصحاب خود در بعضی کوچهای مدینه مشرف میکردند ناگاه برخوردند ببعضی کودکان که در آنجا بازی میکردند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست نزد کودکی از آن کودکان و میان چشمهای او را بوسید و مهربانی بسیار با او نمود پس آن کودک را بدامن مبارک خود نشانید و بسیار او را بوسید پس بعض اصحاب آنحضرت عرض کردند که یا رسول الله ما این کودک را که تو او را مشرف ساختی و باین همه لطف

مهربانی

و مهربانی با و پرداختی و او را بنوازش نشستی پیش او نشاندن بدامن خود نوازش نمودی نمی شناسیم که پسر کیست و این همه شفقت از چه جهت پس آنحضرت فرمود ای اصحاب من مرا ملامت میکنید که من دیدم این کودک را که روزی با حسین من بازی میکرد و خاک پای حسین مرا بر میگرفت و بر سر و روی خود میمالید پس من از آن روز تا حال او را دوست دارم که او فرزندم حسین را دوست داشت و در روز قیامت شفیع او و شفیع پدر او و مادر او خواهم بود و بجهت خاطر او بحق خدا که خبر داده مرا جبرئیل علیه السلام که این طفل از اهل خیر و صلاح خواهد بود و در واقعه کربلا فرزندم حسین را یاری خواهد بود پس باین سبب بود که من او را اکرام مینمایم تمام شد این حدیث شریف

میگوید بندهٔ ضعیف که ای عزیز برادران بیقین که هیچ احدی از امثال ما را مقدور نیست که قدر و منزلت و جاه و عظمت ائمه طاهرین

صلوات الله علیهم اجمعین خصوص حضرت سید الشهدا ابا عبد الله الحسین
علیه آلاف التحیة والثنا را که نزد حق لحاظ و تعلق دارند کما هو بدانیم لیکن
اندکی از بیان آن بتقریب ذکر احادیث و بتدبر و تامل و تذکر احوال شریف
آن مقربان درگاه پروردگار عالمیان معلوم می‌توانند شد تامل کن
ای شیعه مخلص که مثل جلالت قدر و منزلت حضرت سید الشهدا فی نفسه
و مانند حسب و نسب آن بزرگوار برای هیچ احدی میسر نگردیده جد مادرش
محمد مصطفی و پدر عالیقدر علی مرتضی و مادر بزرگوار فاطمه زهرا سیدة
النسا و جده کریمه خدیجه کبری برادر گرامی حسن مجتبی عم بزرگوار و عم پدر
حمزه سید الشهدا و خود آن حضرت دانه نفر از ائمه هدا صلوات الله العلی
الاعلی و با این بزرگواری مصیبتی که بران حضرت رسیده و ظلمی که باو وارد
گردیده مثل آن گوش هیچ آفریده نشنیده و دیده احدی ندیده پس
بر مثل آنحضرت باید گریه کنند گریه کنندگان و برو نوحه کنندگان بلکه
بملائکه

بملائکه زمین آسمان و وحوش و طیور و جنیان و عظیم شمار زنداو بر
خود را از ذبیره پروردگار عالمیان پس ای عزیز باید که بودان تا مثل
این واقعه عظمی و مصیبت کبری خودتان را معاف نداری و پیوسته از
سویدای دل حزین و جگر خونین اشک حسرت بباری و اگر ترا گریه نیاید
خود را بگریه بداری و گریه بران حضرت را سهل و سبک نشماری و با
ین وسیله خودتان را در عرصه ثواب دوستداران و موالیان و
شیعیان ایشان در آری تا بکرامتهای الهی فایز گردیده در زمره
ایشان نام نیک برآری ان شاء الله الکریم الرحیم الباری بلکه ای عزیز
از بعض آثار و اخبار ظاهر می‌شود که ریختن اشک که مقارن وقت ما
ماتم حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه اتفاق افتد بهر چند بعلت
دیگر ریخته شود چنین اشکی که شبیه باشک عزاست منظور نظر ر
حمت اثر حضرت سید الشهدا است و موجب این اشک شفاعت

آنحضرت تحقیق نجات از غضب خدا است چه جای اشک کسی
که حقیقة صاحب عزا است چنانکه در مقتل شیخ جلیل مذکور مسطور
است که در روایت آمده که در مدینه مشرفه زنی بود مشهوره بزنا کاری
و آن زن را همسایه بود که همیشه ماتم حضرت سید الشهدا صلوات الله
علیه قیام نمودی و جمعی را طلبیدی که مرثیه میخواندند و گریه و نوحه
میکردند و بجهة ایشان طعام مهیا می فرمودی از اتفاقات آن
زن را آتشی ضرور شد پس داخل آن سرای تعزیه گردید ناگاه دید
که آتش بعلت مشغولی ایشان نزدیک شده که خاموش شود پس
آن فاحشه مدتی سعی نمود تا آن آتش را برافروخت و باین
سبب اشک از چشمهای او جاری گردید و بعد از آن که آتش روشن
شد پاره از آن برگرفته بخانه خود مراجعت کرده آن زن را عادت
آن بود پیش از ظهر خواب کردی چون بخواب رفت ناگاه
دید

دید که قیامت قائم شده و زبانیه جهنم آن زن را بزنجیرهای آتشین میکشند
و میگویند ای زناکار خداوند جبار قهار غضب بر تو کرده امر
فرموده است ما را که ترا بقعر جهنم بیندازیم و آن زن در اینحالت فریاد
و استغاثه میکرد و کسی بفریاد او نمی‌رسید میگوید که بحق خدا مرا کشیدند
تا لب جهنم آوردند ناگاه مردی بصدای بلند بایشان ندا کرد که خلو
ها یعنی رها کنید او را پس ملائکه زبانیه گفتند ای پسر رسول خدا بچه
سبب این فاحشه مغضوبه مستحق نجات گردیده حضرت فرمود
که بتحقیق این زن فاحشه داخل شد در سرای که اقامت عزای من
مینمودند و آتش طعام ایشان را افروخت و بآن سبب اشک
از چشم او جاری شد در اینوقت ملائکه عذاب گفتند شنیدیم
و اطاعت کردیم ترا ای شفاعت کننده و پسر شفاعت کننده
پس مرا رها کردند چون خلاص شدم بخدمت آن حضرت از

ازروی تفرع عرض کردم که کیستی تو که حق تعالی بسبب تو مرا از
آتش جهنم خلاص بخشید حضرت فرمود انا الحسین بن علی
یعنی منم فرزند علی بن ابی طالب میگوید آن زن که پس من
بیدار شدم حولناک رفتم بهمان سرای تعزیه و هنوز متفرق نشده
بودند و این خواب را با ایشان حکایت کردم پس ایشان تعجب
کردند و دیگر باره صدا بنوحه و زاری و ناله و گریه و بیقراری بلند نمودند
الا نوحوا و ضجوا بالبکاء الا نوحوا علی السبط الشهید
بکربلاء یعنی نوحه و زاری کنید و صدا بگریه بلند سازید ای شیعیان
بر فرزند زاده رسول خدا که شهید شده در زمین کربلا الا نوحوا
علی من قد بکاه رسول الله خیر الانبیاء یعنی
بصدای بلند گریه کنید بر کسیکه رسول خدا بهترین انبیا بر او گریه
کرده و بمصیبت او محزون گردیده الا نوحوا علی من قد
بکاه

حسین

بکاه علی الطهر خیر الاوصیاء یعنی نوحه و گریه کنید بر
کسیکه بر او گریه کرده علی پاک و پاکیزه که بهترین اوصیاست ا
الا نوحوا علی من قد بکته حبیبة احمد ست النساء
یعنی گریه و نوحه کنید ای نوحه کنندگان بر کسیکه محبوبه رسول خدا سیده
نساء فاطمه زهرا بر او گریه کرده در کتاب جلاء العیون روایت کرده که
شیخ طوسی علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر
صادق صلوات الله علیهما روایت کرده است که حق تعالی بعوض شهاد
ت بحضرت امام حسین ع کرامت کرده آنکه امامت را در ذریه او
قرار داده و شفا را در تربت او قرار داده و دعا را نزد قبر آنحضرت علیه
السلام مستجاب گردانید و روزهای زیارت کنندگان را در رفتن
و برگشتن از عمر ایشان حساب نمیکنند روی گفت هر گاه
مردم به برکت زیارت آنحضرت اینقدر فضیلت میابند آیا
آن حضرت علیه السلم بشهادت چه درجه یافته باشد حضرت ع

علیه السلم فرمود که حق تعالی او را ملحق گردانیده است به پیغمبر خود
صلعم و با آنحضرت میباشد در درجه او و منزلت او و هم
در آن کتاب ذکر کرده که شیخ طبرسی و دیگران از سعد بن
عبدالله روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت امام حسن
عسکری سؤال کردم آنحضرت فرمود صلوات الله علیه رفتم و
و از حضرت مسئله چند سؤال کردم آنحضرت فرمود که از مو
لای خود حضرت صاحب الامر علیه السلم بپرس و در
آن وقت حضرت صاحب علیه السلم کودک بود و در پیش
روی حضرت ع بازی میکرد پس سؤال کردم از تفسیر کهیعص
حضرت علیه السلم فرمود که این حروف از اخبار غیب است که
خدای تعالی بحضرت زکریا علیه السلم خبر داد و بعد از ان بحضرت
رسول صلعم اعلام فرموده است بیانش این بود که حضرت زکریا
از خدای تعالی طلب کرد که اسماء مقدسه آل عبا را باو تعلیم نماید
که در

که در شدائد باینها پناه برد و جبرئیل علیه السلم آمد و اسماء ایشان را
تعلیم نمود و پس حضرت زکریا علیه السلام نام محمد و علی فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله علیهم را یاد میکرد غم او برطرف میشد و خوشحال
میگردید و چون نام حضرت امام حسین صلوات الله علیه را یاد
میکرد گریه بر او مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد روز
ی مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار را
که بزبان میرانم غمهای من زائل می شود و مسرور میگردم و نام
آن عالی مقدار را که ذکر میکنم غمهای من بهیجان می آید و مرا
از گریه طاقت نمیماند پس خداوند عالمیان قصه شهادت
و مظلومیت آن جناب بزکریا علیه السلم وحی فرمود که کهیعص
پس کاف اسم زمین کربلاست و ها هلاکت عترت طا
هره است و یا یزید پلید است که کشنده و ظالم ایشان بود و عین

عطش و تشنگی ایشان در آن صحرا و صبر ایشان
بر آن مصیبتها چون زکریا علیه السلام این قصه دردناک را شنید
سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه
و زاری و ناله میخواند و میگفت الهی آیا دل بهترین خلقت را
بمصیبت فرزندش بدرد خواهی آورد آیا بلای حسین مصیبتی را
بجهت عزت او راه خواهی داد آیا بعلی و فاطمه صلوات الله
علیهما جامه این مصیبت را خواهی پوشانید آیا حسین درد الم را
بمنزل رفعت و جلال ایشان درخواهی آورد و بعد از این سخنان
گفت الهی مرا فرزند کرامت فرما که در پیری دیده من باو روشن
شود و چون حسین فرزندی کرامت فرمائی مرا فریفته محبت او گردا
ن پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند چنانچه بدرد
آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس
خدا

خدای تعالی یحیی را بحضرت زکریا علیه السلام کرامت فرمود و مانند
حضرت امام حسن علیه السلام بشهادت فایز گردید و حضرت یحیی
شش ماهه در شکم مادر بود و حمل حضرت امام حسین صلوات الله علیه
نیز شش ماهه بود و ایضا در آن کتاب منقولست که شیخ مفید از حضر
ت امام زین العابدین صلوات الله علیه روایت کرده است
که در سفر کربلا پدر مظلوم مکرر حضرت یحیی علیه السلام و شهادت آ
نحضرت را یاد میکرد و میفرمود که از پستی و خواری دنیا نزد
خدای تعالی آنکه سر حضرت یحیی علیه السلام را برای زن زناکاری
بهدیه فرستادند و بروایت دیگر سر مرا برای ولد الزنا بهدیه خواهند
فرستاد و در مقتل شیخ فخر الدین طریحی روایت کرده که در بعضی اخبار
وارد شده اینکه روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امام حسین
علیه السلام را بر ران راست خود نشانیده و ابراهیم پسر خود را

بر ران چپ و گاهی حسین را میبوسید و گاهی ابراهیم را پس
جبرئیل امین از جانب رب العالمین نازل شد و گفت یا محمد حق
تعالی این هر دو را برای تو نخواهد باقی داشت پس هر یک از اینها را
که خواهی اختیار کن که زنده بماند زیرا که حق تعالی امر کرده است
بقبض یکی از اینها پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود یا اخی جـ
جبرئیل اگر حسین را قبض روح کنند گریه خواهند بر او علی
پدرش و فاطمه مادرش و حسن برادرش و من و اگر پسرم ابراهیم
متوفی شود من به تنهائی برو گریه میکنم پس عرض کن به پرورد
گار عالمیان که قبض روح فرزندم ابراهیم بفرماید راوی میگوید
که بعد از سه روز ابراهیم برحمت خدا رفت بعد از آن هرگاه که
حضرت صلی الله علیه و آله میدید که حسین علیه السلام بخدمت
او می آید میفرمود خوش آمدی ای آنکه من پسر خود را فدای
تو کردم

وایضا در مقتل شیخ مذکور علیه الرحمه مسطورست که ابو هارون
مکفوف روایت کرده از حضرت صادق صلوات الله علیه که روزی
آنحضرت بمن گفت یا ابا هارون بخوان برای من شعری چند
در مرثیه جدم حسین صلوات الله علیه پس من قصیده در مداح آن
حضرت خواندم پس آن حضرت بسیار گریست و همچنین
حاضران از اصحاب او پس فرمود قصیده دیگر بخوان من
قصیده که زیاده بر قصیده اول خواندم پس شدید شد گریه
آن حضرت و شنیدم صدای گریه و زاری اهلبیت آنحضرت را
از پس پرده که پیوسته نوحه و بیقراری مینمودند تا فارغ شدم
از آن قصیده مرثیه پس آنگاه فرمود یا ابا هرون کسیکه در مرثیه
امام حسین صلوات الله علیه شعری بخواند پس بگرید و
دیگری را بگریاند حق تعالی بهشت را برای او واجب گرداند

ألا فابكوا قتيلاً مستباحاً ألا فابكوا المرمّل بدماءِ
یعنی ای شیعیان چون مصیبت سید الشهدا عظیم است پس گریه کنید
بر او که او کشته بود که ظالمان خون او را حلال دانسته و بدن شریف
او را به خاک و خون آغشته اند بنفسي جسمك منطرح جر
يح على حرّ الصعيد بلا وطاءِ یعنی فدای تو شوم که بدن
مبارک ترا بی دریغ بر روی خاک گرم بیابان کربلا بی پوشش
انداخته بودند بنفسي هاشميات سبايا يقدن وهنّ
في ذلّ السباء یعنی فدای تو شوم که در صحرای کربلا
اهل بیت هاشمیات ترا به ذلت و خواری باسیری برده اند بنا
بنفسي نسوة جاءت اليه وهنّ مولولات
بالنجاء یعنی فدای تو شوم که در آن دشت پر بلا اهل بیت
تو در حالت نهایت اندوه و غم بر سر تو آمده بودند و
میگفت

و میگفتند خصوص زینب خاتون أخي ودّع يتامى قد
أهينوا وقد أضحوا أسارى الأدعياء که ای برادر بجان برابر
من وداع کن یتیمان خود را که بخواری و زاری گرفتار بنده
و دل آزاری ولد زناها گردیده اند اللهم العن أول ظا
لم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له الخ
زیارت نامه صلى الله عليك يا أبا عبد الله صلى الله
عليك يا أبا عبد الله صلى الله عليك يا أبا عبد
الله صلى الله على وجهك الطيّب وبدنك
الطاهر صبرت واحتسبت يا مولاي وأنت الصادق
المصدّق قتل الله من قتلك ولعن الله من ظلمك أنا
إلى الله منهم بريء مجلس سيم بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان

إلا على الظالمين ونشهد أن لا إله إلا الله الملك الحق المبين
ديّان يوم الدين ربّنا ورب آبائنا الأولين والصلوة والسلام
على سيد المرسلين وأشرف الأولين والآخرين حبيب إله
العالمين محمد بن عبد الله خاتم النبيين وعلى أهل بيته
الطيبين الطاهرين المعصومين من آل طه ويس خصوصاً
على الإمام الشهيد الحسين بن سيد شباب أهل الجنة أجمعين
الذي قد بكى عليه أهل السموات والأرضين ولعنة الله
على أعدائهم من الجن والإنس من الأولين والآخرين لعناً
كثيراً إلى يوم الدين بسند صحیح مرویست که حضرت صادق
صلوات الله علیه از فضیل یسار پرسید که آیا شما شیعیان در مجالس
با یکدیگر می نشینید و حدیث و احوال ما را ذکر می کنید فضیل گفت
بلی فدای تو گردم پس حضرت فرمود که من آن مجالس را دوست
میدارم

میدارم پس زنده گردانید امر ما را ای فضیل خدا رحمت کند کسی را
که احادیث ما را ذکر کند و امر ما و دین ما را زنده بدارد ای فضیل
هر که ما را یاد کند یا ما را نزد او یاد کنند و از دیده مثل پر مگس آب
بیرون بیاید حق تعالی گناهان او را بیامرزد اگرچه مانند کف دریا باشد
و در حدیث معتبر وارد شده که ربیع بن منذر میگوید از پدرم شنیدم که گفت
شنیدم از حضرت امام حسین علیه السلام که میفرمود هر بنده که از دیدهای او
یک قطره آب آید در مصیبت ما اهل بیت حق تعالی او را در بهشت خلد
جا دهد و بسندهای معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که آن
حضرت فرمود که هر که بیاد آورد مصیبت ما را و بگرید از برای آنچه
طاغیان این امت بر ما وارد ساخته اند با ما باشد در درجه ما در روز
قیامت و کسیکه بیاد دیگران آورد مصیبت ما را پس بگرید و بگریاند
گریان نگردد دیده او در روزیکه دیدها گریان باشند و کسی که بنشیند

در مجلس که در آن مجلس احیای امر ما نمایند و احوال و اقوال ما را بیان
کنند نمیرد دل او در روزی که دلها از ترس و بیم مرده باشند سید رضی
قزوینی نوادهٔ مرحوم میرزا رفیعا واعظ علیهما الرحمه در مفتل خود
در باب سوزناکی حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه ذکر کرده که در کامل
کامل الزیارات مرویست که جمعی از شیعیان در خدمت ما بعادت
حضرت صادق علیه السلم بودند و یاد حضرت امام حسین علیه السلم
آنحضرت گریان شد و اشک چشم حاضران نیز جاری گردید پس
آنجناب با صحاب خطاب نموده فرمود که حضرت امام حسین علیه السلم
میفرمود که انا قتیل العبرة من کشتهٔ اشک چشمم هیچ مومنی مرا یاد
نمیکنند مگر اینکه اشک از چشمش روان میشود و بعضی گفته اند که قتیل
العبرة یعنی آنحضرت در حال اشک ریزی بدرجهٔ شهادت رسیده و
با چشم گریان کشتهٔ تیغ دشمنان گردیده چنانکه در روایت دیگر است

داخلازه

که حضرت امام حسین علیه السلم میفرمود که منم کشتهٔ زاری و گریه که بگریه
والم و غم کشته خواهد شد و لازم است بر خدا که هر اندوهناکی که بزیارت
من بیاید و شاد و خوشحال باهل خود برگردد مؤلف این اوراق میگوید
که آنچه بنظر قاصر این فاخر میرسد معنی عبارت فصیحه انا قتیل العبرات
شاید که از بعضی علما شنیده باشم اینست که منم کشتهٔ اشک و سزاوارم بجهت
عزای من اشک ریختن و هم چنانکه جهت عزای مصیبت اضطراب و بیقراری کنند
و هم چنین اشک و مصیبت من بجزع و زاری و بیصبری و بیقراری سزاست و بهمین معنی حدیث
استشهار سرا حمت متعدان نمود و مخفی نیست که ازین کلام بلاغت انجام مبالغهٔ تام
ترغیب و تحریص در بر مصیبت او و شک ریختن مفهوم میشود ولیکن سبب مذکور در بعضی اخبار
گفته از جمله اخبار جد سوز این واقعهٔ غم اندوز روایتی است که شیخ مفید نقل نموده و هم آنرا
شیخ ابن بابویه در امالی اخلاف روایت کرده حضرت سید الساجدین جناب امام
زین العابدین علیه السلام فرموده که سرور رفاق حضرت امام حسین علیه السلام عزیمت

عراق نمود در شب اول بقصد وداع بمرقد منور با برکت جد بزرگوار خود
رفت که آنحضرت را وداع کند چون نزدیک قبر شد نوری ساطع از قبر مقدس
از برای آنحضرت ظاهر شد چون حضرت آن حالت را مشاهده نمود بجای خود مراجعت نمود
و در شب دوم که بجانب ضریح مقدس روانه شد و نزدیک مرقد مطهر آن سرور ایستاد
بسیار گریه کرد و در سجده آنحضرت را خواب برد پس در خواب دید حضرت رسالت
پناه صلعم نزدیک او آمد و او را در بر گرفت و میان دو چشم آن نور دیده
خود را بوسید و گریست و فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد ای حسین گویا میبینم ترا
در خون خود غوطه خورده باشی در میان گروهی از این امت که امید شفاعت
از من داشته باشند بدرستیکه ایشان را نزد حق تعالی هیچ بهره نخواهد بود ای نور دیده
کرامی تو در این زودی نیز نزد پدر و مادر خود خواهی رفت ایشان
مشتاق بسوی تو و ترا در بهشت درجه چند هست که بآنها نمیرسی
مگر بشهادت پس آنحضرت بیدار شد گریان و محزون بخانه مراجعت نمود

وخواب خود را

وخواب خود را باهل بیت خود حکایت فرمود و عازم سفر عراق
گردید و بروایت دیگر چون آن سرور در آن نزدیک مرقد منور
حضرت پیغمبر آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله منم حسین
پسر فاطمه فرزند زادهٔ تو که مرا بودیعت بامت خود سپردی
و مرا خلیفهٔ خود برایشان گردانیدی یا نبی الله گواه باش بر این
که مرا یاری نکردند و ضایع گذاشتند و حرمت مرا رعایت دانکایت
منست از ایشان بسوی تو تا ترا ملاقات نمایم پس مشغول نماز
و عبادت گردید و تا صبح نزد بزرگوار بطاعت کردگار قیام نمود و
وصبح بخانه مراجعت فرمود چون شب دیگر باز بروضهٔ مقدس جد
عالیمقدار خود رفت و چند رکعت نماز کرد چون از نماز فارغ شد
گفت خداوندا این پسر پیغمبر تو است و من فرزند پیغمبر توام و مرا
امری روداده است که میدانی خداوندا من نیکیها را دوست میدارم

و با تنها امر بنمایم و بدیها را دشمن میدارم و از آنها نهی می نمایم و از تو سوال میکنم ای صاحب جلال و اکرام بحق این قبر و هر که در این قبرست که اختیار نمائی برای من آنچه رضای رسول تو در آنست پس تا نزدیک صبح تضرّع و زاری نموده با حضرت قاضی الحاجات مناجات کرد و چون نزدیک طلوع صبح شد سر مبارک خود را بضریح مقدّس مبارک جدّ اقدس خود گذاشت ناگاه آنجناب را خواب ربود در خواب دید که حضرت سیّد المرسلین صلّی الله علیه و آله با گروه بیشمار از ملائکه مقربین که بر دور آنحضرت را صف کرده بودند نزدیک آنحضرت آمدند حضرت باستد نبیا آنحضرت را در بر کشید و بر سینهٔ خود چسبانید و میان دو دیدهٔ او را بوسید و گفت ای حبیب من و ای شهید من زود باشد که ترا در صحرای کربلا سر از تن جدا کنند و در خون خود دست و پا زنی و در میان گروهی که دعوی کنند که از امّت من اند و در آن حال تشنه باشی

ابر بود

داب بتو ندهند و با این حال امید شفاعت از من داشته باشند خدا ایشان را در روز قیامت از شفاعت من محروم گرداند ای نور دیدهٔ من و ای فرزند پسندیدهٔ من پدر و مادر و برادر تو نزد من آمده اند و مشتاق لقاء مسرّت افزای تو اند و ترا در بهشت جاودانی منزلت و درجهٔ چند هست که بغیر از شهادت بآنها نرسی پس آنجناب در خواب از روی تضرّع و ابتهال نظر بر خورشید جمال عدیم المثال جدّ امجد خود افکنده التماس نمود که مرا بدنیا حاجتی نیست مرا با خود بقبر مطهر خود ببر و از شرّ اشرار خلاصی ده حضرت رسالت فرمود که ای نور دیده ترا چاره نیست از برگشتن بسوی دنیا تا بشهادت فایز گردی و بدرجهٔ بلند سعادت ابدی برسی و بدرستیکه تو و پدر تو و برادر و عم پدر تو همه با یکدیگر محشور خواهید شد در روز قیامت و با یکدیگر داخل بهشت خواهید شد پس آنجناب

با فزع و بیم و وحشت از خواب بیدار شد و بخانه مراجعت نمود و آنچه در خواب دیده بود با اهل بیت بیان فرمود که باید هیچ خانواده را حزن و اندوه زیاده از اهل بیت رسالت نبود و صدای گریه و نوحه از اهل بیت آنحضرت بلند شده بود و آنحضرت تهیهٔ خود را گرفته عازم سفر مکه شد و در میان شب بر سر تربت مطهّر مادر خود فاطمه زهرا آمد و نقل کرده اند که گفت السلام علیک یا امّاه اینک پسرت حسین است که بوداع تو آمده است و این زیارت آخرین و طواق و البینی ست گویند از بنای روضه مقدّسه آوازی آمد و علیک السلام ای مظلوم مادر و ای شهید مادر پس زمانی بر سر آن تربت روح فزا گریست بعد از تقدیم مراسم وداع مادر مظلوم بسوی مرقد منوّر برادر خود امام حسن علیه السلم رفته با برادر والا

گهر شرایط وداع بجای آورد و همچنین بخانه مقدّسه برگشت که روانه شود اما حاصل آن مالک ممالک حق و یقین و آن سالک مسالک دین مبین بعد از وداع مرقد پر نور جدّ خود حضرت مصطفی و تربت منوّر مادر خود فاطمه زهرا و قبهٔ مطهر برادر خود حسن مجتبی و بعد از ریختن قطرات عبرات در هر یک از زوجات با برکات غم مفارقت وطن و الم مهاجرت بازماندگان و دوستان را با خود برداشته بجوب مکه معظمه توجه فرمود و این آیهٔ شریفه که از برای بیرون رفتن حضرت موسی نازل شده بر زبان مبارکش بود فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين

یعنی پس بیرون رفت از شهر ترسان و مترقب رسیدن دشمنان گفت پروردگارا نجات ده مرا از گروه ستمکاران همچنین آنسرور آفاق

به رسل و رسل اهل اتفاق عزم عراق نمود و طی منازل را
میفرمود از حضرت امام زین العابدین علیه السلم مرویست
که چون حضرت امام حسین علیه السلم بر سر آب عذیب نزول
نمود در آنجا قیلوله فرمود گریان از خواب بیدار شده پس علی اکبر از آن
پرسید که سبب گریهٔ شما چیست حضرت فرمود که ای فرزند گرامی
که این را علتی که خواب در این ساعت دروغ نمیباشد در این
وقت در خواب دیدم که هاتفی مرا ندا کرد که شما سرعت مینمایید
و مرگ و شما را بسوی بهشت سرعت میفرماید آن امام زادهٔ بزرگوار
گفت ای پدر عالیمقدار آیا بر حق نیستیم حضرت فرمود بلی ای فرزند
گرامی بخدایی که بازگشت بندگان بسوی اوست سوگند یاد میکنم که بر حقیم
و دشمنان ما بر باطلند علی اکبر گفت پس از مرگ و کشته شدن چه
پروا داریم حضرت امام فرمود که خدا ترا جزای خیر دهد ای فرزند نیکوکار

داد ابر

و در کتاب جلاء العیون روایت شده که شیخ جعفر بن نما در کتاب مثیر الا
حزان و دیگران روایت کرده اند که ملکی از ملائکه سموات که هر
گز بخدمت حضرت رسالت پناه نیامده بود از حق تعالی رخصت
طلبید که بزیارت آنحضرت صلی الله علیه السلم بیاید چون روانه شد
حق تعالی باو وحی کرد خبر ده محمد را که مردی از امت او که او را یزید
میگویند فرزند طاهر و مبارک فاطمهٔ بتول را شهید خواهد کرد ملک گفت
الهی و سیدی من شاد شدم که بزیارت آنحضرت میروم چگونه آن
حضرت را باین خبر محزون گردانم حق تعالی فرمود که آنچه ترا امر میکنم
باید که بعمل آوری پس آن ملک بخدمت آن حضرت آمد و بالهای
خود را گشود و گفت السلام علیک یا حبیب الله من از پروردگار
خود مرخص شدم که بزیارت تو بیایم چون مرا رخصت داد خبر
بمن داد که آرزو کردم که کاش بالهای من می شکست و این خبر را

برای تو نمی آوردم ولیکن مخالفت امر پروردگار خود نمی توانم کرد این خبر خدا
بدانکه یکی از امت تو که او را یزید میگویند حق تعالی عذاب او را بله
گرداند فرزند طاهر و مبارک ترا که از دختر طاهر بتول تو بهم رسد شهید
خواهد کرد و بعد از کشتن فرزند تو از دنیا بهره نخواهد برد و حق تعالی او را ناگاه
بعذاب خود خواهد گرفت و بجهنم خواهد برد پس چون حضرت امام حسین علیه السلام
و ساله شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بسفری بیرون رفته روز
در اثنای راه ایستاده و گفت انا لله و انا الیه راجعون و آب از دیدهٔ
مبارکش ریخته و فرمود که در این وقت جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد و
خبر داد که در کنار فرات زمینی هست که آنرا کربلا گویند فرزندم حسین
در آنجا شهید خواهد شد صحابه گفتند یا رسول الله که او را شهید خواهد
کرد حضرت فرمود یزید ملعون خدا تعالی برکت ندهد او را و گویا می بینم جای
کشتن او را و محل دفن او را و گویا می بینم که او را

بهدیه برای یزید میبرند هر که نظر کند بسوی فرزند من و شاد شود
حق تعالی میان دل او و زبان او مخالفت اندازد و او را بر کفر و نفاق
بمیراند پس حضرت صلی الله علیه و آله از آن سفر غمگین و محزون
برگشت و بر منبر برآمد و خطبه ادا کرد امام حسن و امام حسین
صلوات الله علیهما را بر منبر بالا برد و دست راست خود بر سر امام حسین
علیه السلم و دست چپ خود را بر سر امام حسین علیه السلم گذاشت
و سر خود را بسوی آسمان برداشته و گفت خداوندا منم محمد بندهٔ
تو و پیغمبر تو و این دو فرزند از پاکیزگان عترت من و از نیکان
ذریت من اند و از آنها اند ایشان را بعد از خود میگذارم و
جبرئیل علیه السلم مرا خبر داد که این فرزند من حسین صلوات
الله علیه را بجور و ستم خواهند کشت و امت من یاری او نخوا
هند کرد خداوندا کشندگان او را برکت مده و او را بهترین شهیدان

گردان بدرستیکه تو برهمه چیز قادری خدایا برکت مده کشنده او را
و برکت مده کسی را که یاری نکند پس اهل مسجد همه جدا بگریه بلند کردند
حضرت فرمود که امروز بگریه میکنید و فردا یاری او نخواهید
کرد ابن عباس گفت که پس آنحضرت صلعم پیش از وفات
خود بقلیل متوجه سفری کردید چون برگشت رنگ مبارکش
متغیّر و افروخته کردیده بود پس بر منبر بر آمد و خطبه بمبلغ موجزی
ادا کرد و آب از دیدهای مبارکش میریخت پس گفت ایّها النّاس
من از میان شما میروم و دو چیز بزرگ میان شما میگذارم
یکی کتاب خدا و دیگری عترت من که از شجرهٔ نبوت روئیده اند
و میوهٔ حدیقهٔ من اند و این دو چیز از یکدیگر جدا نمیشوند و من
در حق عترت و اهل بیت خود از شما سوال نمیکنم مگر مرا
که خدای تعالی مرا امر فرموده که قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ

فی القربی

فِي الْقُرْبٰى یعنی بگو یا محمّد که سوال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی
مگر محبت خویشان من پس چنین مباشید که چون بیائید در حوض
کوثر نزد من دشمنی کرده باشید بایشان یا عترت من و ستم کرده
باشید بایشان و بدرستیکه در روز قیامت سه رایت و علم بر من
وارد خواهد شد از این امّت یکی رایت سیاه و تیره چون نزد من
آیند گویم که منم احمد عرب و عجم ایشان گویند که ما از امّت تو
توئیم من گویم که چگونه بعد از من رعایت کردید کتاب خدا را
و اهل بیت مرا ایشان گویند اما کتاب را پس ضایع کردیم
و تحویل و تحریف کردیم و اما عترت تو پس سعی کردیم که ایشان را
از روی زمین براندازیم پس من روی از ایشان بگردانم و تشنه از پیش
حوض کوثر برگردانند پس رایت و علم دیگر نزد من آید از رایت اول
سیاه تر و تیره تر مثل اول جواب گویند ایشان گویم که دو چیز بزرگ در میان شما
گذاشتم چه کردید با آنها گویند که کتاب خدا را مخالفت کردیم و عترت ترا یاری نکردیم

و ایشان را کشتیم و راندیم و پراکنده کردیم پس گویم که دور شوید
از من پس همه را پر کردند از حوض کوثر با لب تشنه و رویهای سیاه
پس علم دیگر نزد من آید که نور از ان تابد پس من بایشان گویم
که کیستید شما گویند که مائیم اهل کلمهٔ توحید و پرهیزگاری و مائیم امّت
مصطفی صلی الله علیه و آله و مائیم بقیهٔ اهل حق که کتاب حق تعالی را قبول کردیم
و حلال آن را حلال دانستیم و حرام آن را حرام دانستیم و دوست
داشتیم ذریت محمّد را و ایشان را یاری کردیم در هر امری که خواستند
یاری میکردیم و در خدمت ایشان قتال کردیم و با هر که دشمنی
با ایشان مقاتله کردیم پس من بایشان گویم که بشارت باد شما را
که منم پیغمبر شما محمّد و در دار دنیا چنین بودید که گفتید پس آب دهم
ایشان را از حوض خود و سیراب از نزد حوض کوثر بر گردند و بدرستیکه
جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که امّت من فرزند من حسین علیه السلام را
شهید خواهند کرد در کربلا لعنت خدا بر کسی باد که او را بکشد یا او را یاری

نکند

بکند تا روز قیامت پس حضرت از منبر فرود آمد و نماند ازین
مهاجران و انصار مگر آنکه یقین کردند که حضرت امام حسین علیه السلام
شهید خواهد شد و ایضاً در آن کتاب ذکر کرده که در بعضی از کتب معتبره
از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله امام حسن ع را بر ران راست خود نشانیده
بود و امام حسین علیه السلام را بر ران چپ خودش نشانیده و گاهی
این را میبوسید و گاهی آن را در آن وقت نازل شد و گفت یا رسول
الله تو اینها را دوست میداری فرمود که چگونه دوست ندارم و اینها
دو ریحان منند جبرئیل ع گفت یا نبی الله حق تعالی بر ایشان حکم
کرده است صبر کن حضرت فرمود که کدام است آن حکم جبرئیل ع
گفت که امام حسن صلوات الله علیه را بزهر شهید خواهند کرد و امام
و امام حسین علیه السلام را بقهر سر خواهند برید و هر پیغمبر را دعای مستجاب

بباشد و اگر خواهی دعا کنی که حق تعالی این مصیبتها از این امت رفع کند
و اگر خواهی مصیبت ایشان را ذخیره گردان از برای شفاعت گناه
کاران امت خود در روز قیامت حضرت صلعم فرمود که یا جبرئیل
من حکم پروردگار خود راضیم و هرچه او برای من پسندیده است از برا
ی خود میخواهم که مصیبت ایشان را وسیلهٔ شفاعت گناه کاران امت
خود گردانم و در مقتل شیخ فخر الدین طریحی رحمه الله روایت کرده که در
وقتی که وفات حضرت امام حسن صلوات الله علیه نزدیک و زهری که بآن
حضرت علیه السلام داده بودند و در بدن مبارک و اعضای شریفهٔ آنحضرت
جاری شده بآنجا سرایت نموده بود رنگ مبارک روی او متغیر گردید
و مایل بکبودی و سبزی شد پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت یا
یا اخی چه می شود مرا که رنگ مبارک ترا مایل بسبزی می بینم پس آنحضرت
حضرت امام حسن علیه السلام گریان شد و گفت ای برادر والا گهر

می کنی

من بحق خدا که در این هنگام رالست و درست شد حدیث جدم صلی
الله علیه وآله در بارهٔ من و در بارهٔ تو پس آنحضرت علیه السلام در رسید و دراز
کرد و حضرت امام حسین صلوات الله علیه را با آغوش خود کشید و او را
مدت درازی بسینهٔ خود چسبانید و هر دو بسیار گریستند پس حضرت
امام حسین ع با آنحضرت گفت یا اخی چه بود حدیث جد بزرگوار
و چه شنیدی از آن عالیمقدار پس حضرت امام حسین ع فرمود
که خبر داد مرا جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله که در شبی که مرا
بمعراج برده بروضات بهشت سیر فرمودند دیدم منازل اهل بهشت را
پس دیدم که دو قصر عالی در پهلوی هم بر یک صفت اما یکی از آنها
از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ بود پس بسیار خوشم آمد
گفتم یا اخی جبرئیل این دو قصر عالی از آن کیست پس پس
گفت یکی از آنها از یکی از اولاد تو حسن و دیگری از ولد دیگر تو حسین
است پس گفتم یا جبرئیل بچه سبب این دو قصر بر یک رنگ نیستند

پس در انوقت جبرئیل علیه السلام ساکت شد و هیچ جواب من
نگفت پس گفتم بجبرئیل که چرا سخنی نمیگوئی و جواب من نمیدهی
فقال حیاءً منک یا محمد یعنی پس گفت جبرئیل که از روی مبارک
تو شرم دارم یا رسول الله و بهمین جهت یارای سخن گفتن ندارم
با اینکه سبز از این عمل از امت نبی آخر الزمان از روح الامین زردی بنی گشت
شرمسار پس من گفتم یا جبرئیل ترا بخدا قسم میدهم که مرا خبر دهی
از سبب این پس جبرئیل گریان شد و گفت اما سبزی قصر امام
حسن علیه السلام بسبب اینست که آنحضرت را بزهر شهید خواهند
کرد و رنگ مبارک او در وقت شهادت او سبز میگردد و اما سرخ
بودن امام حسین علیه السلام پس بدرستیکه او را خواهند کشت و مانند
گوسفند سرش را از تن جدا خواهند نمود و در موی بدن مبارک
او را از خون او سرخ خواهند کرد پس در اینوقت هر دو برادر دیگر
باره صدا بگریه بلند کردند و همچنین حاضران نوحه و شیون و افغان

در انوقت

در گرفتند و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امام حسین
علیه السلام نزد حضرت امام حسن علیه السلام آمده چون نظرش
به برادر خود افتاد گریست حضرت امام حسن علیه السلام گفت یا
یا ابا عبد الله چرا گریه میکنی حضرت امام حسین علیه السلام فرمود گریه میکنم
برای آنچه نسبت بتو خواهند کرد امام حسن علیه السلام گفت که آنچه نسبت
بمن میکنند آنست که زهری بمن خواهند داد و مرا خواهند کشت
ولیکن روزی مثل روزی تو نیست ای ابو عبد الله که سی هزار کس رو
رو بتو خواهند آورد که همه دعوی میکنند که از امت جد تو محمد اند و
و دین اسلام را بر خود می بندند پس اجتماع کنند بر کشتن و ریختن
خون تو و هتک حرمت تو و اسیر کردن فرزندان و زنان و غا
رت کردن اموال تو پس در آن وقت لعنت نازل شود بر بنی امیه

وآسمان خاکستر و خون ببارد و بگریه بر تو هر چیزی حتی وحشیان صحرا
و ماهیان دریاها انتم بالمعلی فدا ولک روحی یا حسین و مهجتی یعنی جان
من فدای باد ای حسین و خون من بعوض خون تو ریخته شود له
انت عفیر فی التراب جدیل در حالتی که روی مبارک تو با اعضای
پاره پاره بخاک افتاده بود و جسمک عریان طریح علی الثری فدای
تو شوم ای حسین در آن حالتی که بدن مبارک تو برهنه بر خاک کربلا
افتاده علیک خیول الظالمین تجول و ظالمان اراده کرده بودند که
چارپایان بر تو بدوانند بنفسی کالاماء و حرم حرمک یعنی فدای
تو شوم ای حسین که دختران تو مانند اسیران و کنیزان سرها برهنه بودند
و شبطک ما بین العداة قتیل و فرزند زاده تو در میان دشمنان کشته
کشته بود مرثیه ششم بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند ۞ اول صلا بسلسله
انبیا زدند ۞ نوبت باولیا چو رسید آسمان طپید ۞ زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

پس

پس آتشی ز اخگر الماس ریزها ۞ افروختند بر حسن مجتبی زدند ۞ وآنگه سرادقی
که ملک محرمش نبود ۞ کندند از مدینه و در کربلا زدند ۞ وز تیشه ستیزه در آن
دشت کوفیان ۞ پس نخلها ز گلشن آل عبا زدند ۞ پس ضربتی کز آن جگر مصطفی
درید ۞ بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند ۞ اهل حرم دریده گریبان گشوده مو
زنها و بر در حرم کبریا زدند ۞ اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد
و آخر تابع له علی ذلک زیارت السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک
یا بن رسول الله السلام علیک یا بن امیر المؤمنین السلام علیک و فاطمة الزهراء
سیدة نساء العالمین السلام علیک یا اسیر الکربات السلام علیک
یا قتیل العبرات السلام علیک ایها الممنوع من ماء الفرات و رحمة
الله و برکاته لعن الله من ظلمک و لعن الله من قتلک انا الی الله منهم
بری مجلس چهارم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل مصائب
دار الغرور متوجهة الی اولیائه و نوائبها و احزانها موقوفة علی اصفیائه

خطبه مجلس چهارم

ووعدهم علی الصبر الجمیل

ووعدهم علی الصبر الجمیل الثواب الجزیل فی الدار جزائهم و اراهم نقل
و رحمة انفسهم منازل السعادة الباقیة ببقائه فبذلوا ارواحهم
لینالوا الزلفی من رحمته و فازوا انفسهم من الله بنعیم جنته و
واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ذو القدرة
والبهاء والعظمة والکبریاء و معز الاولیاء و مذل الاعداء
واشهد ان محمدا عبده و رسوله سید الانبیاء و نخبة
الاصفیاء واشهد ان خلیفته و وصیه و وارثه و ذریته علی بن
ابی طالب خیر الاوصیاء و ان الائمة المعصومین والسادة
المیامین من اولاده الاکرمین حجج الله علی اهل الارض و
السماء خصوصا صفوة المصطفین و قرة عین رسول
الثقلین ابا عبد الله الحسین الذی قد اهتز عرش الرحمن
لرزیته و بکت النجوم و الافلاک بمصیبته و

و

و اصبح رسول الله بقتله موتورا و کتاب الله مهجورا و بکت
السموات و سکانها و الجبال و خزانها و البحار و حیتانها
فصلی الله علیه و علی جده و ابیه و علی امه
و اخیه و علی الائمة التسعة من بنیه و لعنة الله
علی اعدائه و قاتلیه و ظالمیه و علی من لا یلعنه
شیخ فخر الدین طریحی علیه الرحمه در مقتل خود ذکر کرده است که در روایت
وارد شده که وقتی که خبر داد رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر خود فاطمه زهرا
صلوات الله علیها را بواقعه کربلا و کشته شدن حضرت امام حسین فرزند دلبندش
بجواری و زاری و اندوه و بلا حضرت زهرا بسیار گریست و گفت یا ابه یعنی ای
پدر بزرگوار کی واقع خواهد شد این مصیبت کبری و واقعه عظمی حضرت
فرمود ای فاطمه این قضیه واقع می شود در وقتی که نه من باشم و نه تو و نه
علی پدر او و نه حسن برادر او پس دیگر باره فاطمه زهرا صلوات الله علیها

بگریه و زاری و فغان صدا بلند کرد و گفت ای پدر بزرگوار بگو که پس
خواهر بود که بر او گریه کند و عزای او را بر پا دارند و حضرت فرمود یا فاطمه
بدرستیکه زنان امت من گریه می کنند بر زنان اهل بیت من و مردان امت
من گریه میکنند بر مردان اهل بیت من و در هر سال عزای فرزندم
حسین را تازه می کنند پس هر گاه روز قیامت شود تو شفاعت میکنی از برای
زنان و من شفاعت میکنم از برای مردان و هر کس که گریه کرده باشد
بر مصیبت قرة عین من حسین دست او را میگیرم داخل بهشت میکنم
یا فاطمه بدانکه هر چشمی گریانست در روز قیامت مگر چشمی که در مصیبت
فرزندت حسین ع گریه کرده باشد که او خندان و مسرور است بنعمتهای
بهشت جاودان والله در آن کتاب نقل کرده شرحبیل بن ابی العون
روایت کرده از بعضی صادقین علیهم السلام که آن حضرت فرمود چون متولد شد
حضرت امام حسین علیه السلام فرود آمد فرشته از فرشتگان فردوس اعلی و فرود
آمد

و فرو رفت بدریاهای بزرگ و تنها ندا کرد در اطراف و جوانب آسمانها
و زمینها که ای بندگان خدا در پوشید لباس مصیبت و اظهار کنید اندوه
و ناله و افغان بدرستیکه فرزند محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا بظلم و جور
و جفا کشته خواهد شد بعد از آن آمد همین فرشته بخدمت رسول خدا آمد
و گفت یا حبیب الله جمعی از طاغیان این امت و گروهی از مشرکین دلان
بمروت حسین پسر دختر تو بزهره مطهره ترا با جماعتی از اهل بیت تو در
زمین کربلا یا بزاران کرب و بلا بقتل خواهند آورد و اینک تربت
او را بخدمت تو آورده ام که او را نگهداری بفرمائی و هر وقت که آن تربت
متغیر شود و مانند خون شود پس بدانید که فرزندت شهید گردیده است بعد
بعد از آن همان فرشته قدری از آن تربت مبارکه را برداشته با بالهای
خود بر گرفته با آسمان بالا رفت چون ملائکه مطلع شدند فوج فوج
بزیارت آن تربت فائز گردیدند و همگی آن تربت را می بوسیدند و می
بوئیدند تا آنکه ملکی نماند مگر آنکه زیارت آن تربت مبارکه بعمل آوردند

راوی میگوید که چون حضرت آن مشت خاک را از آن فرشته هم نمک
گرفت بوسید و بگریه گفت قتل الله قاتلک حسین یعنی خدا بکشد کشنده
ترا ای حسین خداوندا هیچ فرو بر کتی بکشنده او مده و قاتل او را به بدترین
عذاب تو گرفتار کن پس حضرت آن قبضه خاک را بام سلمه داد
و واقعه کربلا را باو خبر کرد و فرمود ای ام سلمه بگیر این تربت را و بخوبی
ملاحظه کن رنگ آن را بعد از وفات من پس هنگامیکه به بینی که آن
تربت متغیر گردیده و سرخ شده باشد مانند خون تازه پس بدان
که فرزندم حسین شهید شده است در صحرای کربلا راوی میگوید که چون
یک سال از زمان ولادت حضرت امام حسین علیه السلام گذشت
فرود آمدند دوازده هزار فرشته بصورتهای مختلف بارد های سرخ همه
گریان و نالان و همه برهای خود را گشودند پیش روی رسول ن
خدا بگریه گفتند که یا رسول الله زود باشد که مصیبت فرزندت حسین
واقع شود پس بعد از آن جمیع ملائک آسمان نازل شدند و آنحضرت را
تعزیه

تعزیه گفتند و خبر دادند او را بانچه حق تعالی مقرر فرموده برای حضرت
امام حسین علیه السلام از ثوابها و کرامتها و قرب و منزلتها در درگاه
خدا در روز قیامت کبری و تسلی دادند آنحضرت را بانکه حق تعالی
بسبب کرامت حسین اجرهای عظیم و ثوابهای جسیم بجهت زوار
و گریه کنندگان و تعزیه داران حضرت سید الشهدا صلوات الله
علیه مهیا نموده و با وجود این سخنان رسول خدا پیوسته گریان بود
و میفرمود خداوندا بکش هر که حسین را بکشد و کشنده او را بهره از دنیا
و آخرت مده و عذاب او را شدیدترین عذابها گردان تمام شد این
حدیث شریف میگوید این بنده ضعیف که ای محب ائمه هدی اگر
خواهی بدانی جلالت قدر و بزرگواری حضرت سید الشهدا علیه التحیة
و الثنا در درگاه حق تعالی چه قدر است و مصیبت آن عزیز اهل بیت
رسول خدا صلی الله نه مثل و مانندی ندارد که مصیبتهاست پس بشنو این

این حدیث را که صاحب روضة الشهدا و شیخ فخرالدین طریحی و دیگران
رحمهم الله روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت
از مدینه مشرفه در نخلی از نخلها و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را
با خود برد و چون حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
کودک بودند ایشان را نزد مادر ایشان فاطمه زهرا صلوات الله
علیها گذاشت پس روزی از روزها حضرت امام حسین
از سرای مادرش بیرون آمد و در این وقت آنحضرت کوچک بود و
در کوچهای مدینه میگردید تا آنکه وارد گردید میان باغستانها که در دور
حوالی مدینه بود ناگاه بر وی گذشت یهودی که او را صالح بن رقعه می
گفتند پس گرفت آنحضرت را و بخانه خود برده پنهان نمود تا وقتیکه
آفتاب بوقت عصر رسید و از حضرت حسین خبری و اثری نشد از این
حالت دل حضرت فاطمه زهرا بجوش آمد و از غم مفارقت حسین
بخروش

بخروش آمد و با حالت اضطراب هفتاد بار تا در مسجد رسول خدا بیرون
رفت و کسی را ندید که بطلب امام حسین علیه السلام بفرستد پس رو کرد
بفرزند دیگرش امام حسن علیه السلام و گفت ای نور دیده من و ای
فرزند پسندیده من برخیز و برو بطلب برادرت حسین که ترا دیگر
دل من از فراق او بسوزد پس حضرت امام حسن برخاست و از مدینه
مشرفه بیرون آمد تا رسید بباغهای مدینه الخ و ندا میکرد یا حسین ابن
علی یا قرة عین النبی این انت یا اخی کجایی تو ای برادر بجان برا
بر من پس ناگاه آهوی در آنجا ظاهر گردید حضرت امام حسن علیه السلام
خطاب کرد با آهو که یا ظبیة هل رأیت اخی حسینا
یعنی ای آهو آیا تو برادرم حسین را دیدی پس آن آهو بسخن آمد و بز
بان فصیح گفت یا حسن ای نور دیده مصطفی و ای فرزند پسندیده

مرتضی وای زننده کین دل زهرا بدانکه برادرت را صالح یهودی گرفته
و در خانه خود کنجی پنهان ساخته چون حضرت امام حسن این خبر از
آهو شنید روانه شد تا بدر سرای صالح یهودی رسید پس صالح را ندا کرد که
صالح برادرم حسین را از خانه بیرون آر و یمن بسیار و گرنه بمادرم
میگویم که ترا نفرین کند در اوقات سحرها تا بروی زمین هیچ یهودی
نماند بعد از این بعد از آن به پدرم میگویم که بزند بشمشیر خود و کرده شما را تا
جمعیت شما را متفرق گرداند و هلاکی شما را بجهنم سرای هلاکت برساند و
دیگر میگویم بجدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که از حق سبحانه و تعالی بطلبد
که شما را نیست و نابود کند راوی میگوید که صالح یهودی متحیر شد از کلام
معجز نظام آن امام و امامزاده علیه السلام و متعجب شد که کودکی چگونه با این
نحو کلام تکلم میتواند نمود پس صالح گفت ای کودک مادر تو کیست
پس حضرت فرمود مادرم زهرا دختر محمد مصطفی است قلاده بزرگوار است
و آنجد

در صدف عصمت و عالم مقداریست از رجال علم و حکمت حضرت
باریست و نقطه دایره فرمان و منبع بهجت و روشن نور محمد تهامیست آنکه خمیر طینت
او از سیب بهشت گرفته شده و آنکه در صفه او آزادین آیت نوشته شده آنکه
مادر بزرگواران دین و سیده زنان عالم است بقای او است و بتول عذرا
سیده فاطمه زهرا بعد از آن صالح گفت که یا کیستی حالا که مادرت را شناختم بگو که پدر کیست
حضرت فرمود بتحقیق که پدرم اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی بن
ابیطالب است آنکه در روز رزم بدو شمشیر جنگ میکند و با دو نیزه طعن میزند
آنکه نماز گزارنده است بهر دو قبلتین آنکه فدا کننده جان خود است از برای
سید ثقلین پدر من حسن و پدر برادرم حسین آنگاه صالح گفت ای کودک
پدر ترا شناختم بگو که جد تو کیست حضرت امام حسن علیه السلام فرمود
جد بزرگوار من دریست از صدف دریای رحمت خداوند جلیل و میوه است
از درخت مبارک ابراهیم خلیل ستاره ایست درخشنده و نوریست روشن

بخشنده چراغ جلالت و بزرگواری و نجیل قندیل است آدم از عرش
پرورد کار جلیل سید هر دو سرا مبعوث بر جن و انس محمد مصطفی آنکه
سبب انتظام کار هر دو عالم و باعث رکافه بنی آدم است آنکه پیشوای
اهل هر دو حرم و رهنمای اهل مشرق و مغرب عالم است آنکه جد
سبطین است که یکی منم و یکی برادرم حسین راوی میگوید که چون
فارغ شد حضرت از شمردن بعضی مناقب خود رنگ کفر از دل
صالح زدود و از چشمهٔ چشمش اشک جاری نمود پس از روی تعجب و حیرت
بحضرت امام حسن نظر مینمود که یا رب این چه نطق و بیان و چه فصاحت
و بلاغت زبانست و این کودک را با این کمسنی و حالت صبا این فطرت
و دکا از کجاست بعد از آن صالح گفت ای میوهٔ دل مصطفی و ای نور دیدهٔ
مرتضی و ای سرور سینهٔ زهرا میخواهم که پیش از تسلیم کردن برادرت
حسین علیه السلم خبر دهی مرا از احکام دین اسلام پس آنحضرت
تعلیم داد

تعلیم کرد بصالح دین اسلام و احکام حلال و حرام را پس صالح بصدق
دل مسلمان شد بر دست امام پسر امام ع پس حضرت امام حسین را
از خانه بیرون آورد و طبقی از طلا و نقره بر سر هر دو برادر نثار کرد و فقرا
و مسکینی را طلب کرده به برکت آن هر دو گوشوارهٔ عرش آن طلا و نقره را
بایشان تصدق فرمود و بعد از آن حضرت امام حسن دست برادر خویش
امام حسین علیه السلم را گرفته هر دو بخدمت مادر بزرگوار آمدند چون
مادر ایشان را دید بسیار مسرور گردید راوی گوید که چون روز دوم شد
صالح با هفتاد نفر از خویشان و نزدیکان خود بدر خانه مبارکهٔ فاطمه
زهرا آمد که همگی بشرف اسلام مشرف شده بودند پس صدا بگریه و فغان بلند
کرد و رو و موی خود را بخاک در خانه مالید و گفت ای دختر محمد
مصطفی بد کردم بفرزندت و اذیت رسانیدم به پسرت و من اینک
از کردهٔ خود پشیمانم باید که در گذری از گناهانم پس فاطمه زهرا صلوات الله علیها

نزد صالح پیغام کرد که ای صالح من از حق خود در گذشتم لیکن این دو پسر
پسران من و پسران علی مرتضی اند باید که تو از آن حضرت عذر خواهی
کنی بعد از آن صالح برگشت و منتظر بود تا حضرت امیر صلوات الله علیه از آن
سفر مراجعت نمود پس بخدمت آنحضرت شتافت و عرض حال خود کرده
بگریه گفت در باب حسین فرزندت بد کردم و از فعل خود نادم گردیدم
پس حضرت فرمود ای صالح من از حصهٔ و حق خود دست برداشتم و گناه ترا
نکرده انگاشتم اما این دو پسر فرزندان من و دو ریحانهٔ رسول خدا محمد
مصطفی اند پس باید که تو بخدمت آنحضرت بروی و از بدی که نسبت بسبطا
عزیز او بعمل آورده معذرت طلبی راوی میگوید که چون صالح این سخن شنید
در غایت حزن و اندوه بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده گریبان
کرد و بگریه گفت یا سید المرسلین بیقین میدانم که تو رسول رحمتی از برای
همه عالمیان و مهربانی بر اهل زمین و آسمان و منم بندهٔ تو مسلمان
ام

که در حالت کفر و طغیان بفرزندت حسین علیه السلم بد کردم و او را دزدیده
بخانه خود بردم و از مادر و برادرش پنهان نمودم و الحال در دین
اسلام داخل و از فعل زمان کفر خود پشیمان گردیدم پس حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای صالح من از گناه تو در گذشتم
و از تو راضی شدم اما بر تو واجبست که روی نیاز بدرگاه خداوند بی نیاز آ
آوری و در آن درگاه طلب آمرزش کنی بحالت ناله و زاری شاید حق
تعالی از سر گناه تو در گذرد و از آنچه بنور چشم رسول و فرزند و ساد بتول کرده
عفو نماید راوی گوید که چون صالح این کلام معجز نظام از رسول انام علیه و آله
السلم شنید گریان و نالان گردید و در اوقات نمازها و وقت سحرها تضرع
و زاری بدرگاه حضرت باری مینمود تا بعد از چند وقت جبرئیل نازل گردید
و سلام الهی بحضرت رسالت پناهی رسانید و گفت حق تعالی میفرماید
که تقصیر صالح را عفو نمودم و چونکه بر دست امام و فرزند امام و برادر

بی‌حرمتی ایمان آورده او را از غضب و سخط آزاد فرمودیم تمام شد ترجمهٔ این
حدیث شریف پس میگوید این بندهٔ ضعیف که ای شیعهٔ اهل بیت منیف
باید نیک تأمل کنی که هر آزار و اذیت رسانیدن یکنفر یهودی نامسلمان
در حالت کفر و عداوت و طغیان بعلت حب کسی دل چند عیش حضرت
سرور شهیدان را که در آن وقت هنوز امام زمان نبود هرگاه از جملهٔ
گناهان عظیمه باشد که بعد از مسلمان شدن یهودی و از کفر بیزاری نمودن
او بجهت یکه بگوشش نور رسیده باید بتضرع و زاری و نالهٔ و بیقراری از هر یک هر یک
از زهرا و مرتضی و مصطفی جدا جدا و آنگاه از جناب اقدس پروردگار
زمین و آسمان طلب عفو و آمرزش نمودن پس صد هزار ویل
و وای بحال جمعی از نامسلمانان این امت و طاغیان بی‌حمیت و سنگین
دلان بیمروت که با وجود دعوای مسلمانی و امید شفاعت شهید کربلا را
بچندین حیله و وعدهای دروغ و مکر بزمین کرب و بلا آوردند آه

بگوییم

بگوییم که چها بر سر آن گرفتار محنت غربت و بلا و تشنهٔ لب آب نچشیده
مهمان کربلا و خونین جگران دیگر و گرفتاران غم و غصه و مصیبت آن
سرور سیاسر و تشنه لبان بی‌یار و اسیران مبتلای در بدر و دلفگاران اهل
بیت مصطفی کردند و بعض ایشان را با لب تشنه و شکم گرسنه شربت
شهادت چشانیدند و بعضی دیگران را بشترهای بیجهاز نشانیدند و دیده
بدیده و شهر بشهر بخواری و زاری گردانیدند و مصیبت‌زده یکنفر باقی مانده
بی پدر و مصیبت یافته پدر شهید بیکس حضرت امام زین العابدین خرین را
در حالت بیماری در غل و زنجیر سنگینی مقید ساختند و حکم خدای اعلی و سفارش
رسول خدا و آیات محکمات قرآن مجید را پس پشت انداختند پس صد هزار
هزار وای بر همه آن اولاد زناکاران و ویل از برای آن کافران بد کردا
ران ای شیعهٔ دلسوخته چون مجمل از واقعهٔ هائلهٔ کربلا و قلیل از کثیر آن
مصیبت کبری استماع نمودی بدانکه جزع و بیقراری و ناله و زاری چنانکه

در حدیث وارد شده در هیچ مصیبت مستحسن نیست الا در حکایت واقعهٔ
ظلم و شهادت حضرت سید الشهدا و اسیران کرب و بلا و لهذا ائمهٔ علیهم
التحیة والثناء در ایام ماتم و حزن آن حضرت را تازه میکردند و خود
و اصحاب مجلس خود از شیعیان و ارباب عصمت و طهارت از زنان سر
بر دگیان بگریه و نوحه مشغول می‌شدند و بعضی اصحاب را تحریص بخوا
ندن مرثیها می‌نمودند و همگی را ترغیب به نشستن مجلس عزا و ماتم حضرت
سید الشهدا و وعده انواع ثوابها میفرمودند پس تو ای شیعه سوز طریقه را
از ماتم داران حقیقی بیاموز که ایشان میدانستند قدر و منزلت خواندن
و ایشان می‌دانستند که گریهٔ ملائکه زمین و آسمان را که هر یکی برای شفاعت
عالمی کافی‌اند البته بر حال ما و لذو دلسوزیهای ما احدی از شیعیان
خدا واقف اند و یقین حاصل است که بوعدهٔ خود شفاعتهای خود در روز
شفاعت وافی‌اند صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم الی

۹۰

یوم الدین در جزاء البکاء روایت شده که راوی میگوید ما جماعتی از اهل
کوفه در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم ناگاه جعفر بن
عفان بخدمت آنحضرت آمد حضرت او را اکرام نمود و نزدیک
خود نشانید و گفت یا جعفر جعفر گفت لبیک فدای تو شوم حضرت
گفت که شنیده‌ام که تو شعر میگویی در مرثیهٔ جدم حسین علیه السلام
و نیکو میگویی جعفر بلی گفت فدای تو شوم حضرت فرمود که بخوان
چون خواندم آنحضرت گریان شد و قطرات اشک آنحضرت بر ریش
مبارکش جاری میشد و حاضران همه گریان شدند پس حضرت
فرمود که بخدا سوگند که ملائکهٔ مقربین خدا در اینجا حاضر شدند و مرثیهٔ ترا
برای آنحضرت شنیدند و زیاده از آنچه ما گریستیم گریستند و حق
تعالی از برای تو بهشت را واجب گردانید و گناهان ترا آمرزید
پس فرمود که ای جعفر میخواهی زیاده بگویم گفت بلی ای سید من فرمود

که هر که در مرثیه حسین علیه السلام شعری بگوید و بگرید و بگریاند البته حق تعالی بهشت را بر او واجب گرداند و گناهان او را بیامرزد و بیگانه سرود

یا عین ابکی للحسین و اهله بدم اذا ما قل منک المدمع

بعد از چشم گریه کن از برای حسین

ابکی غریب محمد و حبیبه فصابه مما سواه افظع

ابکی علیه ملقی بلا غسل و لا کفن و لا نعش هناك یشیع

ابکی لنسوان الحسین حواسرا فی البید لما فیهن من یتفجع

ابکی علی السجاد و هو مقید بالقید مکتوف الیدین مکعکع

ان

مرثیه مولانا محتشم علیه الرحمه خورشید آسمان و زمین نور مشرقین

پرورده کنار رسول خدا حسین کشتی شکست خورده طوفان کربلا

بر خاک و خون فتاده بمیدان کربلا گر چشم روزگار بر و زار زار میگریست

خون میگذشت از سر ایوان کربلا نگرفت دست دهر گلابی بغیر

زان گل که شد شکفته ز بستان کربلا در آب هم مضایقه کردند کوفیان

خوش داشتند حرمت مهمان کربلا بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید

خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد

فریاد العطش ز بیابان کربلا آه از دمی که لشکر اعدا نکرده شرم

کردند رو بخیمه سلطان کربلا آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد

کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد اللهم العن اول ظالم

ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک

زیارت السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک

یا ابن امیر المؤمنین السلام علیک یا ابن فاطمة الزهراء

سیدة نساء العالمین السلام علیک یا ولی

الله و ابن ولیه السلام علیک یا صفی الله و ابن

ثاره و الوتر الموتور السلام علیک و علی

جدك و ابیك السلام علیك و علی ا

امك و اخیك السلام علیك و علی الا

ئمة الطاهرین من بنیك السلام علیك

و علی الارواح التی حلت بفنائك من انصارك

و موالیك اشهد لقد طیب الله بك التراب

و اوضح بك الكتاب و اعظم بك المصاب و

جعلك و اباك و جدك و اخاك و امك

و بنیك عبرة لاولی الالباب یا ابن المیامین

الا

الاطیاب التالین الکتاب وجهت سلامی

الیک صلی الله علیک و جعل افئدة من الناس

تهوی الیک ما خاب من تمسک بک و لجأ الیک

مجلس پنجم بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ابکی السحاب بالدما و ادمی

بالشفق جبین السماء و البس العالم لباس عزاء

الحسین و صعد الدموع الی العیون بنار الحزن

من قدور البطون لیطفی نار الجحیم ببکاء احباء

الحسین و عزی جده باذن الشفاعة فی

مصائب عصاة عرصات القیمة بوسیلة ا

لتسلیم لقضاء بلاء الحسین و نشهد ان

لا اله الا الله الذی رفع درجات الصابرین

وبشرهم فقال سبحانه وتعالی والله مع الصابرین
ووعد المتقین الذین نصحوا لله ورسوله فقال
تبارک وتعالی وسنجزی الشاکرین ونشهد
ان محمدا سید المرسلین وان علیا سید
الوصیین وان الائمة المعصومین من اولاده
سادة الاوصیاء المرضیین خصوصا اباعبد
الله الذی بکت علیه ملائکة السموات والارضین
اما بعد در کتاب جلاء العیون روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که آنحضرت بمسمع عراقی گفت ای مسمع تو از اهل عراقی
آیا بزیارت قبر امام حسین علیه السلام میروی گفت نه من مردی
مشهورم از اهل عراق بصره و نزد ما جماعتی هستند که تابع خلیفه اند
و دشمنان بسیار داریم از اهل قبایل ناصبیان و غیر ایشان و ا
وایمن

وایمن نیستم که احوال مرا بوالی بگویند و از ایشان ضررها بمن برسد
حضرت فرمود که آیا هرگز بخاطر می آوری آنچه با آنحضرت کردند گفتم
بلی فرمود جزع میکنی بر مصیبت آنحضرت گفتم بلی بخدا گویا که جزع
میکنم و میگریم تا آنکه اهل من اثر اندوه در من می یابند و امتناع میکنم
از خوردن طعام تا آنکه از حال من آثار مصیبت ظاهر می شود حضرت
فرمود که خدا رحم کند گریهٔ ترا بدرستی که تو شمرده میشوی از آنها که جزع میکنند
از برای ما و شاد می شوند برای شادی ما و اندوهناک می شوند برای اندوه
ما و خائف میگردند برای خوف ما و ایمن میگردند برای ایمنی ما و زود باشد
که ببینی در وقت مردن خود که پدران من حاضر شوند نزد تو و سفارش
کنند ملک موت را از برای تو و بشارتها دهند ترا که دیدهٔ تو روشن گردد
و شاد شوی و ملک موت بر تو مهربانتر باشد از مادر مهربان تو
ای مسمع پس حضرت گریست و من نیز گریستم و فرمود که حمد میکنم خدا را

که تفضیل داده است ما را بر خلق خود برحمت خود و مخصوص گردانیده ما اهل بیت را
برحمت خود ای مسمع بدرستی که زمین و آسمان گریه میکنند از روزی که
امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شده است تا حال از برای ترحم بر ما و آنچه ملائکه
بر ما میگریند زیاده از دیگرانست ای مسمع هر که بر کشته شدهٔ ما گریه
ملائکه و کسی نگریده است و هر که گریه کند برای ترحم بر ما البته خدا رحمت
خود را شامل حال او گرداند پیش از آنکه آب از دیدهٔ او بیرون آید
و چون آب بر روی او جاری شود اگر قطرهٔ از آب دیدهٔ او را در جهنم بریزند
هر آینه حرارت او را فرو می نشاند و کسیکه دلش برای ما بدرد آید در وقت
مردن چون ما را ببیند شاد گردد و آن شادی از دلش زائل نشود
تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و چون دوستان ما نزد کوثر می آیند آب
کوثر شاد میگردد و از لذتهای الوان طعامها آنقدر بکام ایشان میرساند
که نخواهند از آنجا بر گردند ای مسمع هر که یک شربت از آن آب بخورد
بعد ازان

بعد ازان هرگز تشنه نمیشود و تعب و مشقت نمی بیند و آن آب در سردی
مانند کافور است و بوی مشک از آن ساطع است و طعم زنجبیل در آن
هست و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرمتر است و از آب دیده صاف تر است
و از عنبر خوشبوتر است و از چشمهٔ تسنیم بیرون می آید و در نهرهای بهشت
جاری میگردد و بر روی مروارید و کافور روانست و بر کنار حوض کوثر
قدحها هست زیاده از ستارگان آسمان و بوی خوش آن از هزار ساله راه
بمشام مردم میرسد و قدحها از طلا و نقره و الوان جواهر است و چون
کسی اراده آن میکند که بیاشامد بیدریغ بوی های خوش را بمشام او میرسانند
و آنچه میده او میگوید که من راضیم که مرا همین جا بگذارند و نعمت دیگری
نمیطلبم و تحویل از آن مکان نمی خواهم ای مسمع تو از آنها خواهی بود
وبدان ای شیعهٔ عزیز که در حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه همهٔ
انبیا از حضرت آدم تا خاتم صلوات الله علیهم اجمعین هر یک بطریقی

رسیده و همگی در عصر خود از این مصیبت محزون و غمگین گردیده اند چنانکه
در کتاب جلاء العیون و غیر آن بطریق مختلفه روایت شده که چون حضرت
آدم علیه السلام بر زمین آمد بطلب حوا بر دور زمین میگردید تا آنکه در صحرای
کربلا عبور کرد چون داخل آن صحرا گردید افواج حزن و اندوه رو با او آورد
و چون بمقتل حسین رسید پایش لغزید بر آمد و خون از قدمهایش
روان گردید پس سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت پروردگارا در جمیع
زمین گردیدم و اندوه و المی که در این زمین بمن رسید در هیچ زمین نرسید
حق تعالی باو وحی کرد که در این زمین برگزیده من حسین شهید خواهد شد
خواستم که تو در ازیت و اندوه او شریک باشی و خون تو بر این زمین
ریخته شود چنانچه خون او در این زمین ریخته خواهد شد حضرت آدم ع
گفت پروردگارا آیا او پیغمبر است وحی آمد که نه و لیکن فرزند زاده
پیغمبر من است و برگزیده من گفت پروردگارا کشنده او کیست گفت یزید

ما

که اهل آسمان و زمین او را لعنت میکنند پس آدم مکرر او را لعنت
کرد و از آن زمین گذشت و حضرت نوح چون بر کشتی سوار شد و بکربلا رسید
موجی بهم رسید و کشتی مشرف بر غرق شد نوح را ترس و بیمی و درد و المی
عظیمی عارض شد و گفت پروردگارا در هیچ زمین بمن نرسید آنچه
در این زمین رسید پس جبرئیل نازل شد و گفت ای نوح این موضعیست
که شهید خواهد شد فرزند زاده خاتم انبیا و فرزند بهترین اوصیا نوح
گفت پروردگارا کشنده او که خواهد بود باو وحی رسید که یزید که ملعونست
در آسمانها و زمین پس حضرت نوح مکرر او را لعن کرد تا کشتی او از غرق
نجات یافت و حضرت ابراهیم ع روزی سواره بصحرای کربلا گذشت و
و اسب او لغزیدس سر در آمد و از اسب گردید و سر مبارکش بر سنگی
آمد و خون جاری شد پس شروع باستغفار کرد و گفت خداوندا چه گناه
از من سر زده است که مستوجب این عقوبت و تادیب شده ام پس

جبرئیل نازل شد و گفت ای ابراهیم گناهی از تو صادر نشده و لیکن این
موضعیست که نور دیده مصطفی فرزند پسندیده علی مرتضی در این زمین
کشته خواهد شد بجور و جفا و خدا خواست که تو نیز در بلیه با او موافقت
نمائی و خون تو در این زمین ریخته شود ابراهیم علیه السلام گفت یا جبر
ئیل که خواهد بود قاتل او گفت یزید پلید و اهل آسمانها و زمین
و لوح و قلم او را لعنت میکنند پس ابراهیم دست برداشت
و او را لعن کرد پس حق تعالی اسب ابراهیم را بسخن در آورد و گفت
هر لعنی که ابراهیم میکرد اسب آمین میگفت ابراهیم با آن اسب
خطاب کرد که چرا تو آمین میگوئی گفت برای آنکه بشومی آن
لعین مرا بر زمین زدم و از تو خجالت کشیدم و راعی گوسفندان
حضرت اسمعیل را در کنار فرات میچرانید پس راعی او خبر داد باو که
گوسفندان چند روز است که در موضعی چرا میکنند و هر چند

آب فرات

این آب فرات را بلند نمیبرم آب نمیآشامند حضرت اسمعیل
با حق تعالی مناجات کرد و سبب این حالت را از پروردگار
خود سوال نمود جبرئیل نازل شد و گفت ای اسمعیل سبب این
حالت را از گوسفندان بزبان فصیح گفتند که بما خبر رسید که فرزند
تو حسین جگر گوشه پیغمبر آخر الزمان در این زمین با لب تشنه شهید
خواهد شد و ما بسبب حزن و اندوه بر آن حضرت از این آب
نخوردیم و خواستیم که در تشنگی با او موافقت کنیم اسمعیل گفت کشنده
او که خواهد بود گفتند یزید پلید که آسمانها و زمینها بر او لعنت میکنند
گفت خداوندا لعنت کن کشنده حسین را و روزی حضرت م
موسی علیه السلام
با وصی خود یوشع بن نون در صحرای کربلا رسیدند چون داخل
داخل آن صحرا شدند بند نعلین حضرت موسی گسیخته شد
و پای مبارکش بخار و خاشاک مجروح گردید پس گفت خدا

خداوندا سبب این لعنت چیست باد وحی آمد که ای موسی در این ز
زمین ریخته خواهد شد خون برگزیده من حسین فرزند زاده محمد
مصطفی و فرزند دلبند علی مرتضی گفت پروردگارا کشنده او
کیست ندا آمد که کشنده او کسی است که ماهیان دریا و وحشیان
صحرا و مرغان هوا بر او لعنت میکنند پس حضرت موسی بر
قاتلان آن حضرت لعنت کرد و یوشع آمین گفت و حضرت
سلیمان روزی بر بساط خود نشسته بود و باد او را بر روی هوا برده
ناگاه بصحرای کربلا رسید و چون محاذی صحرا شد باد سه مرتبه
آن بساط را گردانید و ترسیدند که از هوا فرو ریزند پس باد ساکن
و بساط بر زمین آمد سلیمان باد را عتاب کرد که چرا ساکن شدی
و اضطراب تو از چه بود باد گفت که در این موضع شهید خواهد شد
نور دیده محمد مختار و فرزند گرامی علی کرار سلیمان گفت قاتل

او

او کیست گفت که یزید که آسمانها و زمین او را لعنت میکنند
سلیمان دست برداشت و بر قاتل او لعنت کرد و آدمیان
و جنیان و مرغان که همراه بودند همه آمین گفتند پس
برکت لعنت باد وزید و بساط را از آن صحرا بیرون برد و
حضرت عیسی با حواریان سیاحت می نمود بصحرای کربلا
عبور کرد خواست که بگذرد که ناگاه شیری بر سر راه ایشان
آمد حضرت عیسی گفت که ای شیر چرا سر راه بر ما گرفته شیر باذن خدا
وند بسخن آمد و گفت نمیگذارم از این صحرا بیرون
روی تا لعنت کنی بر قاتل حسین ع عیسی علیه السلام گفت
حسین کیست گفت فرزند زاده نبی امی و فرزند علی ولی
عیسی گفت کشنده او کیست یزید پلید که وحشیان و درندگان
همه او را لعنت میکنند خصوصا ایام عاشورا پس حضرت عیسی دست

برداشت و او را لعنت کرد و حواریان آمین گفتند و شیر رو
دور شد و ایشان گذشتند نظم قائله آدم درین عزا بغم و غصه مبتلاست
کشتی نوح غرق طوفان ابتلاست ٭ ای خلیل ز آتش
نمرود دم مزن ٭ این شعله بین که در جگر شاه کربلاست ٭ رنگین
رنگین چراست پیرهن مولوی ببین ٭ و از دست غصه جبه عیسی
چرا قباست ٭ گویا برای ماتم سلطان دین حسین ٭ چندین خروش
و ولوله در خیل انبیاست ٭ اینها غم از برای دل مصطفی خورند ٭ آن خون
چه داغهاست که بر جان مصطفی است ٭ گر مرتضی بگرید از این غصه
در خور است ٭ ور فاطمه بنالد از این حال بهار رواست ٭ مرهم پذیر
نیست دگر داغ کربلا ٭ آتش بزن بجوش که این درد بی دواست
آه از دمی که فاطمه آید بروز حشر ٭ گوید حسین تشنه لبم یا علی کجاست
بر هر طرف بعرصه محشر نظر کنند ٭ بینند در آن میان که حسین سر ز تن جداست

بدان

بدان ای شیعه عزیز که همچنان که جمیع انبیا علیهم السلام بدرد این مصیبت
کبری مبتلا شده اند همچنین سید انبیا محمد مصطفی و سرور اوصیا
علی مرتضی و دیده فاطمه زهرا علیهم التحیة و الثنا با نبوا فعه
جانسوز در لجه غم اند و ز با اعلام و اخبار حق تعالی مطلع گردیده
اند و لباس این ماتم را بارها پوشیده اند و شربت ناگوار این
غم و غصه را نوشیده اند روایت شهردار روایت کرده که در کتاب
مطالب السؤل منقولست که ام الفضل دختر حارث میگوید
که شبی در خواب بودم ناگاه دیدم که پاره از گوشت بدن رسول
خدا بریدند و در پیش من گذاشتند چون از خواب بیدار شدم
بسیار ترسان و هراسان بودم پس بنزدیک رسول خدا ع
رفتم و عرض کردم که یا رسول الله خواب مهیبی دیده ام و از آن
خواب بسیار ترسیده ام پس صورت واقعه را تقریر کردم حضرت

تبسم کرد و فرمود یا ام الفضل نیکو خوابی دیده فاطمه من حامله است
به پسری و آن پسر پاره از من است چون متولد شود ترا دایه آن
خواهم نمود بعد از چند روز امام حسین علیه السلم متولد شد حضرت
او را به ام الفضل سپرد ام الفضل گوید که روزی رسول خدا صلی الله
علیه و آله بخانه من آمد پس گفت بیار جگرگوشه مرا حسین را بکنار
آنحضرت نهادم بعد از ساعتی آن شاهزاده بولی کرد چنانکه قطره
از آن بول بدامن حضرت چکید من او را بعنف و سختی از
رسول خدا گرفتم چنانکه نزدیک شد که بگرید حضرت فرمود
که مهلا یا ام الفضل آهسته باش ای ام الفضل آیا نمیدانی که
این قطره بول باب پاک میگردد و این رنج که بدل جگرگوشه
من رسید بچیزی برطرف نمیشود در این وقت جبرئیل ع فرود
آمد و گفت ای سید عالم تو طاقت گریستن حسین نداری پس

چگونه

چگونه خواهد بود حال تو در وقتیکه حلق تشنه او را بخنجر ستم
بریده باشند و تن نازنین او را غرقه خون ساخته بخاک مذلت
انداخته باشند پس حضرت بسیار غمگین شد و بسیار گریست
دو بکر نیز طبری روایت کرده است که یکی از یاران رسول خدا
صلی الله علیه و آله که او را دحیه کلبی گفتندی جوانی بود نیکو روی نیکو
خو و ببعضی اوقات او بتجارت میگذشت و هرگاه به نزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله می آمد آنحضرت او می نمود و عادت دحیه چنان بود
که بعد از مراجعت از سفر هدیه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و
حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلم می آورد و هرگاه
دحیه می آمد آن شاهزادها خوشحال و خندان بکنار و دامن او نشستند روزی
جبرئیل ع بصورت دحیه کلبی فرود آمد در این وقت آن شاهزادگان سه
ساله بودند بدستور عادت دست در گریبان و آستین وی دراز

میکردند روی مبارک رسول خدا ص برافروخت خواست که ایشان را
از کنار جبرئیل دور کند جبرئیل گفت یا رسول ایشان را منع مکن حضرت
فرمود که چون هیچ نگویم که ایشان ترا نمی شناسند و حرمت تو بجای نمی
آورند و ترا دحیه کلبی میپندارند و ازین جهت گستاخی می نمایند جبرئیل
گفت یا رسول الله بسیار بود که فاطمه زهرا صلوات الله علیها بعد از نماز
شب در خواب رفته بود و ایشان در گهواره بیدار شده میخواستند
که بگریند از پروردگار عالم در رسیده که ای جبرئیل بتعجیل برو و گهواره
ایشان را بجنبان که فاطمه زمانی بیاساید یا رسول الله بارها شد که
فاطمه در خواب بوده و من بفرمان الهی دست آسمان کشیده ام هرگاه
من گهواره جنبان و دست آسمان کش ایشان باشم عجب نیست
که بر دامن من برآیند و دست در گریبان من کنند پس جبرئیل
گریان شد حضرت فرمود یا اخی سبب گریه تو چیست جبرئیل گفت

یا رسول

یا رسول الله جمعی از طاغیان و اشقیای این امت این هر دو بزرگوار
را علی مقدار را شهید خواهند کرد یکی را بزهر قاتل بقتل میرسانند و دیگری
را بتیغ بیدریغ خواهند کشت پس بسیار بگریستند آنگاه جبرئیل ع تعزیه
آنحضرت داد و بالا رفت نوبت دیگر خبر شهادت امام حسین علیه السلم
در چهار سالگی بود و آن چنان بود روزی که جبرئیل ع بر رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرود آمد و امام حسین در کنار آنحضرت بود و حضرت بوسه بر حلق مبارک
حسین میداد و سر مبارکش را بر سینه خود میچسپانید جبرئیل گفت
یا رسول الله حسین را بسیار دوست میداری حضرت فرمود که چگونه
دوست ندارم که خدا او را دوست میدارد پس جبرئیل نگاه کرد ناگاه
دید که اثر رشته تعویذی که بر گردن مبارک حسین بود ظاهر است
و گردن مبارک را سرخ کرده پس جبرئیل بگریه افتاد رسول خدا از
سبب گریه پرسید جبرئیل گفت یا رسول الله روزی باشد که جای

همین رشته را بعض از ستمکاران بی دین به تیغ کین ببرند و حرمت شما
رعایت نکنند خدای عز و جل ایشان را ببدترین بلاها گرفتار کند
نوبت دیگر خبر شهادت ایشان در غیب الهی بود مشغول شد که روزی از روزها امام
حسن و امام حسین علیهما السلام بحجرهٔ جد بزرگوار آمدند و گفتند یا جداه
روز عید است و بزرگ زادگان عرب همه جامه‌های نو پوشیده اند و ما را
لباس نو نیست امروز جامهٔ نو عیدی از تو میخواهیم حضرت تأمل فرمود
جامهٔ که مناسب ایشان باشد در خانه نبود متوجه درگاه الهی شد
در حال جبرئیل آمد دو حلهٔ دوخته مناسب قد و بالای ایشان از حله‌های
بهشت آورد و گفت ای سید عالم ملول مباش در باب ایشان و این دو
جامه بایشان بپوشان پس حضرت ایشان را طلبید و حله‌ها را
بایشان عرض کردن شاهزاده‌ها چون دیدند که آن حله‌ها سفید است گفتند
یا جداه کودکان عرب جامه‌های رنگین دارند ما نیز جامه‌های رنگین

میخواهیم

میخواهیم حضرت متفکر شد جبرئیل گفت یا رسول الله خاطر مبارک جمع
دار که فی الحال هر چه خواهش ایشان است چنان خواهد شد
بفرما تا طشت و آفتابه حاضر سازند پس جبرئیل گفت یا رسول الله
من آب برین جامه‌ها میریزم و تو دست بمال تا هر رنگی که خواهند
ظاهر شود پس حضرت هر یکی از آن جامه‌ها را در طشت گذاشت پس
بحضرت امام حسن رو کرد که ای نور دیده تو چه رنگ میخواهی شاه
زاده گفت برنگ سبز میل دارم پس جبرئیل آب ریخت فی الحال
بقدرت الهی رنگ مانند زمرد سبز ظاهر شد پس بر داشت
و بامام حسن داد تا در پوشید آنگاه جامهٔ در طشت انداخت
و رو بامام حسین کرد که ای فرزند پسندیده تو بکدام رنگ مایلی
گفت یا جداه من رنگ سرخ میخواهم پس جبرئیل آب ریخت فی الحال
بقدرت الهی برنگ یاقوت رمانی جامه سرخ شد پس آن جامه را

بحسین پوشانید چنانچه شاهزاده‌ها جامه‌ها در پوشیدند و خوشحال گردیدند
در آن حال جبرئیل بگریه افتاد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا اخی در
این وقت که جگر گوشگان من شاد و شادمان شدند تو چرا غمگین و
دلگیر شدی جبرئیل گفت ای سید ولد آدم مگر فرقهٔ بهشت و دو
قصریکه بنام حسن و حسین ساخته شده است فراموش کرده
که رنگ امام حسن از زبرجد سبز است و قصر امام حسین از یاقوت
سرخ است اینجا نیز انتخاب یکی از این دو رنگ سبز را و یکی سرخ را
مؤید حالست که البته امام حسن را زهر خواهند داد که رنگ مبارکش
سبز خواهد شد و امام حسین را بشمشیر خواهند کشت که رخ گلچهرهٔ
رنگش از خون او سرخ خواهد گردید و در روایتی واقع شده است که
جبرئیل از بلاها کی بر گرفت و بحضرت داد و در بعض کتب مفصل
مذکور است که آورده اند که روزی سید کائنات محمد مصطفی صلی الله

علیه

علیه و آله در خانهٔ ام سلمه نشسته بود و چشم انتظار بر راه جگر گوشگان
داشت ناگاه حسین بن علی علیهما السلام در آمد و بر سینهٔ مبارک
آنحضرت بر آمد پس سید انام بشوق تمام بآن دل آرام پرداخت
و او را تنگ در آغوش کشید چون حسین بن علی از روی سینهٔ انور مصطفی
برخاست جبرئیل امین از پرتو نور نزول حجرهٔ حضرت رسول را
بیاراست و پیغامی که در باب شهادت حسین علیه السلام داد او
واجب او داشت بگذرانید تأثیر استماع و تأثیر التماع رخ زرد
لعل آنحضرت را چون کاه کهربا گردانید ام سلمه چون حضرت را متغیر
الاحوال دید از کیفیت وحی و تغیر احوال پرسید پس سید کاینات
باو گفت ای ام سلمه در این ساعت جبرئیل امین مرا خبر داد که
سنگ دل بیرحم خلق نازنین حسین مرا که بوسه گاه من است
بخنجر بیداد خواهد برید و نه در آن وقت پدرش علی مرتضی زنده باشد

مگر او را یاری دهد ونه برادرش حسن مجتبی حاضر باشد که او را مددگا
ری کند ونه مادرش فاطمهٔ زهرا که بعد از آن واقعه بر او نوحه وزاری
نماید اما بعضی امتان من در آخر الزمان هر ساله بتعزیت فرزندم
اشتغال نمایند واشک حسرت وندامت از دیدگان فرو بارند
بحق خدا که در مکافات این عمل در روز جزا همه ایشان را شفاعت
کنم در بهشت عدن نزدیک خود جا دهم آنگاه حضرت مشتی خاک
بام سلمه داد گفت این خاک را جبرئیل از زمین کربلا که مشهد مقدس
شاه شهدا خواهد بود نزد من آورده است اکنون در شیشه در آر
ونیکو نگاهدار وبدانکه هرگاه رنگ این خاک بگردد وقت قتل فرزندم
حسین نزدیک رسد در آن دم که فرزندم حسین شربت شهادت را
بنوشد رنگ این خاک همچون خون سرخ شده بگولند ام سلمه گوید که
من آن خاک را در شیشه کردم وبعد از رحلت حضرت رسالت پناه
صلی الله

صلی الله علیه وآله از اول سال تا آخر سال شیشه را مانند عینک د
ر پیش نظر خود جای دادم تا وقتیکه امام حسین علیه السلام بجانب
عراق توجه فرمود پریشانی خاطر حزین من روز بروز می ا
فزود پس زمان در آن شیشه نگاه میکردم ونوحه کنان در
فراق آه از جگر بر می آوردم اما چون هلال ماه محرم از افق
درد وغم نمودار شد با دل غمناک وچشم نمناک در آن خاک
نگاه میکردم واز تغیر آن رنگ حال من متغیر شده آه دردناک
از جگر برآوردم وهر روز تغیر آن را بیشتر میدیدم واز طرف
حسین بن علی خبری نمی شنیدم روز دهم که نگاه کردم در آن
خاک که چون خون میجوشید از مشاهده آن حال حال بر من گردید
ونا له وزاری وافغان در گرفتم واز غصه وغم وحزن و[illegible]
واندوه والم مانند بیهوشان بخواب رفتم ناگاه محمد مصطفی

صلی الله علیه وآله را بخواب دیدم که مثل مصیبت زدگان سر مبارک
برهنه کرده وگرد بر محاسن مبارک آنحضرت نشسته ومانند ابر بهاری
قطرات عبرات از رخساره آن سید کاینات فرو میریخت
وگریبان چاک وآستین دریده خروش وافغان باسمان
رسانیده بود گفتم یا رسول الله چه حادثه واقع شده ودیگر چه مصیبت
رسیده فرمود ای ام سلمه شرح این احوال را چون توانم گفت
واین درد را از دل چگونه توانم نهفت الحال از دشت پر محنت
وبلا می آیم از زمین پر جور وجفا می آیم با دل پر خون ودیده
جیحون از بیابان کربلا می آیم ای ام سلمه من امروز جگر گوشه
ام حسین را در دریای خون غرق دیدم وناله طفلان تشنه لب را
بگوش وهوش خود شنیدم وسر بریده قرة العینم فاطمه بعد ناز
شه نه میکرد وبر سنان نیزه کوفیان در میان من پاره نمودم
ام سلم

ام سلمه میگوید که من از آن خواب هولناک بر جستم وخاک بر سر خود کردم
دیدم ملک
وچندان گریستم که بیهوش گشتم ودر آن بیهوشی ام لقمان دختر
عقیل بن ابی طالب را دیدم که چون ماتم زدگان سر وپای برهنه
داشت وگریان من احوال حسین را پرسیدم ام لقمان گفت
آه واغربتاه از حال حسین چه میپرسی که حسین ما را با برادران
وفرزندان ومتابعان بخواری وزاری تمام شهید کردند ومای
یتیمان بیکس را چون غریبان واسیران بولایت شام بردند ا
ام سلمه میگوید که من در آن عالم همراه او روان گردیدم بصحرای
کربلای پر بلا رسیدم وتن نازنین حسین را بر زمین کربلا در
میان خاک وخون دیدم وبر هفتاد ودو تن دیگر گذشتم که در میان
دریای خون غوطه خورده بودند وسرهای سروران را در میان
شوم وکوفیان میشوم بر سر نیزه ها کرده بودند وخروش واویلا

وواسمصیبتاه در ملک و ملکوت افتاده بود و در کوه و بیابان صدای
ناله و افغان پریان و آدمیان بچرخ رسیده نگاه کردم چشمم بر جمال
جهان آرای محمد مصطفی صلی الله علیه وآله افتاد که میگفت واحسیناه
و بر طرف دیگر نظر کردم علی مرتضی را دیدم که میگفت وا قرة عیناه
و از جانب دیگر فاطمه زهرا را دیدم که موپریشان کرده میگفت وا
وامصیبتاه واحسناه واحسیناه و از طرف دیگر حسن مجتبی را
دیدم که میگفت وا اخاه واحسرتاه و در عقب ایشان خدیجه کبری
با روی خراشیده و جامه دریده میگفت آه آه پس ام سلمه سر خود را
برهنه کرده زار زار میگریست و بعد از ان زنان مدینه همه بخبرش
آمدند و همراه گفت ام سلمه شیون و تعزیه آن حضرت کرفتند و
و بعد از اندک مدتی خبر رسید که حضرت امام حسین صلوات الله علیه
در همان وقت بدرجه شهادت رسیده بود که این ابیات از زبان

ام سلمه

ام سلمه رضی الله عنها کفته شده الا یا نور عینی یا حسینا
من قطع الیسار مع یمینا ومن سلب الثیاب

ایا حبیبی ویا ذخری ایا ابن الاکرمینا

ومن اذداک فی البدن طریحا ومن ایتم بناتک والبنینا

ومن اوصیت بعدک فی السبایا ومن بسکینة حصنا حصینا
ومن للثاکلات مع لفیاعا نقد افنوا بایدی کافرینا

یعز علی ان القاک صرعا بلا غسل ولا کفن دفینا

ایا روحی لقد طولت حزنی لفقدک یا ابن خیر العالمینا

فاه لما جرای لک یا حبیبی نساؤک حاسرات یجرحونا

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له

ع السلام علیک یا ابا عبد الله السلام
علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن
امیر المؤمنین السلام علیک یا ابن فاطمة
الزهراء سیدة نساء العالمین السلام علیک
یا اسیر الکربات السلام یا قتیل العبرات
السلام علیک ایها الممنوع من ماء الفرات
اشهد یا مولای لقد جاهدت فی الله حق

جهاد

جهاده واشهد انک حجة الله علی عباده
واشهد انک امین الله فی بلاده عشت
سعیدا ومضیت فقیدا مظلوما شهیدا فلعن
الله من ظلمک ولعن الله من قتلک وصلی الله
علیک وعلی من اتبعک وعلی من استشهد معک
مجلس ششم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی اعظم اجر الصابرین علی البلاء واکرم منازل الشهداء
الشعداء فجزاهم بما صبروا علی
السراء والضراء واشتری انفسهم بان لهم الجنة
ودوام النعماء فقاتلوا فی سبیل الله وقتلوا وما ضعفوا
وما استکانوا فی الشدة والرخاء ونشهد
ان لا اله الا الله ذو القدرة والبهاء والعظمة

خطبه نصرت الله ... سبحانه وتعالی

وَالْکِبْرِیَاءِ مُعِزِّ الْاَوْلِیَاءِ مُذِلِّ الْاَعْدَاءِ وَتَشْهَدُ اَنَّ
مُحَمَّدًا سَیِّدُ الْاَنْبِیَاءِ وَاَنَّ عَلِیًّا سَیِّدُ الْاَوْصِیَاءِ وَاَنَّ ا
لْاَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِمَا حُجَجُ اللّٰهِ عَلٰی اَهْلِ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ
صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ خُصُوصًا عَلٰی
اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ وَلَعْنَةٌ عَلٰی اَعْدَا
ئِهِمْ فِیْ کُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ و اما دیگر در کتاب جلاء العیون از حضرت
صادق صلوات الله علیه روایت کرده که بسیار گریه کنندگان
پنج کس بودند آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه دختر پیغمبر و علی
بن الحسین صلوات الله علیهم اما آدم پس بر مفارقت بهشت
آنقدر گریست که بر دو خد او از اثر گریه مانند دو نهر مانده بود و اما
یعقوب بر مفارقت یوسف چندان گریست که نابینا شد و اما یوسف
پس آنقدر گریست بر مفارقت پدر که اهل زندان از گریه او متاذی
شدند

شدند و اما فاطمه صلوات الله علیها پس آنقدر گریست بر وفات
رسول خدا که اهل مدینه از گریه او متاذی شدند و گفتند یا
که ما را آزار کردی ببسیاری گریه خود پس آنحضرت بمقبره شهدای احد
میرفت و آنچه میخواست میگریست و بسوی مدینه برمیگشت و اما
علی بن الحسین علیه السلام بر مصیبت پدر خود بیست سال گریست و
به روایتی چهل سال و هرگز طعامی نزد او نگذاشتند که نگرید
و هرگز آبی ننوشید که نگرید تا آنکه یکی از آزادکردهای آنحضرت
گفت فدای تو گردم یابن رسول الله من میترسم که تو خود را هلاک
گردانی از بسیاری گریه حضرت فرمود که شکایت مصیبت و اندوه
خود را بسوی خدا میدانم از جانب خدا آنچه شما نمیدانید من هرگز
بیاد نمی آورم شهادت فرزندان فاطمه را مگر آنکه گریه در گلوی من
میگیرد و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام چهل سال بر پدر

بزرگوار خود گریست در روزها روزه میداشت و شبها بعبادت
حق تعالی قیام می نمود و چون غلام آنحضرت آب و طعام برای
او می آورد که افطار نماید و میگفت ای مولای من تناول کن
حضرت قطرات عبرات از دیده می بارید و میگفت چگونه طعام خورم
و فرزند رسول خدا گرسنه شهید شد و چگونه آب بیاشامم و فرزند
رسول خدا تشنه شهید و این سخنان را مکرر میگفت و میگریست
تا آن طعام و آب را باب دیده مخلوط میکرد و تناول می نمود و
بر این حالت بود تا بملاقات پدران خود رسید و از محنت
دنیای دون فارغ گردید و یکی از آزادکردهای آنحضرت روایت
کرده که روزی مولای من بصحرا رفت و من در عقب او رفتم
دیدم که آنحضرت بر روی زمین ناهمواری بسجده در آمد و میگریه
و زاری میکند و صدای او بذکر خدا بلند شده پس در سجده هزار مرتبه
لا اله

لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله
ایمانا و صدقا گفت چون سر از سجده برداشت ریش مبارک
در آب دیده اش غرق شده بود گفتم ای سید من وقت آن نشد که گریه
و اندوه تو کم شود حضرت فرمود که حضرت یعقوب پیغمبر بود
و دوازده پسر داشت و حق یک پسر او را ناپیدا کرد و از اندوه او
موی سرش سفید شد و پشتش خم گردید و دیده اش نابینا شد
و پسرش زنده و من پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت خود را کشته
دیدم چگونه اندوه من بآخر رسد و شیخ طوسی رحمه الله از ابن عباس
روایت کرده است که چون هنگام وفات حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله آنقدر گریست که آب دیده اش بر ریش مبارکش جاری
شد گفتند یا رسول الله سبب گریه شما چیست فرمود که گریه میکنم
برای فرزندان خود و آنچه نسبت بایشان خواهند کرد بدان امت

من بعد از من کو با می بینم فاطمه دختر خود را که بر دستم کرده باشند
بعد از من وا پند کنند که یا ابناء واحدی از امتان من او را رعایت نکند
چون فاطمه این سخن را شنید گریست حضرت رسول فرمود که گریه مکن
ای دختر فاطمه گفت گریه نمیکنم برای آنچه بعد از تو با من خواهند کرد لیکن
میگریم از مفارقت تو یا رسول الله حضرت فرمود که بشارت باد ترا
ای دختر محمد که زود بمن ملحق خواهی شد و در کتاب مرات الصفا از کنز الغرایب
نقل کرده است که روزی حضرت رسالت پناهی مصطفوی صلی الله
علیه و آله در خانه ام سلمه بود که حضرت امام حسین صلوات الله علیه
از در در آمد حضرت رسالت پناه سر مبارک امام حسین علیه السلام
بر میان سینه خود منتظم ساخت و دهان مبارکش را بوسه میداد و فرمود
که من این پسر را بغایت دوست میدارم در این حال حضرت جبرئیل
از نزد ملک جلیل نازل شد گفت ای سید حسین را بغایت دوست
بیدای

بیدادی آنحضرت فرمود بل جبرئیل جبرئیل گفت یا رسول الله هیچ میدانی
که جفا کاران امت تو بعد از تو با او چه معامله خواهند کرد او را گرسنه
و تشنه در صحرای کربلای پر بلا تنها و غریب بی یاری و مددگاری بخواری
و زاری تمام شهید خواهند کردانید پس خاطر مبارک آنحضرت از استماع
این خبر وحشت اثر بغایت پریشان و دیدهای مبارکش گریان گشت
و خواست که از الله سبحانه و تعالی در خواست کند که جهت حسین نیز
بفرستد وحی باو رسید که ای سید و ای سرور از ما خلاص حسین را
از شهادت درخواست مکن که ما او را فدای امت تو ساخته ایم و این
مصیبت را بروی جایز و روا داشته ایم آنچه مقصود من که خداوندم
از فدای اسمعیل خلاص اسمعیل نبود الا آنچه مقصود از فدای خاص حسین
خلاصی امت است اگر نجات امت میخواهی از قتل جگر گوشه ات دم مزن
که تا این غم و اندوه بدل تو که بهترین ماست و بدل پسر عمت که ولی ماست

و به فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا نرسد و شفاعت باندوه
دل شفاعت و دعا نکنند عاصیان امت ترا رهائی از عذاب یزدان
ممکن نباشد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله فرمود که خدا
در تو باد روح ما من از برای خلاصی امت بقتل جگر گوشه خود راضی شدم
خطاب آمد که تو راضی شدی می باید پدرش علی مرتضی را باین سر آگاهی
داد حضرت امیر که این سخن دلسوز شنید بگریه در آمد و فرمود که یا رسول
الله همیشه ترا و جهان را تابع فرمان الهی در رضای حضرت شما بوده ام و
پیوسته چنین خواهم بود باز خطاب رب الارباب آمد که دفتر این مهم
تمام کرده که مادرش فاطمه زهرا نیز باین معامله راضی شود آنحضرت
که این سخن شنید گریه و زاری زیاده کردانید و فرمود که فاطمه را کی
طاقت شنیدن این سخن باشد پس حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله فاطمه را نیز باین خبر دلسوز واقف کردانید آن حضرت
که این

که این سخن جانسوز را شنید گریه و زاری آغاز کرد و فرمود که ای پدر
بزرگوار رضا میدانی که هرگز هیچ احدی را دل نمیدهد بقتل هیچ بیگانه و
دشمنی راضی شود من بقتل جگر گوشه خود چون راضی شوم اما هرچه
خدا فرماید و نبی و ولی بآن رضا دهند مرا نیز بآن چاره نباشد حضرت
فاطمه این سخنان میگفت و قطرات عبرات از دیدهای مبارک میریخت
و از روی حسرت در حسین مظلوم نگاه میکرد و میگفت ای جان مادر اگر
این امتان بسوی تو رحم نخواهند کرد اما ما را جز رحم بر امتان چاره نباشد
و اگرچه از مثل تو دلبندی دل برداشتن دشوار است اما چون خلاصی
چندین هزار هزار امت عاصی باین موقوف است بکام و ناکام با
باینمعنی رضا دادم باز خطاب آمد که در این کار رضای برادرش حسن
مجتبی نیز ناچار است حضرت رسول امام حسن را نیز ازینمعنی آگاه داد
حضرت امام حسن علیه السلام که این سخن شنید فرمود که من بقتل

خدا راضی نتوانم شد و بقتل مثل حسین برادری چون توانم راضی شد
اما حکم حکم خداست و نجات امت بر همه مقدم داوری است باز خطاب
آمد که چون اصل در این معامله حسین است باید که او نیز بدین معنی رضا
دهد حضرت سید کائنات را عجب شد که این سخن را با جگر گوشه خود
حسین در میان نهد اما امر الهی را چاره جز القا نبود او را نیز از این
معنی آگاه گردانید حضرت امام حسین این سخن از جد بزرگوار شنید
گفت ای جد عالی مقدار جان باختن از صمیم دل کار آسان نیست
من آن را قبول میکنم بیک شرط حضرت رسول فرمود که آن کدام است
حضرت امام حسین علیه السلم فرمود اگر حق تعالی بمن وعده کند که با اول
قطره خون من که ریخته می شود در زمین کربلا گناه کاران امت جد مرا
بیامرزد آنحضرت در این سخن بودند که جبرئیل نازل شد و گفت حق
سبحانه و تعالی می فرماید که قبول کردم که با اول قطره خون که از حسین
بر خاک

بر خاک کربلا ریخته شود گناه کاران امت ترا بیامرزم و بشارت باد حسین را
که هر که در ماتم او یک قطره اشک بیارد فردای قیامت او را با آن شهید به بهشت
ببرم آنحضرت چون این بشارت از جد بزرگوار شنید فرمود رضیت رضیت
رضیت منقولست که در آن روز که حضرت در صحرای کربلا گرسنه و تشنه بدست
کوفیان بیحیا گرفتار گردید سنان بن انس لعنه علیه اللعنة والعذاب خنجر آب
داده بر حلق آب نا داده آن امام مظلوم مهموم مغموم براند
امام حسین علیه السلم گفت بار خدایا من بعهد خود وفا کردم و جان گرا
می در راه رضای تو دریغ نداشتم و نثار نمودم تو نیز بعهد خود وفا کن و الا اولی
بوفا کردن عهدی و میدانم که در عهد تو خلافی نیست یا رب گناه کاران
امت جدم را بمن بخش بیت حسین چه جان گرامی فدای امت کرد
سزاست امت اگر جان کند فدای حسین و ابن بابویه بسندهای معتبر
از ابن عباس روایت کرده است که گفت با حضرت امیر المؤمنین صلوات

الله علیه بودم در وقتی که متوجه جنگ صفین بود چون به نینوا رسیدیم که
در کنار فراتست حضرت باواز بلند مرا ندا کرد که ای پسر عباس آیا می
شناسی این موضع را گفتم نه یا امیر المؤمنین حضرت فرمود که اگر این
موضع را بشناسی چنانکه من میشناسم هر آینه از این موضع نخواهی گذشت
تا گریان نشوی چنانکه من گریان شدم پس حضرت بسیار گریست
تا آنکه ریش مبارکش تر شد و آب دیده اش بر سینه اش جاری شد و من نیز
گریان شدم پس حضرت فرمود که آه آه مرا چکار است با آل ابوسفیان
مرا چکار است با آل حرب که لشکرهای شیطان و اولیای کفر و عدوانند
پس فرمود که صبر کن ای ابا عبد الله که رسید بپدر تو آنچه بتو خواهد رسید
پس آبی طلبید و وضو ساخت و نماز بسیار کرد و بعد از نماز همان
سخنان میگفت و میگریست پس ساعتی آن حضرت را خواب ربود چون
از خواب بیدار شد فرمود ای پسر عباس گفتم اینک حاضرم فرمود
میخواهم

میخواهم ترا خبر دهم بآنچه در این ساعت در خواب دیدم گفتم بگو
دیده تو در آسایش باشد و آنچه بینی برای تو خیر و سعادت باشد
فرمود که دیدم مردانی چند که از آسمان فرود آمدند و علمهای سفید
در دست داشتند و شمشیرها حمایل کرده بودند و شمشیرهای ایشان
از سفیدی و نور میدرخشید در دور این زمین خطی کشیدند پس
دیدم که شاخهای این درختان سر بر زمین آوردند و خون تازه
در این صحرا موج میزد و حسین فرزند و جگر گوشه خود را دیدم که در
میان آن دریای خون دست و پا میزد و استغاثه میکرد و کسی بفریاد
او نمیرسید و آن مردان سفید پوشان که از آسمان بزیر آمده بودند او را
صدا میزدند و میگفتند صبر کنید ای آل رسول که شما کشته می شوید بدست
بدترین مردم و اینک بهشت بسوی تو مشتاقست ای ابو عبد الله پس
آن سفید پوشان بنزد من آمدند و مرا تعزیت فرمودند و گفتند

ای ابوالحسن شاد باش که حق تعالی دیدهٔ ترا با درویش خواهد کرد در
روز قیامت پس بیدار شدم و او گفت یاد می کنیم با آن خداوندیکه
جان علی در قبضهٔ قدرت اوست که خبر داد مرا از جبرئیل که لشکری تعدی
کرده اند حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که من خواهم دید این
زمین را در وقتیکه بیرون روم بقتال اهل بغی که بر من طغیان کنند
و این زمین کرب و بلاست که فرزندم حسین در این زمین مدفون
خواهد شد با هفده نفر از فرزندان من و فرزندان فاطمه و این زمین
در آسمانها معروفست و این را زمین کرب و بلا میگویند چنانچه حرم
کعبه و حرم مدینه و بیت المقدس را نام میبرند پس فرمود که ای پسر
عباس طلب کن در این صحرا پشکل آهو را بخدا سوگند که هرگز دروغ
نگفته ام و دروغ از رسول خدا نشنیده ام و مرا خبر داده است که در این
صحرا پشکل چند خواهم دید که رنگ آنها زرد رنگ باشد برنگ زعفران

ابن عباس

ابن عباس گفت که طلب کردم و آن پشکلها را مجتمع یافتم بوصفی که
آنحضرت فرموده پس ندا کردم که یا امیرالمؤمنین یافتم آنها را بوصفی
که فرموده بودی حضرت فرمود که راست گفته خدا و رسول پس حضرت
برخاست و بسرعت آمد بسوی آنها و برداشت آنها را و بوئید و فرمود
که اینست که مرا خبر داده اند ای ابن عباس میدانی که این پشکلها چیست گفتم
نه حضرت فرمود که اینها را حضرت عیسی بن مریم بوئیده است در وقتیکه
با این صحرا وارد شد و حواریان بر دور او نشسته بودند حضرت عیسی ع
بسیار گریست و حواریان برای آنحضرت گریستند و سبب گریه آنحضرت را
نمیدانستند پس گفتند یا روح الله سبب گریه تو چیست حضرت
عیسی گفت نمیدانید که این چه زمینست گفتند نه حضرت فر
مود که این زمینی است که کشته خواهد شد درین زمین فرزند پیغمبر آخر الزمان
و فرزند طاهره بتول که شبیه مادر من است در آخر الزمان و در این زمین

که واقع شود چون از خانه بیرون آمدم دیدم غبار مدینه را فرو
گرفته است که یکدیگر را نمیتوان دید و قرص آفتاب سرخ شده است
مانند تشت خون و دیوارهای مدینه را سرخ دیدم که گویا خون
بر در و دیواران ریخته پس بخانه برگشتم و گریان شدم و گفتم
بخدا سوگند که حسین شهید شده است ناگاه از ناحیهٔ خانه صدای
شنیدم و کسی را ندیدم که میگفت صبر کنید ای آل رسول که
کشته شد فرزند بتول و نازل شد روح الامین با گریه
و ناله و انبوهی پس صدای گریه از آن شخص شنیدم و گریه من
زیاده شد دانستم که حضرت در آن ساعت شهید شده است
در آن روز دهم محرم بود چون خبر بمدینه رسید معلوم شد که
آنحضرت در همان روز شهید شده بود و از آن جماعت که با آنحضرت
بوده اند نقل کردند که بعد از شهادت آنحضرت چنین صدای

که تو شنیدی

که تو شنیدی ما در جنگ گاه می شنیدیم و کسی را نمی دیدیم و گمان
کردیم که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و در بعضی از کتب
معتبره از عبدالله بن قیس روایت کرده اند که گفت چون در خدمت
حضرت امیرالمؤمنین ع بغزوه صفین رفتیم ابو الاعور السلمی آمده
و آب فرات را مانع شد که اصحاب آن حضرت بر سر آن آب
نتوانند رفت پس حضرت جمعی را فرستاد که ایشان را دور کنند
و نتوانستند و منهزم برگردیدند پس حضرت امام حسین ع گفت
که ای پدر بزرگوار مرا رخصت فرمائی که بروم حضرت فرمود
که برو ای فرزند گرامی پس حضرت با جمعی از سواران متوجه آن
منافقان گردیدند و بضرب شمشیر آبدار آن گروه اشرار را
از پیش آب برداشت و بسیاری از ایشان را بدوزخ
فرستاد و چون خبر فتح بحضرت امیرالمؤمنین ع رسید جوبهای آب

مدفون خواهد شد و خاک این زمین از مشک خوشبوتر است زیرا که طینت
آن فرزند مبارک شهید است و طینت انبیا و اولاد انبیا چنین میباشد
و این آهوها با من سخن میگویند و مرا خبر میدهند که در این زمین چرا
می کنیم برای شوق تربت آن فرزند مبارک و میگویند ما در این زمینیم
و به برکت آن برگزیده خداوند عالمیان از شر جانوران و درندگان
ایمنیم پس عیسی ع دست زد و آن پشکلها را برداشت و بو کرد و فرمود
که خوشبوئی این پشکلها برای خوشبوئی گیاهی ست که ازین زمین مبارک
میروید خداوندا اینها را بر این حالت باقی بدار تا پدر بزرگوار او اینها را
ببوید و موجب تسلی او گردد پس حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که بدعای
آنحضرت تا حال مانده ست و بسبب طول مدت زرد شده اند و این ز
زمین کرب و بلاست پس بصدای بلند فرمود که ای پروردگار عیسی
بن مریم برکت مده قاتلان او را و آنهائی را که یاری او نخواهند کرد پس

بسیار

پس بسیار گریست و ما نیز با او گریستیم تا آنکه از بسیاری گریه
آنحضرت برو در افتاد و ساعتی مدهوش شد و چون بهوش آمد
قدری از آن پشکلها را گرفت و در کنار ردای خود بست و امر
کرد مرا که قدری از آنها را در کنار ردای خود ببستم پس فرمود
که ای پسر عباس هرگاه ببینی که این پشکلها خون تازه شده ست
و بریزد بدانکه جگر گوشه من حسین شهید شده است در این زمین
ابن عباس گفت که من پیوسته این پشکلها را در آستین بسته بودم
و آنها را بی غفلت مینمودم زیاده از نماز واجب خود در آن
اهتمام میکردم پس روزی در خانه خود خوابیده بودم بیدار شدم
دیدم آستینم پر از خون تازه ست و خون از آن پشکلها جاری
شده ست پس خروشان بر آمدم و گفتم بخدا سوگند که حسین شهید
شده ست و هرگز من از علی دروغ نشنیده ام و هرگز مرا خبری نداد

از دیدهای مبارکش روان کرد یا اصحاب گفتند یا امیر المؤمنین
چنین فخر به برکت حسین شد یا لیت که رخ دیگی بسبب گریه
شما چیست حضرت فرمود بخاطر آوردم که در صحرای کربلا از آب
منع کنند او را تشنه و گرسنه شهید گردانند و بعد از شهادت
او اسبش را م کنند و بلوی خیمه اهل بیت رسالت زود فریاد برآورد
و گر بید داد از امتی که فرزند دختر پیغمبر خود را بظلم و جفا غریب و تنها
شهید کردند و در بحار الانوار نقل کرده است که چون حضرت امام
حسین ع شهید شد در زمین کربلا ناگاه مرغ سفیدی از هوا آمده
خود را بخون آنحضرت مالید و خون از بالهای او میچکید پرواز
نمود دید مرغان چند را که در سایه خوش بر شاخ درختان نشسته
و مشغول آب و دانه خوردن بودند بآن مرغان فریاد کرد که وای
بر شما ای مرغان مشغول شده اید بلهو و لعب دنیا و سید شهدا
حضرت

حضرت امام حسین علیه السلم در کربلا باین گرمی هوا بر زمین ا
افتاده و او را با لب تشنه ذبح کرده اند چون مرغان شنیدند این
خبر جانگداز را همه بیکبار نوحه کنان بسوی کربلا پریدند دیدند
که تن نازنین حضرت سید الشهدا برادری خاک افتاده و سر مبار
کش را از تن جدا ساخته اند و مرغان هوا و حیوان صحرا
مشغول بزیارت آن بهترین شهدا گردیده اند و حیوانان بنوحه
و زاری پرداخته اند و جمیع صحرا از نور جسد مطهر منور آن حضرت
گردیده است پس مرغان فریاد برآوردند و ناله برکشیدند
و انداختند خود را در میان خون آن امام مظلوم و غلطیدند
خود را بر خون سید الشهدا و پرواز نمودند هر یک بطرفی که خبر
کنند مردم را از شهادت شهید کربلا آه پس یکی از آن مرغان
متوجه مدینه شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد دیده و خود را

بر آن قبر منوره رسانید و بگرد حرم محترم آنحضرت طوف میکرد
و خون از پرهای او قطره قطره میچکید و گریان و نالان صدا بنوحه
و افغان بلند کرده میگفت الا قتل الحسین بکربلا
الا نهب الحسین بکربلا الا سلب الحسین بکربلا
الا ذبح الحسین بکربلا الا طرح الحسین بکربلا
مضمون این فقرات جانسوز آنکه ای مردمان آگاه باشید که حسین
کشتند در کربلا ای قوم خبردار باشید که حسین را غارت کردند
در کربلا ای ساکنان مدینه بیدار باشید که حسین را برهنه و عریان
ساختند در کربلا ای گروه مطلع باشید که سر بریدند در کربلا ای
حاضران واقف باشید که حسین را تن بی سر انداختند در کربلا
پس مرغان مدینه بر دور آن جمع شدند و زار زار میگریستند و
و در مقتل شیخ فخر الدین علیه الرحمه بعد این کلمات جانسوز
گفته

گفته که ثم ان طیرا منهم جعل یقول یعنی بعد از آن مرغی
از آن مرغان شروع کرد باین مرثیه جگرسوز که فقیر تمام آن را به
ترتیب ذکر کرده ام رأس الحسین علی قناة یجتلا
والجسم منه بالتراب مرملا واولاده وبناته ونساؤه

یشهرن ما بین القبائل والملا تندب سکینة یا ابی ادرکنی

من عاد بعدک یحمینی ولی متکفلا یا والدی ما کان ظنی فیک ان

تقتل ویبقی الجسم مرملا یا والدی وحدتنی یا حبیبی

دون الانام ترکت عینی تحملا وزینب تنادی یا اخی ضیعتنی

والظمی
وَالدَّمُ مِنْ اَنْوارِ وَجْهِكَ قَدْ خَلا   نُحِي وَشَقِّي يا سَكِينَة

فَاَبُوكِ مُلْقَى فِي الصَّعِيدِ مُتَرَمِّلاً   مَقْتُولُ ظَمْآنُ وَرَضُّوا صَدْرَه

وَالقَصْرُ هُنَّ بِالحَوافِرِ قَدْ عَلى   يا لَيْتَنِي كُنْتُ اَكُونُ لَكَ الفِدا

اَوْ اَنَّنِي كُنْتُ اَمُوتُ اَوْ اُقْتَلا   آهٍ لِما صَنَعَ الزَّمانُ بِحالِنا

ما كانَ ظَنِّي سَيِّدِي اَنْ تُقْتَلا   نَشْكُوا اِلَى لُوجْمِلِ ما فَعَلُوا بِنا

اَلْكُفّارُ المَلْعُونِينَ مِنْ دُونِ المَلا   چون اهل مدینه آن حالت را در شیون
و جمعیت و زاری را از مرغان
شنید
مشاهده

...ت بوده کردند جزم ندانستند که چه واقع شده تا اندک وقتی
خبر شهدا بمدینه رسید آنوقت یقین دانستند که آن مرغان
خبر شهادت شهید کربلا را بجهت جد بزرگوار آورده بودند
و بعد از آن مرغ خون آلود پرواز نموده بباغی از باغهای
مدینه که در بیرون شهر بود بر شاخ درختی نشست و خون
از بالهای او میچکید و در تمام شب بر آن درخت نشسته نوحه
و زاری مینمود از قضا یهودی دختری داشت بسیار وجیهه
که بمرضی مبتلا گردیده بود که چشم او کور شده بود و دست و پایش
مفلوج گردیده یهودی او را بجهت تبدیل آب و هوا بباغ برده
و هر شب برای دختر حدیث و حکایت میکرد تا او را خواب
برد و از اتفاقات در آن شب یهودی بجهت مهمی بمدینه
رفت و نیامد و دختر در آن شب تنها بود و او را خواب نمیبرد

در وقت سحر صدای گریه بگوش او رسید از بالای درختی خود را
بزمین غلط میداد تا آنکه بزیر آن درختی که مرغ نشسته بود رفت
که صدای آن مرغ را بشنود ناگاه قطرهٔ خون بچشم او چکید و چشمش
روشن شد و قطرهٔ دیگر بچشم دیگرش آمد او نیز روشن شد و
و قطرهٔ دیگر بدست او رسید دستش صحیح شد و قطرهٔ دیگر از آن
خون بپای وی آمد برخاست و قطرهٔ گرفت و بر جمیع بدن خود
مالیده به برکت سید الشهدا عافیت یافت و خرامان خرامان
باطراف باغ میگردید که پدرش بباغ آمد دید دختری را که در باغ
میگردید و ندانست که دختر او است پرسید که مرا در این باغ دختری
بود علیله که او را قدرتی نبود که حرکت کند پس گفت ای پدر
منم دختر تو بخدا قسم چون پدر این سخن شنید بیهوش گردید و چون
بهوش باز آمد سؤال نمود از کیفیت حال او دختر در جواب گفت
امشب

که مرغی آمده است و بر فلان درخت نشسته و ناله می کند یهودی
متوجه شده نظر کرد دید مرغی را که بخون آغشته است و ناله میکند
با و گفت که ای مرغ بخدا ترا قسم میدهم که بگوئی بمن که این خون
کیست و این شفا در آن از بهر چیست پس آن مرغ باذن حق
تعالی بزبان فصیح گفت ما در مقام خود بودیم که مرغی آمد بخون
آغشته و فریاد بر کشید که ای مرغان حسین جگر گوشهٔ محمد مصطفی
در زمین کربلا با لب تشنه شهید کرده اند و شما مشغول گردیده
اید باب و دانه چون این را شنیدیم همه یکبار متوجه کربلا
شدیم خود را بخون جگر گوشهٔ مصطفی غلطانیدیم و هر یک
متوجه طرفی شدیم و من برین مکان واقع شدم چون یهودی
این خبر شنید گفت اگر حسین صاحب منزلت نبود نزد خدا خون
او شفا نمی بود از برای جمیع مرضها و یهودی با دخترش و پانصد

کس از قبیلهٔ خود برکت سید شهدا بشرف اسلام مشرف شدند
و ابن فهد در بحار نقل کرده است از مردی از قبیلهٔ بنی اسد که گفت من
زراعت میکردم در کنار نهر علقمی بعد از رفتن لشکر شقاوت اثر
عمر سعد لعین عجایب بسیار از شهدای آنحضرت مشاهده کردم که نمی
توانم ذکر کرد از جملهٔ آنها آن بود که چون باد بر آن بدنهای شریف میوزید
بوی بسیار خوش نیکوتر از بوی مشک و عنبر بمشام من میرسید و پیوسته
میدیدیم که ستارها از آسمان بزیر می آمدند نزدیک بدن آن نجوم
فلک امامت و خلافت بالا میرفتند و من با عیال خود تنها در صحرا
بودم و کس را نمیدیدم که حقیقت آن احوال را معلوم کنم و چون
نزدیک غروب میشد سیاهی شخصی را میدیدم که پیدا میشد از جانب
قبله و در میان آن کشتگان داخل میشد و چون صبح میشد بر میگشت
و من گمان میکردم که بدریدن و خوردن آن کشتگان می آید چون

نظر میکردم در شبی با آن بدنها نرسیده بود من از مشاهدهٔ آن تعجب
میکردم و با خود میگفتم که میگفتند اینها خارجی اند و بر خلیفهٔ زمان
خروج کرده اند من بچه سبب این غرایب از ایشان مشاهده میکنم
پس در یکی از شبها با خود قرار دادم که بخواب نروم تا بدحقیقت حال
ایشان بر من ظاهر شود چون شب شد باز آن شخص ظاهر شد و من متوهم
شدم که مبادا شیر باشد و قصد من نماید در این فکر بودم که در میان
کشتگان داخل شد و به نزدیک یکی از آن بدنها رفت که مانند آفتاب
نور از آن جسد ساطع بود و او را در کنار گرفت و رو بر بدن شریف او
میمالید از مشاهدهٔ این حال در حیرت بودم چون هوا بسیار تاریک
شد دیدم که شمعها و مشعلهای بسیار در آن صحرا روشن شد و از
روز روشن تر گردید ناگاه صدای شیون و نوحه و زاری و طپانچه
بر رو زدن و سینه خراشیدن از جمیع آن عرصه بلند شد گویا آن

صداها از بر زمین می آمد و یکی از آنها میگفت وا حسیناه وا اماماه من
بر خود لرزیدم و با هزار ترس و بیم بنزدیک آن صدا رفتم و او را بخدا
و رسول سوگند دادم که شما کیستید و سبب نوحهٔ شما چیست گفت مایم جنیان
و هر شب تا صباح بر حسین تشنه لب غریب نوحه و گریه می کنیم و آنکه تو
گمان شیر میکنی شیر خدا و داماد مصطفی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
است پدر او که هر شب می آید و نزد فرزند گرامی خود نوحه و زاری می کند
و گویا این مرثیه جانسوز از زبان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه شیخ ناصر طریحی ره گفته و در اینجا چند بیتی از آن مرثیه را فقیر
نقل نموده ام چون مناسب مقام بود

بَكَتْ عَلَيْكَ السَّمَاءُ وَالْعَرْشُ يَا وَلَدِي لَا عَلَى رَأْسِكَ الْمَقْطُوعِ يَا وَلَدِي

وَالشَّمْسُ يَا وَلَدِي جَاءَتْ عَلَيْكَ وَقَدْ جَزُّوا وَرِيدَكَ وَشَالُوا الرَّأْسَ يَا وَلَدِي

وَكَيْفَ يَا مُهْجَتِي أَسْلُو وَأَنْتَ لَقًى مُعَطَّشًا نَازِحًا فِي الْقَفْرِ يَا وَلَدِي

مُعَطَّشًا وَمِيَاهُ الْأَرْضِ تَرِدُهَا كَلْبٌ وَمِنْكَ الْحَشَا ظَمْآنُ يَا وَلَدِي

أَمَا تَرَى كَبِدِي بِالْحُزْنِ مُحْتَرِقًا عَلَيْكَ بَلْ عَبْرَتِي تَبْكِيكَ يَا وَلَدِي

أَفْدِيكَ إِذْ كَسَرُوا فَوْقَ الثَّرَى بِالدَّمِ مُنْخَضِبٌ وَالشَّيْبُ مُنْغَمِسٌ بِالدِّمَاءِ يَا وَلَدِي

أَفْدِيكَ إِذْ كَسَرُوا مِنْكَ الضُّلُوعَ وَقَدْ رَضَّتْكَ خَيْلُ الْعِدَا بِالرَّكْضِ يَا وَلَدِي

لَهْفِي عَلَيْكَ بِحَالِ الضُّرِّ يَا وَلَدِي بَيْنَ الْأَعَادِي وَلَمْ يَرْعَوْكَ يَا وَلَدِي

لهفي عليك تطأك الخيل يا ولدي وانت فوق الثرى مكبوب يا ولدي ١

يا كربلا بات خلفي فيك مرتهنا مخلفا لسباع البر آه وا ولدي

يا كربلا فيك بدري صار منخسفا وشتت الشمر شملي آه وا ولدي ٣

يا كربلا اين راس السبط اخبرني واين غاسله واين السدر يا ولدي

انظر الى جسمك المطروح في وهج ولا لك دافن في القوم يا ولدي

انظر الى امك الزهراء معولة تبكي عليك ليوم الحشر يا ولدي

يا كربلا ذبحت فيك اطفال آل أما
ترى الحور تستقبل الدماء يا ولدي

امسيت

امسيت منفردا امسيت منكسرا امسيت منعفرا في الترب يا ولدي

امسيت في كربلا اكربت حيدرة وفاطما ورسول الله يا ولدي

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وال محمد واخر تابع

زيارت صلى الله عليك يا ابا عبد الله صلى الله عليك يا ابا عبد الله
صلى الله عليك يا ابا عبد الله صلى الله على روحك الطيب
وبدنك الطاهر صبرت واحتسبت يا مولاى وانت
الصادق المصدق قتل الله من قتلك ولعن الله من
ظلمك بابي انت وامي يا مولاى وابن مولاى اني سلم
لمن سالمك وحرب لمن حاربك وعدو لمن عاداك و
ولي لمن والاك فكن شفيعي وشفيع والدى وشفيع

اخواني المؤمنين بحقك وبحق جدك وابيك وبحق
امك واخيك وبحق التسعة من بنيك صلوات الله و
سلامه عليكم اجمعين ولعنته على اعدائكم من الجن و
الانس من الاولين والاخرين مجلس هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العظيم الواحد الكريم الماجد جاعل الدنيا جنة
لاعدائه وسجنا على اوليائه يملي ولا يغفل ويمهل ولا
يهمل تقدس لدوام اقتداره وتماما لانذاره واعذاره احمده
على ما ساء وسر واشكره على ما نفع وضر واشهد ان
لا اله الا الله الحي الذي لا يموت ذو القدرة و
السلطان والجبروت واشهد ان محمدا عبده ورسوله
وحبيبه المصطفى وخليله المجتبى بعثه رحمة للعالمين

و

وسوط عذاب على الكافرين فنكس به

رايت الضلال وابان به الحرام والحلال فصلوات الله

عليه من ناصح شفيق ومبالغ في النصيحة شفيق

وعلى اله المنوبين بافظع النوائب المرزئين باعظم
الرزايا والمصائب خصوصا ابا عبد الله الذي

قد اهتز بمصيبته عرش الرحمن وبكى

عليه الملائكة والانس والجان وسلم تسليما ه

كثيرا الى يوم الدبوان دبعد

در کتاب جلاء العیون بسند معتبر از ابو بصیر که یکی از اصحاب معتمد
حضرت صادق صلوات الله علیه است روایت کرده که روزی
در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و با آن حضرت
سخن میگفتم که یکی از فرزندان آنحضرت داخل شد چون
چشمش بر او افتاد گفت مرحبا و او را در بر کشید و بوسید
و فرمود که خدا حقیر کند آنها را که شما را حقیر کرده اند و خدا انتقام
کشد از آنها که پدران شما را کشتند و خدا واگذارد آنها را که
که واگذاشتند شما را و خدا لعنت کند آنها را که شهید کردند شما را
و خدا یار و حافظ و ناظر شما باشد چه بسیار گریستند زنان
بر شما و چه بسیار بطول انجامید گریه پیغمبران و صدیقان
و شهیدان و ملائکه آسمان بر شما پس حضرت گریست و فرمود
که ای ابو بصیر هرگاه نظر میکنم بسوی فرزندان حسین مرا حالتی

او میدهد

رو میدهد که ضبط خود نمیتوانم کرد نسبت با آنچه بپدر ایشان
و ایشان کردند ای ابو بصیر بدرستیکه فاطمه بر حسین میگرید
و گاهی نعره میزند که جهنم بخروش می آید و چنین خازنان جهنم را
ضبط می کند که مبادا زبانه بکشد و جمیع اهل زمین را بسوزاند
و تا او در گریه است ایشان محافظت درهای جهنم می کنند و
زبانهای او را بر میگردانند از برای محافظت اهل زمین و جهنم
ساکن نمی شود تا آنحضرت از گریه ساکن شود و دریاها از صدای
گریه آنحضرت نزدیکست که بجوش آیند و بر یکدیگر بریزند
و بهر قطره از آنها ملکی موکل است که چون صدای آنحضرت بر می
آید محافظت مینمایند که اهل زمین را غرق نکنند و ملائکه پیوسته
ترسانند و برای گریه آنحضرت گریانند و تضرع و استغاثه بدر
گاه حق تعالی میکنند و اهل عرش و آنها که بر دور عرشند با جمیع

ملائکه تضرع می نمایند و صدا بتسبیح و تقدیس حق تعالی بلند
میکنند از ترس عذاب اهل زمین و اگر یکی از صداهای ایشان
باهل زمین برسد هر آینه اهل زمین مدهوش گردند و کوهها کنده
شود و زمین بلرزد گفتم فدای تو شوم این امر عظیم است که یاد
میکنی حضرت فرمود که آنچه نگفتم زیاده از آنست که گفتم پس
فرمود که ای ابو بصیر آیا نمیخواهی که از آنها باشی که یاری حضرت فاطمه
می کنند در گریه کردن پس من بگریه افتادم و از بسیاری
گریه سخن نمی توانستم گفت و حضرت بجای نماز خود رفت و
مشغول دعا شد و من با کمال از خدمت آنحضرت بیرون
آمدم و نتوانستم طعام خورد و مرا در شب خواب نبرد روز دیگر
ترسان و خائف بخدمت آنحضرت رفتم و چنان دیدم که حضرت
ساکن گردیده است من نیز ساکن شدم و حمد کردم خدا را که بر من

عقوبتی

عقوبتی نازل نشد و شیخ فخر الدین طریحی علیه الرحمه روایت
کرده است در کتاب منتخب از صاحب کتاب ذخائر الافهام از
از عبد الله داود جزائری که او روایت کرده از ثقات رواة
بسندهای خود ایشان از ابن عباس رضی الله عنه که ابن عباس گفت
ما روزی نماز صبح را در مسجد مدینه با رسول خدا صلی الله علیه و آله
گذاردیم و چون فارغ شد آنحضرت از تعقیب نماز روی مبارک مانند
ماه تابان بسوی ما کرده پشت بمحراب نشست و شروع کرده
بموعظه ما بحدیثیکه مثل آب سرد بود از برای جگر تشنگان که ما را
مشتاق به بهشت مینمود و از آتش جهنم حذر میفرمود و ما خوشحال
و خرم بودیم بشرف خدمت آنحضرت ناگاه سر مبارک بالا کرد و روی
مبارک برافروخته شد پس نگاه کردیم که حضرت امام حسن و امام حسین
صلوات الله علیهما از در مسجد داخل می آیند و دست راست امام حسن

بدست چپ امام حسین ست و در اثنای راه باهم مکالمه میکنند و شکر الهی
بجا می آورند و میگویند که کیست مثل ما که جدّ ما بهترین اهل آسمانها و
زمینهاست و پدر ما بهترین اهل مشرق و مغربست و مادر ما فاطمه و
زهرا بهترین زنان عالمست و جدّه ما امّ المؤمنین ست و ما و برادر
بفرموده جدّ ما سیّد و دو بزرگترین جوانان اهل بهشتیم ابن عباس میگوید
که چون ما در اینحالت این سخنان از آن بزرگواران شنیدیم خوشحالی کردیم
و هر یک از ما بیکدیگر ملتفت شده تهنیت و شکر این نعمت بجا آوردیم که حق
تعالی مارا مخصوص کرده است بولایت همچو بزرگواران و به بیزاری از دشمنان
ایشان پس دوم باره نگاه کردیم بجانب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و
ناگاه دیدیم اشک بر صفحهای روی مبارک آنحضرت جاری گردیده است
پس گفتیم یا نبی الله این وقت شادی بود آیا بچه سبب جناب نبوی ص
گریان شده است پس خواستیم از آنحضرت به پرسیم ناگاه شنیدیم
را

که آنحضرت میگوید بخدا قسم که دشوارست بر من آنچه بر شما خواهد رسید
بعد از من ای دو فرزند بعد از آن رو کرد بما و فرمود که دشوارست
بر هر که از شما بماند بعد از من و به بیند آن محنتها را که باین دو بزرگوار
نازل خواهد گردید پس گریه آنحضرت زیاده شد و گفت دشوارست بر من
که بعد از من از شیعیان من و شیعیان بعد ایشان که مطّلع خواهند شد به
بلاهای ایشان پس ما خواستیم چگونگی احوال ایشان را از خدمت
آنحضرت سؤال کنیم که حضرت امام حسن را بر ران راست خود نشانید
و امام حسین را بر ران چپ نشانید پس گفت پدر و مادرم فدای
شما باد بعد از آن دهان مبارک حسن را بوسید و بسیار بوئید پس رو کرد
بحسین و زنخ او را بالا نمود و گلوی حسین را بوسید و مدتی بسیاری را بوئید
در اینحالت اشک آنحضرت مانند مروارید و ابر بهاری بر گونهای او
جاری بود و ما هم بسبب گریه آنحضرت گریانیم و سبب گریه او را نمیدانیم

و در اینوقت حضرت امام حسین علیه السلم ما را غافل کرده و برخاست
و بخدمت مادرش رفت گریان و غمناک پس چون داخل گردید
و مادر او را بدین حالت دید از جای خود برخاست و اشک چشم
حسین ع را باستین خود پاک میکرد و گفت ای مادرت فدای تو شود سبب
گریه تو چیست هر چند مادر بزرگوار از حال زار حسین میپرسید که او زیاد
تر میگریست پس فاطمه زهرا صلوات الله علیها بگریه افتاد و فرمود که ای
نور دیدهٔ من وای میوهٔ دل دردرسیدهٔ من آخر نمیگوئی که بچه جهت
گریه میکنی خدا دیدهٔ ترا گریان نکند دلم را خون و جگرم را کباب کردی بحق
مادری من بر تو بحق جدّ و پدر تو بگو که ترا بگریه انداخته و چه ترا گریان
ساخته است ای حیات دل بیمار من حضرت امام حسین علیه السلم
گفت یا اماه کان تجمّلیّ مّلتیّ یعنی ای مادر مهربان گویا خاطر مبارک
جدّ من از من ملالت گرفته از تردّد من بسوی او فاطمه زهرا صلوات الله
علیها

علیها گفت فدای تو شوم از چه خیال کردی که جدّ بزرگوار از تو ملول
شده است گفت یا اماه پس گفت حضرت ابا عبد الله گفتم به برادرم
حسن ع که بیا برویم بزیارت جدّ ما پس همراه بشرف زیارت او فائز
شدیم در مسجد او و پدر ما و اصحاب آنحضرت بخدمت او حاضر بودند
پس برادرم حسن را طلبید و بر ران راست نشانید و مرا بر ران چپ
بعد از آن راضی نشد تا آنکه دهن برادرم حسن را بوسید و بسیار بوئید
و چون بمن رسید از دهان من رو گردانید و گلوی مرا بوسید و بوئید
پس اگر خاطر مبارک او از من نرنجیده بود با آنکه دهان ما مثل برادر
من به بوده یا اماه ای مادر مهربان دهان مرا بو کن شاید دهان من
بوی داشته باشد که بر طبع جدّ عالی مقدار ناخوش آمده باشد راوی
میگوید که فاطمه زهرا صلوات الله علیها گفت هیهات ای فرزند گرامی
بحق خدا که در دهان تو چیزی نیست که ناخوش باشد و هم در دل جدّ

بزرگوار تو بقدر مثقال ذره از تعب و ملالت تو نیست پس حضرت امام حسین
گفت یا اماه ای مادر مهربان من هرگاه چنین باشد بچه جهت از دهان
من رد کرده اند فاطمه زهرا گفت چه گونه جد بزرگوار از تو ملول میتواند
بود که بارها شنیده ام میفرمود حُسَینٌ مِنّی وَ اَنَا مِنْ حسین حسین از من
است و من از حسینم دیگر فرموده که بدانید که هر که یک موی حسین را برنجاند
چنانست که مرا رنجانیده باشد و مکرر تعظیم و تکریم تو کرده گفته است که بدرستی
که هر که حسین را راحت دارد مرا راحت داشته بخدا قسم یاد میکنم که روزی که
در گهواره بودی و گریه میکردی و دیدم جد تو صدای گریه ترا شنید پس
خانه من آمد و گفت یا فاطمه حسین را خاموش کن که ملائکه از گریه او متاذی
می شوند ای فرزند گرامی تو دفعه که بیمار بودی جد بزرگوار تو از خدای عز و جل
درخواست کرد که جبرئیل تعویذ کند و بارها ترا بر دوش خود
سوار کرد و گفت خداوندا من حسین را دوست می دارم پس تو دوست
دار

دار هر که حسین را دوست میدارد ای نور چشم من تو نمیدانی آنروز را
که شما هر دو برادر پیش روی جد بزرگوار کشتی گرفتید و آن حضرت
حسن برادرت را ترغیب میکرد که حسین را بینداز و من گفتم
ای پدر بزرگوار چگونه بزرگتر را بر کوچکتر دلیر می کنی پس آنحضرت
فرمود ای دختر من اینک جبرئیل ایستاده حسین را دلیر میکند و من
حسن را دلیر پس با وجود این مراتب عالیه کی میتواند بود که خاطر
مبارک او از تو ملالت گرفته باشد لیکن برخیز تا برویم بخدمت
جد عالیمقدار پس فاطمه زهرا صلوات الله علیها دست حضرت امام
حسین را گرفت و هر دو گریان و نالان و چون فاطمه زهرا با پیش
ی بمسجد اخوان دختران آمد تا در مسجد پدر بزرگوار ابن عباس میگوید
که چون ما دیدیم که فاطمه زهرا بدر مسجد رسید هر یک از ما بگوشه از گو
شهای مسجد رفتیم الا علی بن ابیطالب صلوات الله علیه که او در خدمت

آنحضرت بود پس چون رسول خدا صلوات الله علیه و آله فاطمه زهرا و سید
شهدا را دید آه سرد از جگر کشید و رنگ روی مبارک آنحضرت متغیر گردید
پس دیگر باره سیلاب گریه او جاری شد و هر مرتبه آن اشکها با آستین
مبارک پاک میکرد تا هر دو آستین او تر شد پس بنزدیک رسید گفت السلام
عَلَیْکَ یا ابتاه سلام خدا بر تو باد ای پدر بزرگوار پس حضرت جواب
سلام او گفت وَعَلَیْکَ السّلام و رحمة الله و برکاته پس فاطمه چگونه
بود اینکه خاطر حسین را شکستی و دل غمدیده او را خستی تو نبودی که گفتی
که حسین ریحان منست حسین روح در بدن منست تو نبودی که فرمودی
حسین زینت اهل آسمانها و زمین است تو نبودی که گفتی من بوی بهشت
از حسین میشنوم پس حضرت فرمود بلی یا فاطمه آنچه گفتی من گفته ام پس
فاطمه زهرا گفت چرا نبوسیدی حسین را چنانکه برادرش حسن را بوسیدی
و اینک حسین میگرید و هر چند او را ساکت میکنم ساکت
نمی شد

نمی شد و هر چند او را تسلی میدهم تسلی نمیگیرد پس حضرت فرمود که
ای دختر این سریست که از آشکار کردن آن بر تو میترسم که اگر
بشنوی آزار روزگار زندگی بر تو تیره گردد و دل تو از آن شکسته شود
پس فاطمه زهرا صلوات الله علیها گفت بحق تو ای پدر بزرگوار
این سر را از من پوشیده مدار چون حضرت مبالغه او را دید گریست
و گفت اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ ای دختر خبر داد مرا باین سر جبرئیل
از جانب پروردگار جلیل که حسن بزهر قاتل شهید خواهد شد که شهید
میکند او را زن او که اسمش جعیده دختر اشعث بن قیس کوفیست لعنها الله
چون او را بزهر شهید میکردند من دهان او را که موضع خوردن زهر
بود بوسیدم و بوییدم و چون حسین را شمر ذی الجوشن ضبابی کوفی لعنه
الله مانند گوسفند ذبح خواهد کرد من آن موضع بریدن گلوی او را
بوسیدم و بوییدم چون فاطمه زهرا این خبر را شنید صدا بلند کرد بگریه

و بر سر زد و خاک بر سر خود کرد پس زنان اهل مدینه از مهاجر و انصار
بدور او جمع شدند پس همگی صدا بنوحه و زاری بلند کردند و شور تزلزل
و اضطراب در مسجد و اهل مسجد بهم رسید تا آنکه گمان کردیم که جنیان
هم با ما گریه می کنند بعد از آن فاطمه گفت که یا ابتاه ای پدر بزرگوار
بکدام زمین واقع خواهد شد این امر بحسین من آیا در مدینه خواهد
بود حضرت فرمود نه بلکه در زمینی خواهد شد که کربلا گویند پس گفت
فاطمه ای پدر بزرگوار من بگو بمن که بچه سبب حسین مرا می کشند پس حضرت
بگریه افتاد و گفت یا فاطمه این مصیبتی است بزرگتر از همه مصیبتها
بدانکه اهل کوفه او را میخوانند در کتابها و رسولان خود بنزد او که بیا
بسوی ما که توئی امام ما و پسر امام ما و تو بامر خدا و رسول او و ما را امام
دیگر نیست پس چون حسین بیاید پیش ایشان فریب دهند او را
و بکشند او را در حالت تشنگی و تنهائی و غربت و بیکسی و بی یاوری
و مکر آغاز کنند

و مکر آغاز کنند با ایشان که اما من ناصر ینصرنا اما من مجیب
یجیبنا آیا هیچ یاری کننده نیست که ما را یاری کند آیا هیچ پناه دهنده
نیست که ما را پناه دهد و هیچ کس نباشد که اجابت او کند بعد از آن
او را سر از تن جدا کنند و پسرهای او و پسرهای برادر او حسن و یاران
و موالیان او را پیش از او در نظر او شربت شهادت بچشانند و هیچ
یک را قطره از آب بچشانند و بعد از آن سرهای ایشان را بر نیزه ها کنند
و دختران و خواهران و زنان او را سرها برهنه بی پوشش بر شتران
برهنه سوار کنند و شهر بشهر بگردانند چون فاطمه زهرا این سخن
جانسوز شنید فریاد و فغان بهفت آسمان رسانید پس بگریه
گفت وا ولداه وا حسیناه وا مهجة قلباه وا قرة عیناه وا
ثمرة فؤاداه وا غربتاه در این وقت هرکه در مسجد بود صدا بنوحه و
شیون بلند کردند شد وحشتی که شور قیامت بگرد رفت

بعد از آن فاطمه زهرا صلوات الله علیها گفت که ای سید و سرور من
من در آن وقت خواهم بود که پرستاری یتیمان و زنان کنم و متوجه
دفن و تجهیز فرزندم حسین بشوم حضرت فرمود که یا فاطمه این واقعه
جانگداز و این مصیبت صبر برانداز بعد از من و بعد از تو و بعد
پدر و برادر حسین واقع خواهد شد پس فاطمه گفت ای پدر بزرگوار
در کدام ماه خواهد بود این مصیبت و کارزار حضرت که در دهم
ماهی که او را محرم مینامند که کفار نیز جنگ کردن در این ماه را
حرام میدانستند و این امت نابکار در این ماه جگر گوشه مرا می کشند
خدا ایشان را از شفاعت من محروم گرداند بعد از آن فاطمه زهرا
گفت پس بگو ای پدر بزرگوار که کی نور دیده ام حسین را غسل
میدهد و که او را کفن میکند و که بر وی نماز می کند و که او را دفن
میسپارد حضرت فرمود که یا فاطمه هیچ خبر از آنها که گفتی بعمل
نخواهد

نخواهد آمد مگر بعد از مدتی که جسد مطهر او بخاک کربلا افتاده
و با آفتاب گرم آن بیابان و صحرا گداخته باشد در این محل باز سیدة
النساء صدا بنوحه و زاری بلند کرد در حالتیکه میگفت وا حسیناه
وا مصیبتاه وا حسرتاه بر تو ای فرزند گرامی آه بعد از این
مراتب حضرت امام حسین ع متوجه جد بزرگوار گردید و گفت
یا جداه چنانکه فرمودی مصیبت من عظیم خواهد بود و بلیه
من بدلها اثر خواهد نمود پس آنحضرت گریست و هم جد بزرگوار
و پدر عالیمقدار و مادر و برادر والاتبار او و جمیع حاضرین
از مهاجر و انصار و صغار و کبار بگریه افتادند و ماتمی برپا
شد که مثل و مانند نداشت در این هنگام آثار روح الهی ظاهر
گردید و حضرت جبرئیل امین ع از جانب حضرت رب العالمین
رسید و گفت السلام علیک یا اخی محمد المصطفی خداوند

علی اعلی را بتو سلام میرسانند و ترا مخصوص بتحیّت و اکرام میگردانند
و میفرماید که فاطمهٔ زهرا سیّده را خاموش کن که ملائکهٔ آسمان
را بگریه آورده است و تسلّی ده او را باینکه من که خداوند قادر
و عالمم زود باشد که خلق کنم جماعت شیعیان پاک پاکیزه که خرج
کنند مالهای خود را در عزای حسین و بتعب بیندازند جانهای
خود را در زیارت حسین ع و مجلسها آماده کنند از برای
ماتم حسین و اشک حسرت بران مظلوم شهید بریزند و بهمین
دستور نسلهای ایشان عمل کنند تا قیام قایم آل محمّد از ذرّیّه
معصومین حسین ع که طلب خون حسین و خون پیغمبر مغموم و
وصیّ مظلوم او نماید تا آنکه قیامت برپا شود و دیگر بشارت بده
فاطمه را که فرزندت او را گرامی داشته ام که هر که زیارت او کند
بعد از شهادت او بهر گامی که زیارت کنندهٔ او برمیدارد
بنمایم

بنویسم از برای او حجّ مقبوله و هر که یکدرهم در عزای او خرج کند
یا در زیارت او صرف نماید مقرّر کنم ملائکه را که او را زیاد کنند
تا هر درهمی برابر شود با هفتاد هزار حسنه و بنا کنند از برای او
قصری در بهشت و دیگر بشارت ده فاطمه را که مرتبهٔ آن مظلوم
چنان بلند کرده ام که هر که مصیبت او را بیاد آورد و دیگر یه برد
ملائکهٔ من اشکهای گریه کنندگان او را حفظ کنند در
شیشه های [illegible] آبگینه و در روزی که جهنم زبانه کشد آن شیشه
اشک را بدست صاحب اشک بدهند و بگویند باو که ای
دوست خدا بگیر این شیشه را که این اشک تو است که در دار دنیا
بر حسین ریخته بودی پس هر گاه زبانهٔ آتش سر کشی کند از این
اشک بران بپاشی تا پانصد ساله راه از تو دور گردد راوی
میگوید که چون حضرت صلوات الله علیه و آله این وحی را از

از حضرت روح الامین فرا گرفت روی مبارک آن حضرت
درخشان شد پس فاطمه ع از سبب فرحناکی آن حضرت
پرسید حضرت کیفیّت وحی را بیان فرمود درین وقت فاطمه
زهرا بسجده افتاد و از زبان نوازشهای الهی شکر بجا آورده گردن
تسلیم و رضا نهاد پس حضرت سیّد الشهدا رو کرد بجدّ بزرگوار
که یا جدّاه مکافات زیارت کنندگان و گریه کنندگان من
نزد تو که رسول پروردگار عالمیانی و برگزیدهٔ خداوند مهربانی
چه چیز خواهد بود حضرت فرمود که همه گناهکاران ایشان را
شفاعت کنم و حق تعالی رخصت شفاعت ایشان کرامت
فرموده است بعد از آن نظر کرد بسوی پدر بزرگوار خود و از او
سوال کرد که تو ای پدر بزرگوار من از برای ایشان چه
خواهی کرد حضرت فرمود که بحقّ خدا قسم یاد می کنم که در روز
تشنگی

تشنگی روز قیامت بهیچ احدی از آب کوثر پیش از ایشان
آب ندهم پس رو به برادر کبار خود حسن مجتبی کرد که تو ای
برادر با ایشان برابر نسبت بایشان چه بعمل خواهی آورد آنحضرت
فرمود که من داخل بهشت نمیشوم مگر برفاقت ایشان پس
رو بمادر کرد که ای مادر مهربان تو در حق ایشان چه عوض خوا
هی داد فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها گفت بعزّت پروردگار
من و بحقّ پدر و شوهر من هر آینه می ایستم بر در بهشت با سر
و موی گشاده و با اشک از دیدها سر داده و نمیخواهم از پروردگار
من مگر ایشان را پس وقتیکه داخل بهشت شوند من از عقب
ایشان داخل بهشت میشوم بعد از آن حضرت امام حسین
علیه السلم گفت یا جدّاه آنچه من میکنم اینستکه بحقّ پروردگار
من و بحقّ تو که اگر زوّار و گریه کنندگان از پیش روی من

داخل بهشت نشوند که من ایشان را ببینم من بهشتی از ایشان
داخل نخواهد شد و از پروردگار خود درخواست میکنم که فقرا
و کولکهای ایشان را در جوار قدس مقرر فرماید در روز
قیامت تم الحدیث والحمد لله ونعم ما قال ابن منوج

الا یا آل یاسین فؤادی ؛ لذکر مصابکم خلف الضناء

فانتم عدتی لی فی معادی ؛ اذا حشر الخلائق للجزاء

وما ارجو الآخرة سواکم ؛ وحاشا ان یخیب بکم رجاء

صلوة الخلق والخلاق تترى ؛ علیکم بالصباح والمساء

ولعنة على قوم اباحوا ؛ دماءکم بظلم وافتراء

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد
وآخر تابع له على ذلک ح زیارت السلام علیک
یا وارث آدم صفوة الله السلام علیک یا وارث نوح
نبی الله السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله
السلام علیک یا وارث موسى کلیم الله السلام
علیک یا وارث عیسى روح الله السلام علیک یا وارث محمد
حبیب الله السلام علیک یا وارث علی امیر المؤمنین
ولی الله السلام علیک یا وارث الحسن الشهید سبط
رسول الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام
علیک یا ابن البشیر النذیر وابن سید الوصیین

السلام علیک یا ابن فاطمة سیدة نساء العالمین ا
السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا خیرة الله وابن خیرته
السلام علیک یا ثار الله وابن ثاره السلام علیک
ایها الوتر الموتور السلام علیک ایها الامام
الهادی الزکی وعلى ارواح حلت بفنائک واقامت
فی جوارک ووفدت مع زوارک السلام علیک
منی ما بقیت وبقی اللیل والنهار فلقد عظمت بک
الرزیة وجل المصاب فی المؤمنین والمسلمین وفی
اهل السموات اجمعین وفی سکان الارضین فانا لله
وانا الیه راجعون وصلوات الله وبرکاته علیک
وتحیاته علیک وعلى آبائک الطیبین المنتجبین
وعلى ذراریهم الهداة المهدیین السلام علیک
یا مولای

یا مولای وعلیهم وعلى روحک وعلى ارواحهم
وعلى تربتک وتربتهم ورحمة الله وبرکاته مجلس ششم
بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین الحمد لله الذی
امره قضاء وحکمه ورضاه امان ورحمته یقضی
بعلم ویمهل بحلم فله الحمد على ما یأخذ ویعطی ویعا
فی ویبتلی لا جور فی قضیته ولا مهرب من حکومته
یملی للظالمین ان کیده متین یأخذ بالنواصی والا
قدام انه عزیز ذو انتقام واشهد ان لا اله
الا الله الملک العلام الذی قد تحیر فی ذاته الافهام
واشهد ان محمدا عبده ورسوله الهمام وان
آله الاوصیاء الکرام وعباد الله العظام وحجج الله على
الخلق بالتمام خصوصا ابا عبد الله الحسین الذی

جَلَّتْ وَعَظُمَتْ مُصِيبَتُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنَامِ صَلَوَاتُ اللهِ
وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ امّا بعد شیخ جلیل شیخ فخر الدین
طریحی علیه الرحمة از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت
کرده است که آنحضرت فرمود هر نفس که می کشند صاحبان حزن و اندوه
از برای حزن بر ما ثواب تسبیح دارد و اندوهگین شدن بسبب مصیبت
ما حکم عبادت دارد و نهان داشتن سرّ ما نزد دشمنان ما در حال تقیّه در
حکم جهاد فی سبیل الله است و نوحه و ناله کردن در مصیبت ما بهترین
عبادتهاست و گریستن بر آنچه بما رسید از دشمنان ما بسبب پاک
شدن از گناهان و خلاص از عذاب نیرانست در کتاب جلاء العیون
از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که چون
حق تعالی امر کرد حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام را که
که فرزند خود اسمعیل را قربانی کند و برای او فدای فرستاد و امر کرد که گو
سفند

سفند را بعوض او قربان کند پس حضرت ابراهیم آرزو کرد که کاش
مامور نمیشدم بکشتن گوسفند و فرزند خود را بدست خود از برای
خدا قربان میکردم تا اینکه دل من بکشتن عزیزترین فرزندان
من بدرد می آمد و مستحق می شدم بسبب آن رفع درجات اهل
مصائب را پس حق تعالی بسوی او وحی کرد که ای کیست بهترین
خلق من بسوی تو ابراهیم گفت خداوند خلقی نیافریده محبوبتر باشد
بسوی من از حبیب تو محمّد صلی الله علیه و آله حق تعالی باو وحی کرد
که آیا او محبوبتر است بسوی تو یا جان تو گفت او را از جان خود دوستتر
میدارم حق تعالی فرمود که آیا فرزندان او محبوبتر اند بسوی تو یا فرز
ندان او گفت بلکه فرزندان او را دوست میدارم از فرزندان خود پس
وحی کرد که آیا کشته شدن فرزندان او بر دست دشمنان دل ترا
بیشتر بدرد آورد یا کشتن تو فرزند خود را بدست خود در طاعت

من ابراهیم گفت بلکه کشته شدن او بر دست دشمنانش دل مرا بیشتر
بدرد می آورد پس حق تعالی وحی کرد که ای ابراهیم گروهی که دعوی خواهند
کرد که از امّت محمّد اند او را خواهند کشت بظلم و عدوان چنانکه گوسفند را
کشند و باین سبب مستوجب غضب من خواهند شد پس حضرت ابراهیم
بجزع آمد و دلش بدرد آمد و گریان شد پس حق تعالی ندا کرد که فدا کردم
جزع ترا بر فرزند خود اسمعیل اگر او را قربانی می کردی بجزعی که کردی
بفرزند پیغمبر آخر الزمان حسین و کشتن او و باین سبب بر تو واجب
گردانیدم رفیعترین درجات اهل مصائب را و این است معنی قول
حق تعالی وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ یعنی فدا کردیم اسمعیل را بذبح عظیم
در آن کتاب از امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون
حضرت امام حسین علیه السلام در کودکی نزد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله می رسید حضرت امیر المومنین علیه السلام را میفرمود که یا علی او را

برای من نگاه دار پس او را میگرفت و زیر گلوی مبارکش را میبوسید
و میگریست روزی آن امام مظلوم گفت ای جدّ بزرگوار چرا
گریه میکنی حضرت فرمود که ای فرزند گرامی [illegible] که موضع شمشیر
دشمنان را میبوسم حضرت امام حسین علیه السلام گفت که ای جدّاه مگر
من کشته خواهم شد حضرت فرمود که بلی والله تو و برادر تو و پدر تو
همه کشته خواهید شد حضرت امام حسین علیه السلام گفت قبرهای ما از یکدیگر
دور خواهد بود حضرت فرمود که بلی ای فرزند پس حضرت فرمود که زیا
رت ما خواهد کرد از امّت تو حضرت فرمود که زیارت نمیکند مرا
و پدر ترا و برادر ترا و ترا مگر صدیقان امّت من   در کتاب جلاء
العیون ذکر کرده که ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه السلام روزی
بیمار شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها دست امام حسن را بدست راست

گرفت و دست امام حسین را بدست چپ و بعیادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رفت و آنحضرت در خانهٔ عایشه بود پس حضرت امام حسن در جانب چپ آنحضرت نشست و حضرت امام حسین در جانب چپ او ایشان بدن مبارک آنحضرت را میمالیدند و چون حضرت بیدار شد حضرت فاطمه علیها السلام گفت ای دو حبیب من در اینوقت چه شما در خوابید بیائید تا برگردیم و بعد از بیدار شدن حضرت بیائیم گفتند مادر اینوقت از اینجا حرکت نمیکنیم پس امام حسن بر بازوی راست آنحضرت خوابید و امام حسین بر بازوی چپ پس بخواب رفتند و بیدار شدند پیش از آنکه حضرت بیدار شود و از عایشه پرسیدند که مادر ما چه شد گفت چون شما بخواب رفتید بخانه برگشت پس آن دو امام در آنشب تار برخواسته و از خانه بیرون آمدند و شب ابری بود و باران تندی میبارید و برق میتابید و صدای

رعد می‌آمد پس از اعجاز ایشان نوری در پیش روی ایشان بهم رسید و از پی آن نور رفتند و حضرت امام حسن بدست راست خود دست حضرت امام حسین را گرفته و میرفتند و با یکدیگر سخن میگفتند تا بحدیقهٔ بنی النجار رسیدند چون داخل آن باغستان شدند حیران گردیدند و ندانستند که بکجا میروند پس امام حسن بامام حسین گفت مادر اینوقت بخوابیم تا صبح شود امام حسین علیه السلم گفت اختیار داری هر چه میگوئی متابعت می‌کنم پس هر دو خوابیدند و دست در گردن یکدیگر کردند و چون حضرت رسول صلی الله از خواب بیدار شد از احوال ایشان را پرسید و در منزل فاطمه ایشانرا طلب کرد نیافت پس حضرت برخواست و گفت الهی تو سیدی و مولائی این دو پسر من از گرسنگی از خانه بیرون رفته اند خداوندا تو وکیلی متی بر ایشان پس از برای حضرت نوری ساطع شد حضرت

از پی آن نور رفت تا بحدیقهٔ بنی النجار رسید ناگاه دید که ایشان خوابیده اند و دست در گردن یکدیگر کرده اند و باران در نهایت شدت و تندی می بارد و حق تعالی از برای ایشان ابر را شکافته و یکقطره باران بر ایشان نمی بارید و با ایشان احاطه کرده بود ماری عظیم که موهای آن مار چون نیهای نیستان بود و دو بال داشت که یکی را بر روی حسن گسترده بود و دیگری را بر روی حسین پس چون نظر آن حضرت بر آن مار افتاد تنحنح کرد آن مار شنید صدای آنحضرت را بکناری رفت و بسخن در آمد گفت خداوندا گواه میگیرم ترا و ملائکه ترا که اینها دو فرزند پیغمبر تو اند و من محافظت نمودم ایشانرا برای او و بسلامت باو تسلیم کردم ایشانرا پس حضرت فرمود که ای حیّه تو از چه طایفهٔ گفت یک جنّم بسوی تو فرمود که کدام طایفهٔ جن گفت جن نصیبین و گروه از بنی ملیح مرا فرستاده از برای تعلیم

آیه از کتاب خدا که فراموش کرده اند چون باینموضع رسیدم ندای از آسمان شنیدم که ای حیّه اینها پسرهای رسول خدا اند ایشانرا محافظت نما از عاهات و آفات و از حوادث شب و روز و من محافظت نمودم ایشانرا و بتو تسلیم کردم صحیح و سالم پس آن مار آیه از قرآن را آموخت و برگشت پس حضرت رسالت حسن را بر دوش راست خود سوار کرد و حسین را بر دوش چپ و و حضرت امیر خبر دار شد و از پی آن حضرت بیرون آمد و در راه بآنحضرت ملحق گردید پس یکی از اصحاب آن حضرت گفت که یکی از فرزندانرا بمن ده که بار تو سبک گردد حضرت فرمود که برو خدا سخن ترا شنید و منزلت ترا دانست پس حضرت امیر پیش آمد و گفت یا رسول الله یکی از ایشان را بمن ده تا بار تو سبک گردد پس حضرت رو بامام حسن کرد و فرمود که آیا میروی بدوش پدرت گفت یا جدّاه

بخدا لوکند که حاشن نیز ابهاتر میخواهم از حاشن پدر خود پس ملتفت شد
بسوی حضرت امام حسین علیه السلم وگفت آیا میروی به دامن پدر خود
او نیز همثل برادر جواب گفت پس حضرت ایشان را بخانه فاطمه
آورد و فاطمه برای ایشان [illegible] خرمائی چند مهیا کرده بود آورد و
ایشان تناول نموده سیر شدند و بخ دیگر دیدند حضرت رسول صلی الله
علیه واله با ایشان که اکنون بر خیزد و کشتی بگیرید پس برخواستند و
مشغول کشتی گرفتن شدند و حضرت فاطمه برای کاری بیرون رفته
بود چون داخل شد شنید که حضرت رسول صلی الله علیه واله امام حسن را
تحریص میکرد بر انداختن امام حسین و میفرمود که بگیر حسین را و بر
زمین بزن حضرت فاطمه فرمود ای پدر شگفت میفرمائی بزرگ ترا
بر کوچک تر حضرت فرمود که ای فاطمه آیا راضی نیستی که من گویم ای
حسن حسین را بگیر و بر زمین بزن و اینک حبیب من جبرئیل گوید
که ای حسین

که ای حسین حسن را بگیر و بر زمین بزن والله اعلم ابن شهر آشوب
روایت کرده است که روزی عبدالله ابن عباس رکاب امام حسن
و امام حسین علیهما السلم را گرفت و ایشان را سوار کرد شخصی باو
گفت که از ایشان از سالی بزرگتری رکاب ایشان را میگیری
و سوار میکنی ابن عباس گفت ای احمق مگر نمیدانی اینها کیستند
اینها فرزندان رسول خدا ایشند و این از نعمتهای خداست بر من
که سعادت رکابداری ایشان را یافته ام والله اعلم از حضرت امام رضا
صلوات الله علیه روایت است که عیدی پیش آمد و حضرت امام
حسن و امام حسین علیهما السلم جامه نو نداشتند پس بنزد مادر
خود آمدند و گفتند که اطفال مدینه همه جامه نو پوشیده و زینت
کرده اند بغیر از ما چرا ما را هم زینت نمیگردانی حضرت فاطمه فرمود
که جامهای شما نزد خیاطست چون بیاورد شما را هم زینت میگردانم

چون شب عید شد بار دیگر بنزد مادر خود آمدند و طلب جامه کردند
پس حضرت فاطمه گریان شد و باز همان جواب گفت چون شب تار شد
کسی در را کوبید فاطمه گفت ای دختر رسول خدا من خیاطم و جا
مههای فرزندان ترا آورده ام چون حضرت در را کشود دید مردی
در نهایت جلالت و مهابت و حسن و بستهٔ دستمال بسته بآنحضرت
داد و بر گشت چون آن حضرت دستمال کشود دو پیراهن و دو دراعه
دو زیر جامه و دو ردا و دو عمامه و دو موزه سیاه که عقب آنها
از پوست سرخ بود پس ایشان را از خواب بیدار کرد و جامهها را
بر ایشان پوشانید در این حالت حضرت رسول صلی الله علیه واله
داخل شد و ایشان را مزین دید هر دو را در بر کشید و بوسید و بحضرت
فاطمه گفت که خیاط را دیدی گفت یا رسول الله بلی اورد جامهها را
که برای ما فرستاده بودی حضرت فرمود که او خیاط نبود او رضوان
خازن

خازن بهشت بود فاطمه گفت یا رسول الله که شما را خبر داد حضرت
فرمود که با آسمان نرفته تا بنزد من آمد و مرا خبر داد و از حضرت
امام زین العابدین صلوات الله علیه روایت کرده اند که چون پدرم
سید الشهدا صلوات الله علیه اراده نمود که از مدینهٔ طیبه بیرون
رود مخدرات بنی هاشم جمع شدند و صدا بنوحه و زاری بلند کردند
آن امام مظلوم چون ناله و بیقراری ایشان را مشاهده نمود فرمود
که شما را بخدا لوکند میدهم که جبر پیش آرید و دست از جزع و بیتابی
بر دارید آن محنت زدگان جگر سوخته گفتند ای سید و سرور ما چگونه
خود را از گریه و زاری باز داریم و حال آنکه مثل تو بزرگواری بحسرت
و ناکامی از میان ما میرود و ما بیکسان را تنها و غریب میگذارد
رو و آخر کار رسید با این منافقان نمیدانیم که بکی منتهی میشود پس نوحه
و زاری را برای چه روز بگذاریم بخدا لوکند که این روز نزد ما مانند

روزیست که حضرت رسالت از دنیا رفت و مانند روزیست که حضرت
فاطمه شهید شده است و مانند روزیست که حضرت امیر المؤمنین بمرتبه
شهادت رسیده است و مانند روزیست که رقیه و زینب و ام کلثوم
وفات یافته اند خدا جان ما را فدای تو گرداند ای محبوب قلوب مؤمنین
وای یادگار بزرگان پس یکی از عمه‌های آنحضرت آمد و شیون برآورد
و گفت گواهی میدهم ای نور دیده من که در این وقت شنیدم که جنیان بر تو
نوحه میکنند و می گفتند که شهید کربلا از آل هاشم ذلیل گردانید
گردنهای قریش را آن بزرگوار که حبیب دل حضرت رسول بود
هرگز بدی از و بظهور نیامد و مصیبت او بینیهای ما را بر خاک مالید و
نیکان را ذلیل گردانید پس آن مخدرات حجرات طهارت و سیادت
هم آواز گردیده مرثیه‌های جانسوز در مصیبت آنحضرت خواندند و آنگاهی
خونابهای بر روی گلگون خود جاری گردانیدند و آن جان جهان را وداع نمودند

از مقتل شیخ طریحی رحمه الله

وزینب من فرط الاسی تکثر البکا تقول اخی من لی اذا نابنی الدهر
یعنی زینب خاتون از بسیاری حزن و اندوه بسیار گریه میکرد میگفت ای برادر من که خواهد بود برای من در هر وقت دشواری روزگار

اخی یا کفیلی یا شفیقی وصاحبی ومعتمدی ان مسنی العسر والیسر
ای برادر من ای متکفل کار من ای مهربان من ای ذخیره روز سختی من ای محل اعتماد من در هر وقت دشواری و آسانی ما

اخی کنت رکنی فی الشدائد ملجاء وعونی ومن فی حکمه النهی والامر
ای برادر عزیز من تو بودی پناه من در سختیها و یاور من در کارها و تو بودی کسیکه هر چه حکم میکردی بایست اطاعت کرده شود

اخی قل صبری واحتمالی ومن تکن فقید الهامن این یلقی لها الصبر
ای برادر من صبر و طاقت من کم شد و چون چنین نیست که تو برادر تمام برطرف شده پس کجا صبر از برای من خواهد بود

اخی کل خطب هان عند حلوله سوی یومک الجاری فطعمه مر
ای برادر من هر بلا و کاری که نازل میشود آسانست بغیر روزی که بر تو گذشت او طعمه تلخست

و چون حضرت عازم گردید که از مدینه بیرون رود ام سلمه زوجه طاهره حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله نزد آنحضرت آمد و گفت ای فرزند گرامی چرا

داند و هناک مگردان به بیرون رفتن خود بسوی عراق زیرا که من شنیدم
از جد بزرگوار تو که مکرر میفرمود که فرزند دلبند من حسین در زمین عراق
بتیغ جور اهل کفر و نفاق شهید خواهد شد در زمینی که آنرا کربلا گویند
حضرت فرمود که ای مادر محترم من نیز میدانم که شهید خواهم و چاره از
رفتن نیست و بفرموده خدا عمل میکنم و بخدا سوگند که میدانم در چه
روز کشته خواهم شد و که مرا خواهد کشت و در کدام بقعه مدفون خواهم
گردید و میدانم که با من از اهل بیت و خویشان که کشته خواهند شد و اگر
خواهی ای مادر بتو بنمایم جای را که در آن کشته و مدفون خواهم شد پس بجانب
کربلا بدست مبارک خود اشاره نمود و باعجاز آنحضرت زمینها پست
شد و زمین کربلا بلند شد تا آنکه حضرت لشکرگاه خود را و محل شهادت
و موضع دفن خود و هر یک از اصحاب خود را بام سلمه نمود پس
پس ام سلمه فغان و ناله برآورد و در و دیوار را بگریه درآورد و حضرت
فرمود

فرمود که ای مادر گرامی چنین مقدر شده است که بستم شهید گردم
و خویشان من کشته شوند و اهل بیت و زنان و اطفال مرا اسیر
و مقید گردانیده از شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند و ایشان هر چند
استغاثه نمایند یاوری نیابند ام سلمه گفت ای فرزند دلبند جد عالی
مقدار تو تربت مدفن ترا بمن داده است و در شیشه ضبط کرده ام
پس حضرت امام حسین علیه السلام دست فراز کرد و کفی از خاک کربلا
برداشت و بام سلمه داد و گفت ای مادر این خاک را در شیشه ضبط
کن در هنگامی که این هر دو خاک خون شود بدانکه من در آنجا شهید شده
ام و هم از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام
روایت شده است که چون حضرت سید الشهدا خواست از مدینه بیرون
رود و خویشان و یاران خود را وداع و خواهر و دختران خود را
بر محملها سوار کرد و قاسم فرزند امام حسن علیه السلام را با بیست و یکنفر از

اصحاب و اهل بیت خود بر داشته روانه شد که از جمله آنها بودند ابو بکر
و محمّد و عثمان و عباس فرزندان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عبد الله
بن مسلم بن عقیل و علی اکبر و امام زین العابدین و علی اصغر که مردم علی
میگویند و چون از مدینه بیرون رفت این آیه را خواند که در قصّهٔ بیرون
رفتن حضرت موسی از ترس فرعون بسوی مداین نازل شد فخرج
منها خائفا یترقّب قال ربّ نجّنی من القوم الظالمین یعنی
پس بیرون رفت از شهر ترسان و مترقب رسیدن دشمنان گفت
پروردگارا نجات بخش مارا از گروه ستمکاران و از راه متعارف روانه
شد گفتند که اولیٰ آنستکه از بیراهه تشریف برند تا آنکه اگر کسی بطلب شما
بیاید در نیابد شما را حضرت فرمود که من از راست بدر نمیروم تا خدای
تعالی آنچه خواهد میان ما و ایشان حکم کند و از حضرت صادق ع
روایت کرده اند که چون حضرت سید الشهدا از مدینه معلّی بیرون
رفت

رفت فوجهای بسیار از ملائکه با علامتهای مسومه و نیزه های در دست
و بر اسپان بهشت سوار بر سر راه آنحضرت آمدند و سلام کردند و گفتند
ای حجت خدا بر جمیع خلایق بعد از جدّ و پدر و برادر خود بدرستیکه
خدا جدّ ترا مواطن بسیار مدد و یاری کرد و اکنون مارا بیاری تو فرستاده
است حضرت فرمود وعده گاه ما و شما در کربلاست که حق تعالی
برای شهادت و مدفن من مقرّر فرموده است چون بآن بقعهٔ شریف
برسم بنزد من آیید ملائکه گفتند ای حجت خدا هر حکمی خواهی بفرما
که اطاعت میکنیم و اگر از دشمن میترسی ما همراه تو باشیم و دفع ضرر
ایشان از تو میکنیم حضرت فرمود که ایشان ضرری بمن
نتوانند رسانید بمحلّ شهادت خود برسم پس افواج بیشمار
از مسلمانان جنّ بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند ای سیّد
و بزرگ ما شیعیان و یاوران توایم آنچه خواهی در باب دشمنان

خود و غیر آن بفرما تا اطاعت کنیم و اگر بفرمائی که جمیع دشمنان ترا
در همین ساعت هلاک کنیم بی آنکه خود تعب بکشی و حرکتی بکنی
بعمل می آوریم حضرت ایشانرا دعا کرد و فرمود که مگر نخوانده اید
در قرآن که حق تعالی بر جدّ من فرستاده است که اینما تکونوا یدرککم الموت
ولو کنتم فی بروج مشیّدة یعنی هر جا که باشید در می یابد شما را مرگ
و هر چند بوده باشید در قلعه های محکم و باز فرموده است قل لو کنتم فی بیوتکم
لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم یعنی بگو یا محمد بمنافقان
اگر میبودند در خانه های خود البته بیرون می آمدند آنها که بر ایشان
کشته شدن نوشته شده بود بسوی محلّ کشته شدن و استراحت ایشان
و اگر من در جای خود توقف نمایم و بیرون نروم بچه چیز امتحان
خواهند کرد این خلق گمراه را و بچه چیز ممتحن خواهند کرد ایشان این
این گروه تباه را و کی ساکن خواهد شد در قبر من در کربلا که حق تعالی
آنرا

آنرا برگزیده است در روزیکه زمین را پهن کرده است و آنمکانرا
پناه شیعیان گردانیده و بازگشت آن بقعهٔ مقدّسه را موجب ایمنی دنیا
و آخرت ایشان ساخته و لیکن بنزد من آیید در روز شنبه عاشورا
که در آخر آن روز من شهید خواهم شد در کربلا در وقتیکه احدی از اهل
بیت من نمانده باشد که قصد کشتن او نمایند و سر مرا برای
یزید پلید میبرند پس جنیان گفتند که ای حبیب خدا و فرزند
حبیب خدا اگر آن نبود که اطاعت امر تو واجبست و مخالفت
تو مارا جایز نیست هر آینه می کشتیم جمیع دشمنان ترا پیش از آنکه
بتو برسند حضرت فرمود که بخدا سوگند که قدرت ما بر دفع ایشان
زیاده از قدرت شماست و لیکن میخواهیم که حجّت خدا را بر خلق تمام
کنیم و قضای حق تعالی را انقیاد نمائیم و ایضاً در کتاب جلاء العیون
و مقتل شیخ فخر الدین علیه الرحمه باندک تفاوتی روایت شده از

حضرت صادق صلوات الله علیه و ابن عباس رضی الله عنه که چون حضرت
امام حسین متولد شد حق تعالی جبرئیل را امر فرمود که نازل شو با هزار
ملک برای آنکه تهنیت گوید رسول را از جانب خدا دوازده هزار چون جبرئیل نازل می شد
بملکی گذشت در جزیره از جزیره های دریا و آن ملک را فطرس می گفتند
و او از حاملان عرش الهی بود خداوند عالمیان او را امر فرمود
و آنرا دیر عمل آورد پس او را غضب کرد و بالش را بر هم شکست و او را در آن
جزیره انداخت و او هفتصد سال در آن جزیره عبادت حق تعالی
کرد و حق تعالی او را مخیر گردانید میان عذاب دنیا و عذاب آخرت
و او عذاب دنیا را اختیار کرد و حق تعالی او را معلق گردانید بمژهای
چشمش در آن جزیره که هیچ حیوانی در آن نمی گذشت و پیوسته در زیر
آن دود بدبوی بلند می شد و چون دید که جبرئیل با ملائکه فرود می آیند گفت
یا جبرئیل اراده کجا داری گفت حق تعالی بمحمد صلی الله علیه و آله نعمتی کرامت
کرده

کرده مرا فرمود که از جانب خدا و از جانب خود او را مبارکباد بگویم
آن ملک گفت ای جبرئیل مرا با خود ببر شاید که محمد صلی الله علیه و آله برای
من دعا کند پس او را با خود برداشت و چون بخدمت آنحضرت رسید
تهنیت گفت و حال فطرس را عرض کرد حضرت فرمود که بگو خود را
باین مولود بمالد و بمکان خود برگردد فطرس خود را با آنحضرت مالید
و بال برآورد و بالا رفت و بروایت دیگر چون باسمان رفت گفت
کیست مثل من آزاد کرده حسین و مادر و جد او بیم پس گفت فطرس
یا محمد امت تو او را خواهند کشت و او را بر من مکافات هست که هر
که او را زیارت کند من زیارت او را باو برسانم و هر که صلوات بر او بفرستند
صلوات او را باو برسانم این را گفت و بالا رفت فعلی مثل ا
لحسین فلیبک الباکون وایاه فلیندب النادبون
یعنی هر گاه شناختی جلالت قدر حسین را پس باید بدانکه بر مثل آنحضرت

باید بگریند گریه کنندگان و برو ندبه و نوحه کنند نوحه کنندگان
نه بر غیر آن و نعم ما قال و هو هذا ستعلم امة قتلت حسینا
بأن عذاب قاتليه وبيل
اذا حضروا على الرحمن صفا وجاءت ثم فاطمة البتول
وفي يدها قميص السبط تشكو ظلامتها فيقضيها الجليل
ويهوي الظالمون بها جميعا الى قعر الجحيم لهم عويل
اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع
له على ذلك زيارت السلام عليك يا ابا عبد الله
السلام عليك يا سيد الشهداء السلام عليك
يا

يا قتيل الأدعياء السلام عليك يا من بكت عليه ملائكة
الأرض والسماء السلام عليك يا زكي الأزكياء السلام
عليك يا سليل الأنبياء السلام عليك يا ثالث
الأوصياء السلام عليك يا وارث علوم الأنبياء
والأوصياء ورحمة الله وبركاته أشهد لقد طيب الله
بك التراب وأوضح بك الكتاب وأعظم بك المصاب
وجعلك وأباك وجدك وأخاك وأمك وبنيك
عبرة لأولي الألباب يا ابن الميامين الأطياب التالين
الكتاب وجهت سلامي إليك صلوات الله و
سلامه عليك وعلى الأرواح التي حلت بفنائك
من أنصارك المستشهدين بين يديك ورحمة
الله وبركاته بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة إلا

الحمد لله الذي رفع درجات الشهداء الصابرين
على البلاء الشاكرين في السراء والضراء وخصهم
بالفضل والعطاء وشرى انفسهم بمن بذل
النعماء وكثرت الجزاء ونشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له شهادة تبلغنا منازل
السعداء ونشهد ان محمدا عبده ورسوله
سيد الانبياء ونخبة الاصفياء وان عليا امير المؤ
منين وامام المتقين سيد الاوصياء وان الائمة
الابرار والخلفاء الاخيار من اولادهما العظماء
العلماء الحكماء الحلماء حجج الله على اهل الارض والسماء
خصوصا سيد الشهداء المجاهد المحامي عن
دين الله صابرا على الكرب والبلاء حتى تشرفت

وتقدست بدماه ارض كربلاء صلوات الله وسلامه عليه
وعليهم في كل صباح ومساء ای مومنان وای تعزیه
داران ای محبان وای یاوران ومددکاران شهید کربلا بدانید که امروز
روز ناسوعاست امروز روز محنت ورنج سید شهداست امروز
روز غم واندوه جگر گوشه محمد مصطفیست امروز روز درد والم نور
چشم علی مرتضیست امروز روز ماتم وحزن نور دیده فاطمه زهراست
امروز روز تشنگی اهل بیت سید انبیاست امروز روز مصیبت خاند
ان نبوت ودودمان سید اوصیاست امروز روز طغیان شمیان
دغا وکوفیان بیوفاست آه امروز روز محاصره سلطان کربلاست
امروز روز ظلم وستم بر مهمان کربلاست امروز روزی بود که حسین
بن علی در زمین کربلا وارض غربت بلا امروز روزی بود که سید
الشهدا التماس مهلت یک شب نمود واصبناه آن امام بزرگوار

واجب ناه سید عالیمقدار واز ماه پدر ائمه اطهار واکبر ماه فرزند برگزیده
احمد مختار والف خلف پسندیده حیدر کرار واسفاه سرور سینه غم رسیده
فاطمه مادر بزرگوار آن اخبار در مثل این روز در ورطه ظلم وستم اشرار ناپکار
گرفتار ودر نظر اولاد زار وخوار وزار است الا فابكوا على غريب الغرباء

الا فابكوا على شهيد الشهداء

الا فابكوا على خامس اصحاب الكساء الا فابكوا على قتيل الادعياء
گریه کنید بر بزرگوار پنجم اصحاب عبا گریه کنید که ضرب ... اولاد زنا
الا فابكوا على ساكن كربلاء الا نوحوا على قمر منير
گریه کنید بر ساکن کربلا یعنی نوحه کنید بر ماه تابان
غراة الخسف من بعد الضياء الا نوحوا على غصن رطيب
که بعد از نور ضیاء وروشنی عارض شد او را خسوف وماه گرفتگی ...
ذوى بعد النضارة والبهاء الا نوحوا على شرف القوافي
... بعد از تازگی وطراوت از ظلم دشمنان پژمرده
شد ... که هر روز نوحه کنید بر کسیکه بر نظلم ... مشرق ... باد

وتحير المرائي والثناء الا نوحوا عليه وقد احاطت
وهر مرثیه ... یاد کرده ... همه ... میکنند ... و ... تشنگی ...
نوحه کنید برو وحالی آنکه فرو گرفته بلا ...
به خيل البغاة الاشقياء ... در کتاب
... روضة الشهدا روایت کرده
که روز هشتم محرم در لشکرگاه امام حسین علیه السلم آب نمانده
بود واطفال آنحضرت از تشنگی فریاد برکشیدند حضرت برخواست
وبموضعی رفت وگفت این زمین را بکنید چون قدری کندند
چشمه آب شیرین ظاهر شد مردم لشکر همه از آن آب شیرین
آشامیدند واسپان را سیراب گردانیدند ومشکها پر آب کردند
باز آن چشمه ناپدید شد هر چند طلبیدند نیافتند تا خبر به پسر زیاد
لعین رسید نامه نوشت به عمر ابن سعد نحس که حسین را مهلت داده
که چاه می کند وآب برمیدارد چون این نامه تو رسد زنهار کار را بر حسین

نخست کسی که با یک لشکری در پی می‌فرستم پس آن ملعون شمر ذی الجوشن را
با چهار هزار نامرد دیگر فرستاد و مجموع بیست و دو هزار پیاده و سواره
در دشت کربلا جمع گردیدند و با آنحضرت اندک مردمی بودند درین وقت
حبیب بن مظاهر الاسدی بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا ابن رسول
الله درین نزدیکی قبیله بنی اسد نشسته اند مرا اجازت ده تا بروم و ایشان را
بیاری تو دعوت کنم پس حضرت رخصت داد حبیب بمیان
آنقوم رفت و گفت ای مردمان نور دیده فاطمه زهرا و فرزند برگزیده
مصطفی و مرتضی را بیست و دو هزار کس در میان گرفته اند اگر شفا
عت جد حسین را میخواهید بنزد حسین آیید دریابید عبدالله بن بشر
از آنقوم بپای خواست و گفت ای قوم من گواه باشید که اول کسیکه
بهواداری و نصرت و یاری و رعایت و مددکاری حسین بن علی قیام
و اقدام نمود منم حبیب بن مظاهر گفت بشرک یا ابن بشر بالجنة

ای پسر بشر حق تعالی ترا بهشت داد القصه نود کس مکمل
از قبیله بنی اسد بیاری حضرت سید الشهدا متوجه لشکرگاه آنحضرت
گردیدند چون این خبر بعمر نحس رسید ازرق شامی را با چهار هزار
نامرد بسر راه ایشان فرستاد و در کنار آب بهم رسیدند و جنگ
عظیم در پیوستند و جمع از طرفین کشته گردیدند آخر بعلت کمی جماعت
شکست خوردند پس حبیب با دل بریان و دیده گریان بخد
مت امام زمان آمد و حکایت ماجرا را بعرض رسانید این نیز
موجب حزن اهل بیت گردید چون این خبر به پسر زیاد رسید که از
قبائل عرب مردم بمدد امام حسین علیه السلام می آیند نامه بعمر سعد علیه اللعنه
نوشت اگر بعد از رسیدن این نامه بحرب حسین مشغول نشوی
ترا سیاست برسانم چون نامه بعمر ملعون رسید بترسید هرچند
آخر روز دوم فی اثنای تمامی لشکر سوار شدند در روی با لشکرگاه حضرت

سید الشهدا آوردند آن روز نهم محرم بود که آن را تاسوعا گویند و در
آن محل حضرت سر بزانوی مبارک نهاده در خواب رفته بود صدای غلغله
سپاه و نعره مرکبان آن قوم روسیاه بگوش سید الشهدا رسید برادر
خود عباس را طلبیده با بیست سوار فرستاد که معلوم کند که جهت آن
چیست عباس تحقیق نموده برگشت و عرض کرد که ای سید بزرگوار
و ای سرور عالیمقدار لشکر کفار و گروه اشرار بجنگ ما آمده اند پس حضرت
فرمود که برو و این جماعت را بگو که روز بآخر رسیده است مرا در این
امروز امشب مهلت دهید که در این شب بعبادت پروردگار خود
مشغول گردم عباس بازگشت و گفت ای مردمان جگرگوشه مصطفی
بلا امشب دیگر از شما مهلت میطلبد و چنان میداند که امشب شب
بازپسین است و میخواهد که امشب را بطاعت و عبادت الهی بگذا
راند پس عمر ملعون با امرای آن وقت اشرار مشورت کرد بعضی گفتند

ما بجنگ آمده ایم و از غضب پسر زیاد می‌ترسیم شمر لعین نعره زد که
شما را امان نیست درین وقت عمرو بن حجاج با آن بی شرمی که داشت
ازین حکایت شرم داشت گفت ای قوم این چه سخت دلیست
و چه شنعت بی حیائیست که می کنید اگر این قوم از روم یا از چین بودند
مهلت میدادید اکنون این قوم اهل بیت پیغمبرند و شما امت جد ایشانید
از خدا بترسید و از رسول شرم دارید چون امرای آن ملعون این سخن
شنیدند دست از جنگ برداشتند بجای خود آمدند پس جمیع اصحاب
و اهل بیت آنحضرت در آن شب که شب عاشورا بود با لب تشنه و
شکم گرسنه بعبادت الهی و تضرع و زاری مشغول بودند و در بعضی
روایات وارد شده که در آن شب حضرت سید الشهدا بفرمود تا کرسی
در میان آن صحرا گذاشتند و جمیع لشکر خود را طلبیده و خود بر کرسی
نشست و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود و بعد از

حمد الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی فرمود که ای یاران من بدانید
که من هیچکس را از شما وفادارتر نیافتم و هیچ طایفه را از اهل بیت
خود رحیم‌تر و نیکوکارتر ندیدم جزاک الله خیرا خدای عز و جل
شما را جزای خیر دهد من امشب قلادهٔ بیعت خود را از گردن
شما انداختم و گمان من آنست که جز این گروه اینجا مرا نیابند
دیگر طلب شما نکنند و بجستجوی شما نپردازند پس باید که هر یکی از اصحاب
من دست یکی از اهل بیت را گرفته در آفاق متفرق گردند تا از محنت
کربلا و از غم و اندوه و بلا رهائی یابند در این محل برادران و فرزندان و خو
یشان و اصحاب آنحضرت جواب دادند که ای فرزند رسول خدا هزار جان
ما فدای خاک پای تو باد ما را قوت مفارقت تو نیست و ما حیات خود را
بعد از وفات تو نمیخواهیم تا جان داریم با اعدای دین جهاد میکنیم پس
حضرت رو کرد بفرزندان مسلم عقیل و گفت ای ابنای عم ای بعد امان
دردوغم

درد و غم وای مصاحبان داغ هجر و الم پدر شما را کوفیان بیوفا بقتل
رسانیدند الحال شما یادگار مسلم عقیلید و مادر شما غمزده و ماتم دیده است
برخیزید و مادر خود را بر داشته از اینجا بقبیلهٔ بنی طی روید و از آنجا خود را
بمدینه رسانید چون حضرت این سخنان با اولاد مسلم عقیل گفت ایشان
فریاد برکشیدند که ای سید و سرور وای امام نیک اختر یک جان را چه قدر است
که فدای تو نکنیم و یک سر را چه بهاست که نثار خاک پای تو نگردانیم پدر
ما در راه محبت تو سر در باخت ما هم در قدم تو خود را فدا خواهیم
ساخت اما چون نزدیک بصبح شد از آسمان آوازی آمد که یا خیل الله
ارکبوا ابشروا ای لشکر خدا سوار شوید در اینوقت ام کلثوم خواهر امام حسین
علیه السلام مانند بیهوشان جوشان و خروشان خود را بدر خیمهٔ حضرت
انداخت و گفت ای برادر عزیز این صدا را شنیدی حضرت فرمود
بلی شنیدم و ازین عجب‌تر دیدم پیش ازین بیک ساعت بنظارهٔ عالم ملکوت

مشغول بودم ناگاه جدم محمد مصطفی صلعم از پیش من ظاهر شد و فرمود
که ای قرهٔ عین من و ای شهید من و ای مظلوم‌ترین فرزندان من اینک
بر وفق انبیا و سکان عالم بالا و مقربان ملأ اعلی باستقبال روح پاک
تو می‌آیند ای حسین من بشارت میدهم ترا بمرتبهٔ بزرگ پیش خداوند من البته
جهد کن تا امشب نزد من افطار کنی ای خواهر همراه جدم فرشتهٔ دیدم
پس آنحضرت فرمود که ای حسین این شخص را می‌شناسی گفتم نه فرمود این
فرشته ایست که بفرمان خداوند جلیل مقرر شده که از آسمان فرود آید با شیشهٔ
سبز تا خون ترا در آن شیشه کند و نگاه دارد در اینوقت ام کلثوم بگریه در آمد
و زاری و فغان در گرفت پس حضرت فرمود که ای خواهر همه اهل بیت
مرا طلب کن که محل وداع است پس حرم محترم و اولاد امجد در آن دم پیش
خواندند و بوسه بر روی یکایک میزد و دست مبارک خود را بر سینهٔ ایشان
میمالید و میگفت ای جگر گوشگان من دلم بر شما میسوزد که هنوز وقت

یتیمی شما نیست و با این درد غریبی و آوارگی همه علاوهٔ آن شده خداوند
جراحت دلهای ایشان ترا بمرهم لطف خود مداوا کن و نائرهٔ دلسوختهٔ
ایشان را بآب رحمت خود اطفا کن پس هر یک را سفارش بتقوی و پرهیز
گاری و صبر و شکیبائی فرمود و گفت ای بزرگان یتیمان کوچک مرا نیکو نگهدارید
که دل یتیمان نازکست پس ام کلثوم بیطاقت شده گفت ای سید
و سرور خواهر کرا طاقت شنیدن این سخنان غم اندوز و جگر را یارای
گوش دادن این کلمات جگر سوز است جد ما محمد مصطفی صلی الله علیه
چون ازین عالم رحلت نمود محرم ما پدرت علی مرتضی بود و چون آنحضرت
بجای شهادت پرواز نمود سایهٔ برادرت حسن مجتبی بر فرق ما گسترده
بود و بعد از همه محرم ما و ماه و پناه ما مظلومان تو بودی ای یادگار
خاندان نبوت و ولایت چون تو بیرون محرم ما که خواهد بود پس میگر
یستند و مینالیدند تا صبح شد در مقتل سید جلیل قرة بنی زر

شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده و هم در مقتل شیخ طریحی ذکر کرده
که حضرت امام زین العابدین علیه السلم فرمود در شبیکه فردای آن
پدرم شهید میشد مرض بر من مستولی کردیده بود و عمه من زینب
به پرستاری من مشغول بود و پدر بزرگوارم در خیمه دیگر بود و مولای
ابوذر در خدمت آن حضرت بود آن سرور اسلحه حرب را ترتیب میداد
و در مقام مایوس از دنیا و حب لقای حق تعالی این ابیات را میخواندند

یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراف والاصیل
من صاحب وطالب قتیل والدهر لا یقنع بالبد
یل وکل حی سالک سبیل وانما الامر الی الجلیل

یعنی ای روزگار ناپایدار اف بر تو باد که هرگز وفا نکردی بهیچ دوست و یار
چه بسیار مصاحب و یار در هر شهر و دیار بقتل آوردی و از هیچ کس بدل
راضی نشودی و بازگشت همه بسوی خداوند جلیل ست و هر زنده را
الی

راهی که من میروم در پیش است حضرت امام زین العابدین ع
فرمود که چون من این اشعار را از پدر بزرگوار خود
شنیدم دانستم که بلیه نازل شده و آنحضرت تن بشهادت داده است
و باین سبب حال بر من متغیر شد و گریه بر من زور آورد و آب از دیده
ریختم ولیکن برای اضطراب زنان صبر کردم و چون زینب این
سخنان وحشت انگیز را شنید بیتاب گردید و برجست پای برهنه
بخیمه محترمه آنحضرت دوید و فریاد و فغان برکشید و صدای نوحه
و ناله بلند گردانید و گفت کاش امروز شربت مرگ را می چشیدم
و اینحالت را در مشاهده نمیکردم پدرم شهید شد و مادرم فا
طمه زهرا از دنیا مفارقت نمود برادرم حسن مجتبی بزهر اهل جفا
هلاک گردید و تو اکنون امام ما بی رکان و یادگار رفتگان و پشت
و پناه باز ماندگانی مارا از خدا تا امید میگردانی آنجناب از اهل

اضطراب پرده گیان سرادق عصمت قطرات عبرات از دیده حق بین
بارید و فرمود که ای خواهر با جان برابر حلم و بردباری پیشه خود گردان
و شیطان را بر خود مسلط مگردان و بر قضای الهی صبر کن پس فرمود
که اگر میگذاشتند مرا باستراحت خود را بمهلکه نمی افکندم زینب
گفت که این سخن دل مرا مجروح میگرداند که راه چاره از تو منقطع
گردیده و بضرورت شربت ناگوار مرگ مینوشی و مارا غریب و بیکس
و تنها و بی آشنا در میان اهل نفاق و شقاق میگذاری پس دست بهی
خود بلند کرد و گلگونه خود را خراشید و مقنعه از سر کشید و گریبان طاقت
درید و دامن صبر از دست داد و بیهوش افتاد آن امام غریب
برخاست و آب بر روی خواهر گرامی خود پاشید و چون بهوش آمد
و گفت ای خواهر نیک اختر از خدا بترس و بقضای الهی راضی شو
بدانکه اهل زمین شربت ناگوار مرگ را میچشند و اهل آسمان
بهم

باقی نمیمانند بجز ذات مقدس همه چیز در معرض زوال و فنا است
و او همه را میمیراند و بعد از مردن مبعوث میگرداند و او متفرد است
ببقا و پدر و مادر و برادر من شهید شدند و همه از من بهتر بودند
و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اشرف خلائق بود در دنیا
نماند و بسرای باقی رحلت فرمود و بسیاری از این مواعظ پسندیده
برای آن نور دیده بیان نمود پس وصیت فرمود که ای خواهر
گرامی ترا سوگند میدهم که من چون از تیغ اهل جفا بعالم بقا رحلت
نمایم گریبان چاک مکنید و رو مخراشید و واویلا مگوئید پس اهل
بیت عصمت را فی الجمله تسلی نمود و بتهیه سفر آخرت اشتغال فرمود
و در کتاب مقتل شیخ فخر الدین طریحی علیه الرحمه از کتاب نور العین
نقل کرده از سکینه دختر حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه
که گفت که سکینه که در شب ماهتاب در خیمه خود نشسته بودم ناگاه

صدای گریه و زاری از پشت خیمه شنیدم پس من مضطرب از خیمه
بیرون دویدم ناگاه دیدم که پدرم نشسته و جمعی از اصحاب او در
دور آنحضرت هستند و آنحضرت گریه میکنند و میگوید که ای اصحاب
من بدانید که شما با من رفاقت کردید و حال آنکه چنین دانسته
بودید که من وارد میشوم بقومیکه با من بدل و زبان بیعت کرده
اند حالا برخلاف آن ظاهر شده و شیطان بر آنجماعت غالب
گردیده و یاد خدا را از خاطرهای ایشان برده و درین هنگام ایشان را
هیچ مطلبی سوای کشتن من و کشتن یاران و دوستان من نیست
و ایشان بعد از قتل من غارت خواهند کرد خیمه های مرا و اسیر
خواهند کرد زنان و دختران و خواهران مرا و من میترسم که شما
این واقعه را آگاهی ندانید یا حیا کنید از اظهار کردن ما فی الضمیر پس
گویا این خدعه و فریب باشد که خدعه و فریب نزد ما اهل بیت حرام است
بدانید که

پس هر که از شما خواهد در این شب که راه مخوف نیست و گرمای
بسیار نیست برود بهر جا که خواهد و هر کس امروز با ما مواسات
و یاری کند خواهد بود فردا با ما در فردوس اعلی نجات یافته از غضب
خدای تعالی و بتحقیق که جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرموده
که فرزندم حسین در صحرای کرم کربلا شهید خواهد شد در حالتیکه
غریب و تنها باشد و با وجود غربت و تنهائی تشنه خواهد بود پس
هر که او را یاری کنند مرا یاری کرده و فرزندم آخر حسین را که قائم
آل محمد است یاری کرده است و هر که آن صحرا را دریابد و یاد وقت
یاری فرزندم موجود نباشد ولیکن یاری ما را بزبان خود در روز قیا
مت در زمره و گروه ما اهل بیت محشور خواهد بود سکینه میگوید
که سخن پدرم هنوز تمام نشده بود که جمعی کثیر متفرق شدند و باقی نماندند با آن غریب بیکس مگر
هفت نفر و کسری پس نگاه کردم به پدر بزرگوار خود که آن حضرت

سر مبارک خود را بزیر انداخته پس گریه گلو در گلوی من پیچید چون
پدرم را بدان حالت بهم و غم مشاهده کردم بیطاقت شدم
اما از ترس آنکه صدای گریه مرا بشنوند خودداری نمودم ولیکن سر
خود را بآسمان بلند کرده گفتم بار خدایا از برای این بیمروت
قرار و آرامی در زمین قرار مده و فقر و پریشان را تا روز مردن
ایشان بر ایشان مسلط گردان و ایشان را از شفاعت
جد ما بهره مند مگردان راوی گوید که دعای آن طاهره در حق ایشان
مستجاب گردیده همیشه بمذلت و خواری و پریشانی و بیقراری
گذرانیده تا حالی که مانده از صنعت ایشان دق سختی میباشد
با کمال تنگدستی و بدی مسکن و ماوای سکینه میگوید پس من از آنجا
برگشتم گریان و نالان و افسرده و پریشان و رسیدم بخدمت
عمه خود ام کلثوم چون عمه مرا بدینحالت دید بپای خواست
بزبان

پریشان خاطر و گفت ای دختر چه واقع شده ترا که چنین اندوه
ناک و زاری پس من آنچه شنیده بودم عرض کردم چون عمه
من این حکایت را شنید صدا بنوحه بلند کرد که واجداه و احمداه
واعلیاه واحسناه واحسیناه واقلة ناصراه
یعنی آه از کمی یاوران و بسیاری دشمنان و آه از دوری خدمت
جد عالیشان پس در اینوقت صدای ما بگریه و زاری بلند شد چون
حضرت سید الشهدا نوحه و بیقراری ما را شنید با دل بریان
و دیده گریان افتان و خیزان روانه خیمه مادر و منزل ما گردید
و فرمود که سبب این گریه چیست پس عمه من عرض کرد که ای
برادر نیک اختر گریه ما بجهت غربت و تنهائی و دوری از حرم جد ما
ما جد ماست آیا میتوانند شد که ما را بحرم جد ما برگردانی حضرت
فرمود که هیهات این کی میتواند شد و حال آنکه شما دیدید که دشمنان

سر راه بر ما گرفته اند و همت بر قتل ما بسته اند و همگی در کمین ما نشسته اند
لحی راه میدهند که ما از زمین کرب و بلا بیرون رویم در این وقت
عمه ام گفت که ای برادر بزرگوار پس بجای طرائن بیا در مراتب
جدّ ما و پدر و برادر و مادر ما را حضرت فرمود که من محلّ و منزلت
جدّ بزرگوار و پدر و مادر و برادر عالیمقدار را بارها بجای طرائن آوردم
و این قدر موعظه و نصیحت کردم اصلا پند در نگرفتند و سخن مرا
نپذیرفتند پس این قدر بغیر از کشتن من نیست و ناچار است که در این
زودی شما بدن پاره پاره مرا در جای کربلا و خاک حلق تشنه من آمیخته به
ببینید و امصیبتاه لیکن شما را وصیت و سفارش میکنم بتقوی و پرهیز
کاری و صبر بر بلاهای گوناگون و مصیبتهای دلسوز زبون و بتقوی
و صبر کردن وعدهٔ نیکو داده جدّ شما از جانب حق تعالی و خلفی در وعده
او نمی باشد و در این باب این ابیات عربی دل افسردگان را کباب میکند

ولم

ولم أنس مولای الحسین وقد غدا فراموش نکرده واز
یاد من نمیرود حکایت آقای من امام حسین ع یودع أهله
ویوصی ویعجل در آن وقتیکه وداع مینمود اهل و عیال خود را وصیت
میکرد و تعجیل داشت از برای میدان رفتن ینادی ألا یا أهل
بیت محمد در آن حالتی که ندا میکرد که ای اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله
أصیخوا لما أوصیکم وتقبلوا گوش دارید و فرا گیرید آنچه را
که شما را بآن وصیت و سفارش میکنم و آن اینست که علیکم بتقوی
الله تتغیروا و اینست لازم بر پرهیزکاری باشید و بترسید خدا را شعار
خود سازید لعظیم رزایاکم ولا تتبدلوا و بسبب مصیبتهای
عظیمه شما از حالت صبر و شکیبائی نگیبید و متغیر نگردید ودوموا
علی أعمالکم وابتهالکم و مداومت کنید بر عملهای نیکوی
خود و ثابت باشید بر تضرّع و زاری بدرگاه حضرت باری ودوموا

إذا جن الظلام وتنفلوا و در وقتی که شبها تیره شود بر خیزید
از برای نماز شب و بیداری فإن نابکم خطب فلا تتضعضعوا
اگر بشما برسد کار دشواری پس بی تابی ننمایید لوقع الرزایا واصبروا
وتحملوا برای حادث شدن حادثهٔ زمانه و صبر و تحمل بجا آورید و خود را
در مقام صابران بدارید وفاطمة الصغری تقول لأختها
و فراموش نکرده ام فاطمه صغری دختر سید الشهدا را در
آن حالت که میگفت بخواهر خود که هلمی إلی التودیع فالأمر
مهول بیا که وداع کنیم پدر ما را که این امر هولناک است زیرا که
أری والدی یوصی بنا أخواته می بینم پدر خود را که اراده
مفارقت از ما دارد که سفارش میکنند خواهران خود را در باب ما
وعیناه من حزن تفیض وتهمل در حالتی که از نهایت
حزن و اندوه سیلاب اشک از چشمهای مبارکش جاری و روان است الله

وند

وتدعوا ألا یا سیدی بلغ العدی و در آن حالت
شکایت میکرد فاطمه صغری که ای سید و سرور من اینک دشمنان
دین رسیدند بنا ما تمنوا فی النفوس وأملوا بآرزوی
دل خود شان وقمن نساء الفاطمیات حولها و در
آن وقت دختران فاطمه زهرا همگی برگشته و حیران مانند مصیبت
زدگان از جای خود شان برخاستند فأبصرن منه ما
یسوء ویذهل پس دیدند حضرت بحالتی که هر که ببیند
از خود میرود وخرت علیه زینب متغیرة و در این
وقت زینب خود را بپای آن حضرت انداخت فریاد زنان و
معجرها من نحرها یتبلل در حالتی که مقنعهٔ او سر و
گردن آویخته بود از گریه او تر شده بود وتشکوا إلی الزهراء
فاطم حالها و شکوه میکرد زینب بسوی فاطمه زهرا حال خود را

وتندب مما نالها وتولول وندبه ونوحه میکرد و
جزع و بیقراری بسبب آنچه رسیده بود میکرد از جای خود و برادر خود
ایا ام قومی من ثوی القبر وانظری وبابن طریق نوحه
میکرد که ای مادر مهربان من برخیز از خاک قبر و نگاه کن که وحبیبک
ملقی فی الثری لایغسل فرزند گرامی تو در صحرای کربلای
غسل سید شهدا خواهد بود وهل انت یاست النساء
علیمة آیا ای سیده خبرداری که دختران تو بانا حیاری
نستجیر ونسأل سرگشته و حیران خواهیم بود و تضرع بدر
گاه خدا خواهیم نمود وهل لک علم من علی فانه وآیا
ترا علم واطلاع هست بحال علی بن الحسین که اورا اسیر علیل
فی القیود مغلل بیمار بسته در غل و زنجیر خواهند نمود اللهم
العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر
تا

تابع له علی ذلک اللهم العن زیارت السلام
علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسو
ل الله السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین السلام
علیک یا ابن فاطمة الزهراء سیدة نساء العا
لمین السلام علیک یا اسیر الکربات السلام
علیک یا قتیل العبرات السلام علیک ایها
الممنوع من ماء الفرات السلام علیک وعلی الار
واح المختلسات السلام علیک وعلی العیون البا
کیات السلام علیک وعلی الدموع المعات
السلام علیک وعلی الابدان المجرحات السلام
علیک وعلی الرؤوس المشالات السلام علیک وعلی
الاقدام الحافیات السلام علیک وعلی النساء الفا
طمیات

ورحمة الله وبرکاته اشهد یا مولای لقد اقمت
الصلوة وآتیت الزکوة وامرت بالمعروف
ونهیت عن المنکر وجاهدت فی سبیل الله
حق جهاده وعبدت الله مخلصا حتی اتا
ک الیقین فجزاک الله یا ابا عبد الله خیر جزاء
العالمین ولعن الله من ظلمک وقتلک و
منعک من شرب الماء وطردک ولعن الله
من سمع نداءک فلم یجبک ابرأ الی الله منهم
ومن اشیاعهم واتباعهم واتقرب الی الله والی
رسوله والیکم بموالاتکم وبالبراءة من اعدا
ئکم صلوات الله علیکم وعلی ارواحکم واجسا
دکم ورحمة الله وبرکاته [illegible] بسم الرحمن الرحیم
ایضا

ایضا اگر آتش آید اینرا بخواند الامان الا
مان قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی ابرا
هیم المنافع وان ینصرنا نصر الله وکلا من یسقر
وکان الله واسعا حکیما لیجزی الذین اساو
بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی بحق
اطرم یا اطرام نعمامی آهیا شراهیا من آخر
جنها مثنی وثلث ورباع نصر من الله وفتح قریب
وبشر المؤمنین بمهر سلیمان بنغبر کن دم باء فالله خیر
حافظا وهو الرحمن بسم الله الرحمن الرحیم
اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت
الارض اثقالها وقال الانسان ما لها یو
مئذ تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها

مئذ
یو یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن
یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال
ذرة شرا یره تمام شد **اما بعد** ای مصیبت رسیدگا
ن قتل آل پیغمبر وای عزیزدیدگان شهادت اولاد سید الکونین وای مجرو
ح دلان غم فرزندان فاطمه الزهرا وای جگر سوختگان ماتم سبط خیر
البشر وای اشک ریزان در مصیبت آوارگان دربدر وای دلسوزان
درد یتیمی یتیمان بی پدر وای عزاداران سردلان بی سردار امید
واران شفاعت روز محشر بدانید که روز عاشورا روز شهادت سید
الشهدا است روز بخاک افتادن شهید تشنه لب کربلا است روز جدا
رختن سرهای سروران ارض و سماست روز غارت کردن خیمه هاست
روز اسیر کردن حرمیان وادی کرب و بلاست روز حسرت عظمی است
روز مصیبت کبری است روز جور و طغیان اعدا است روز ظلم و عدوان

اولاد

اولاد زناست پس درین روز جزع و گریه و زاری و اظهار مصیبت
و بیقراری ضرورتر از سایر روزهاست چنانکه در اخبار بسیار از ائمه
اطهار صلوات الله علیهم منقول و ماثور است که حزن و اندوه
ایشان درین روز زیاده بر سایر ایام محرم بود **بسند صحیح** از عبدالله
بن سنان روایت شده که رفتم بخدمت حضرت صادق علیه السلم
در روز عاشورا دیدم که رنگ مبارک آنحضرت تیره گردیده و او را
بسیار حزین و غمگین یافتم آب از دیدهای مبارک آنحضرت مانند
مروارید بر چهره میریخت گفتم یا ابن رسول الله سبب گریه شما چیست
خدا هرگز دیدهای شما را گریان نگرداند حضرت فرمودند که مگر غافلی
تو و نمیدانی که در مثل این روز جدم حضرت امام حسین شهید شده است
گفتم ای سید من چه میفرمائی در روزه این روز فرمود که روزه بدار بی آنکه
شب نیت روزه بکنی و افطار بکن لیکن نه از روی شماتت و یکروز تمام روزه

مگیر و باید افطار تو بعد از نماز عصر باشد بیک ساعت بشربتی آب
زیرا که در اینوقت جنگ بر طرف شد از آل رسول صلی الله علیه و آله
و در زمین سی نفر از اهل بیت و موالی ایشان افتاده بودند که صاحب
مصیبت آنها حضرت رسالت صلعم بود و اگر آنحضرت در دنیا میبود
بایست آنحضرت را برای ایشان تعزیه بگویید پس آنحضرت چندان
گریست که ریش مبارکش از آب دیده اش تر شد **و در روایت**
دیگر از آنحضرت علیه السلم منقولست که هرگاه هلال ماه محرم پیدا
میگردید شدید میشد حزن و اندوه او و بسیار میگریست بر مصیبت
جدش حسین علیه السلم و مردم از هر جانب بسوی آنحضرت می آمدند
و او را تعزیه می گفتند و برفاقت آنحضرت گریه و نوحه میکردند
بر مصیبت حسین صلوات الله علیه پس وقتیکه فارغ می شدند از
گریه حضرت میفرمود که ایها الناس بدانید که حضرت امام حسین علیه السلم

زنده است

زنده است نزد پروردگار خود مرزوق است از هر جا که خواسته باشد
و همیشه آنحضرت نظر می کند بلشکرگاه خود و بآنجائیکه در آنجا در
وقت شهادت بخاک کربلا افتاده بود و همچنین جاهای شهدای
دشت کربلا را که با او شهید شدند می بیند و نظر میکند بزوار و گریه
کنندگان بر خودش و تعزیه داران و ماتم گرفتگان و مصیبت
زدگان خودش و بالهام خدا ایشان و پدران ایشان را می شناسد و جا
های هر یک را در بهشت میداند و بدرستیکه آنحضرت نظر میکند بگریه
کنندگان خود و طلب آمرزش میکند از برای او از پروردگار و سوال
میکند از جد و پدر و مادر و برادر خود که ایشان نیز طلب آمرزش
کنند از برای گریه کنندگان خودش و میگوید آنحضرت که اگر
بداند زائر من و گریه کننده بر من آن ثوابهای عظیم را که حق سبحانه
و تعالی از برای ایشان مقرر فرموده است هر آینه خوشحالی ایشان

زیاده ازین اندوه خواهد بود و بتحقیق زیارت کننده‌گان من و
گریه کنندگان بر من بر میگردند از صحرای قیامت بمنازل و اهل
خویش خوشحال و فرحناک و در دنیا از جای خود بر نخیزد گریه
کننده بر من مگر آنکه از گناه پاک شده باشد مانند روزی که از مادر متو
متولد شده بود و از حضرت علی بن موسی الرضی صلوات الله علیهما
روایت کرده اند علما که آنحضرت فرمود که پدرم موسی بن جعفر
علیهما السلم هرگاه ماه محرم داخل میشد کسی او را خندان نمیدید
و حزن و اندوه بر او غالب میشد تا چون دهم میشد آن روز مصیبت
و حزن و اندوه و گریه آنحضرت بود و میفرمود که این روزیست که
حسین مظلوم صلوات الله علیه در آن روز شهید شده است این ابیات
از مقبل سید رضای قزوینی است ای شیعه روز تعزیهٔ آل مصطفی است
✽ بر سر بزن که ماتم اولاد مرتضی است ✽ ای آسمان رکشت حسین تشنه لب شهید

فارغ

✽ فارغ نشدن ز ناله بجای تو کی رواست ✽ در خاک و خون فتاده جوانان اهل بیت
✽ سرهای سروران رسالت ز تن جداست ✽ گردیده است کعبه جامه سیه از غم چنین
✽ زمزم لیست در مجلس صاحب عزا خدمت سبیل نموده نوحه کنند کل کائنات
✽ درین سپهر غلغله و امصیبتاست ✽ طغرای آسمان که بسر فرق تو رفته زنند
✽ آنرا لقب مخوان تو که عنوان کربلاست ✽ خاک مصیبت است که بر سر کنند ماتمین
✽ رنگ شفق نیلگون فلک از بهر این عزاست ✽ بهتر ز گریه بهر حسین نیست طاعتی
✽ غافل مشو ز مرثیه تو واجب این قضاست ✽ زنان آل محمد از غم چو سینه چاک
✽ دل عندلیب را ز فغان بر از این نواست ✽ گر منع گشت از او تا بروز حشر
✽ از بهر او ز هر طرف از گریه دجله‌هاست ✽ از تیغ غم دل و جگرم غرق خون شده
✽ گویا فضای سینه من دشت کربلاست ✽ مرهم پذیر نیست دگر داغ کربلاست
✽ آتش بزن بخویش که این درد بی‌دواست ✽ آه از دمی که فاطمه آید بروز حشر
✽ گوید حسین تشنه لبم یا علی کجاست ✽ بر هر طرف بعرصهٔ محشر نظر کند

و نعم ما قال آخر
✽ آدم درین مصیبت ز بعد غم و غصه مبتلاست
✽ کشتی نوح غرقه طوفان کربلاست
✽ زان ای خلیل ز آتش نمرود دم مزن
✽ این شعله‌ایست که در جگر شاه کربلاست
✽ رنگین چرا است پیرهن لؤلؤ ز نیل
✽ و ز دست غصه جبه عیسی چرا قباست
✽ که با برای ماتم سلطان دو جهان
✽ چندین خروش و ولوله در خیل انبیاست
✽ اینها غم از برای دل مصطفی خورند
✽ آن خواجه چه داغهاست که بر جان مصطفی است
✽ بی مرتضی بکربلا از این غصه در خور است
✽ ور زهرا بنالد از این حال رواست
✽ شورش نه بر زمین بود و بس که در سپهر
✽ هر که بنگری بهمین داغ مبتلاست

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بلند در آن میان که حسین سر ز تن جداست ✽ نالان بزیر عرش خدا نوحه گر کنند ✽
زان شور اگر بحشر تزلزل فتد رواست ✽ سوراخ همچو دانه تسبیح شد دلم ✽
تا ذکر کربلا بزبان من آشناست ✽ این بس رضا بحشر که گوید مرا حسین ✽
کنج دردمند مرثیه خوان عزای ماست ✽ بر سوخته دلان آتش حسرت
و غم جگرسوز واقعهٔ شهیدان کربلا و دردمندان الم جانسوز مصیبت رسید
گان میدان کرب و بلا مخفی نماند که چون در روز عاشورا بعد از شها
دت موالیان و خویشان و عم زادگان حضرت سید الشهدا
علیه افضل التحیة و الثنا و روحی له الفدا نوبت شهادت و ادرا
ک سعادت به برادرزادگان گرامی رسید پیر و اول عبدالله بن حسن
بعد از مبالغه و الحاح تمام از عم بزرگوار عالیمقام حضرت امام حسین
علیه السلم اجازت حرب یافته و بعد از قتل بسیاری از اعدا و کوشش
بسیار در نصرت سید الشهدا بریاض جنان شتافت و برادر ایشان

مذکوره

مذکوره در کتاب جلاء العیون اول قاسم پسر حضرت امام حسن
صلوات الله علیه که چهره مبارکش مانند آفتاب تابان میدرخشید
و هنوز بحد بلوغ نرسیده بود نزد عم بزرگوار خود آمد و رخصت جهاد
طلبید حضرت امام شهدا علیه السلم او را در بر کشید و آنقدر گریست
که نزدیک شد که مدهوش گردد و هرچند آن امامزادهٔ بزرگوار
در طلب رخصت جهاد مبالغه مینمود حضرت علیه السلم مضایقه
میفرمود و بر روایت صاحب روضة الشهدا چون قاسم اجازت
حرب نیافت بخیمه در آمد و سر بزانوی اندوه نهاده بنشست که نا
گاه بیادش آمد که پدر بزرگوار تعویذی بر بازوی او بسته بود و فرموده
که وقتی که اندوه بسیار و ملال بیشمار بر تو غلبه کند این تعویذ را
باز کن و بر خوان و آنچه در آن نوشته است عمل کن قاسم با خود
گفت تا من بوده ام مرا چنین حالتی نیفتاده است و درین سال

ملا لتر دست نداده بیا تا تعویذه را بخوانیم و مضمون آنرا بدانیم پس
آن تعویذه را از بازو بگشود دید که امام حسن علیه السلام بخط مبارک
خود نوشته که ای قاسم وصیت میکنم ترا که چون برادرم امام حسین
علیه السلام را ببینی در کربلا بدست شامیان بیحیا و کوفیان بیوفا
گرفتار شده زنهار که سر خود را در قدم وی اندازی و جان خود را
برای او در بازی و هرچند ترا از مصاف باز دارد تو مبالغه نمائی
و در الحاح و ابرام افزائی که جان فدای امام حسین علیه السلام
کردن مفتاح باب شهادت و وسیله ادراک سعادت است پس
قاسم که این وصیت نامه فرو خواند از شادی از جای برجست
و بخدمت عم بزرگوار خود آمد و گفت ای مخدوم و مخدوم زاده جهان
این خط پدر رحمت که وصیت کرده است چون امام حسین علیه السلام
خط برادر دید آه سوزناک از جگر برکشید و آب از دیده مبارک
خوا

خوا فرو بارید و گفت ای جان عم این وصیت پدر تست نسبت بتو
و میخواهی که بدین وصیت کار کنی مرا نیز درباره تو وصیت دیگر
فرموده است من داعیه آن دارم که آنرا بجای آرم بیا تا هر دو بدین
خیمه در آئیم و بدان وصیت قیام نمائیم پس دست قاسم گرفته
بخیمه در آمد و برادران خود عون علی و عباس علی را طلبید و مادر
قاسم را گفت که جامه نو در قاسم پوشی و خواهر خود زینب را گفت
که عیبه جامه برادرم حسن علیه السلام را بیاور فی الحال بیاوردند
و سر عیبه را بگشادند و دراعه امام حسن علیه السلام را و یک جامه
قیمتی خود در قاسم پوشانید و عمامه زیبا بدست مبارک خود در
سر وی بست و دست دختر که نامزد قاسم بود گرفته و گفت
ای قاسم این امانت بود که پدرت بمن گفته بود و وصیت
کرده تا امروز نزدیک من بود اکنون بستان آنگاه دختر را با وی

عقد بست و دست او را بدست قاسم داد قاسم دست عروس
گرفته در روی او نظر میکرد که ناگاه از لشکر عمر نحس آواز برآمد که آیا هیچ
مبارزی دیگر مانده است که بمیدان آید یا نه قاسم دست عروس را
رها کرد و خواست که از خیمه بمیدان رود عروس دامنش بگرفت
و گفت ای قاسم چه خیال داری قاسم گفت ای نور دیده من عزم میدان
دارم دامنم بگذار که عروسی و دامادی ما بقیامت افتاد عروس
گفت ای نور دیده میفرمائی که عروسی و دامادی ما بقیامت افتاد
پس من فردا در قیامت ترا کجا جویم و بچه نشان بشناسم قاسم گفت
مرا نزدیک جد و پدرت طلب نمای و بدین آستین دریده بشناس
پس دست فراز کرد و سر آستین بدرید غریو از اهل بیت برآمد
اما چون امام حسین دید که قاسم بمیدان میرود گفت ای جان عم بپای
خود بگورستان میروی و بدینگونه نتوان رفت پس دست بزد و گر
پیراهنش

پیراهنش چاک کرد و هر دو سر دستارش بدو جانب رویش فرو
گذاشت و لباس بشکل کفن در وی پوشانید و تیغ خود بدست وی داد
و بمیدان فرستاد قاسم روی بمعرکه آورد و اسب را جولان داد و طرید
نمود و مبارز طلبید بسیاری را سر از تن بینداخت و بروایت
جلاء العیون در حمله اول سی و پنج نفر از آن سنگین دلان بجبال الابعر صفه
فنا فرستاد و بروایت روضة الشهدا در برابر قلب لشکر آمد
و عمر نحس ملعون را آواز داد که ای جفا کار ای وای تیره روزگار
بسی یاران و هواداران امام حسین علیه السلام را شهید کردید و از این
واقعه رب وی دمار برآوردید و از خدای تعالی نترسیدید و اندک جمعی که
مانده اند زار و پریشان اند هیچ وقتی نیامد که دست از ما باز دارید
و با لشکر شوم خود روی بکوفه و شام آرید و از آنچه کرده اید پشیمان
گردید عمر نحس ملعون جواب داد که شما را وقت نیامد که از سر

فرمانی در گذرید و بعاقبت خود فرو نگرید و در سلامت در بروی
خویش بگشائید و به بیعت یزید در آیند و متابعت پسر زیاد را
قبول نمایند قاسم گفت لعنت خدای بر یزید باد و بر متابعان
یزید ای شقی بر همه عالمیان فرض است که بیعت عم مرا قبول کنند
و از سر السنی در نگذرند ای ملعون بدین دین را بدنیا فروخته و
متاع امانت را باتش خیانت سوخته و بدین عجوزه غدار فریفته شده
و ندانسته که او بعقد هر که در آید روزی بیش با او نپاید پس قاسم
گفت ای عمر نحس امروز اسب خود را آب داده گفت آری داده ام
گفت ویلک ای ملعون وای بر تو و بر روزگار تو تو دعوی مسلمانی
میکنی و اسب خود را سیراب ساخته و شهسوار میدان امامت تشنه
میداری و عورات و اطفال خاندان ولایت را در تشنگی هلاک
می سازی و آب بر مرغ و ماهی حلال است از اهل بیت میگیری از
تشنگی

تشنگی روز قیامت بترس و از شرمندگی پیش ساقی کوثر یاد
کن چون قاسم این حکایت جانسوز بگفت آتش در دل عمر نحس
افتاد اما چون نقد دین را بیزید داده بود این سخنان را هیچ جواب
نداد بنا بر خلاصه مجمل روایت روضة الشهدا قاسم چند بار
مرتبه خود را بقلب و میمنه و میسره آن لشکر بد اختر زده کوشش
بسیار در ادای حق نصرت عم بزرگوار نمود و بعد از کشتن چهار
پسر ازرق شامی که بشجاعت و دلاوری مشهور و معروف بودند
ازرق شامی پدر ایشان را که اولا عار داشت از مبارزت
قاسم چه آن ملعون از مشاهیر شجاعان شام بود بقتل آورده بدرک
اسفل جهنم فرستاد پس قاسم بخدمت عم بزرگوار آمد و ران
و رکاب آنحضرت را بوسید و گفت یا عماه العطش العطش حقا که
اگر یک شربت آب بیابم دمار از این لشکر بانکار برآرم حضرت

فرمود ای جان عم نزدیک شد که از دست جد بزرگوار خود شربت
کوثر نوش کنی و این همه رنجها و المها فراموش کنی برو و مادرت را
وداع کن پس بعد از وداع مادر دیگر باره بمیدان آمد ناگاه چشمش
بر علم عمر نحس ملعون افتاد همت خود بر نگونساری آن علم مصروف
ساخت خواست که خود را بعلمدار رساند و علم را از پای در آرد پیاد
گان سر راه برو گرفتند و سواران گرد وی در آمدند قاسم نو
جوان در دریای جنگ غوطه خورد بسی از آن اشقیا را بخاک هلاک
انداخت بروایت صاحب روضة الشهدا شیث ربعی نیزه بر
سینه قاسم زد و بروایت جلاء العیون پسر سعد ازدی ضربتی
بر سر آن امام زاده مطهر زد که بر رو در افتاد و فریاد کرد
که یا عماه ادرکنی ای عم بزرگوار مرا دریاب حضرت سید الشهدا
صلوات الله علیه مانند عقاب آمد و صفها را شکافت و چون
بر

شیر خشمناک بران کافران بیباک حمله کرد و تیغی حواله قاتل آن
امام زاده مظلوم کرد آن لعین دست پیش آورد حضرت دست
او را جدا ساخت آن ملعون فریاد کرد لشکر اهل نفاق جمع شدند که آن ملعون را
از دست رها کنند جنگ در پیوست و آن ملعون کشته شد چون حضرت
آن کافران را دور کرد بر سر فرزند برادر گرامی خود آمد دید که
پا بر زمین می ساید و عزم پرواز اعلی علیین دارد پس اشک
حسرت از دیدهای مبارکش جاری شد و گفت بخدا سوگند
که بر عم تو گرانست که تو او را بیاری خود طلبی و او یاری تو نتواند
کرد خدای تعالی دور کرداند از رحمت خود آنها را که ترا بقتل
آوردند و وای بر گروهی که پدر و جد تو خصم ایشان باشند
پس حضرت ع آن شهید مظلوم را برداشت و سینه اش را بر
سینه خود گذاشت و او را برد تا میان کشتگان اهل بیت خود

اندا خت وگفت خداوندا کشندگان ما را بکش وجمعیت ایشان را
پراکنده گردان واحدی از ایشان را مگذار و هرگز ایشان را
میامرز پس فرمود که ای پسر عمان من واهل بیت وبرادرا
ن من صبر کنید که بعد از این روز دیگر مذلت وخواری نخوا
هید دید وبعزت وسعادت ابدی خواهید رسید وبروایت
مذکوره در روضة الشهدا آنحضرت قاسم را در ربوده وبدر
خیمه آورد و هنوز از ورمق مانده بود دیده باز کرد وامام حسین
علیه السلم سرش در کنار گرفته و بوسه بر روی او میداد وزار
زار میگریست ومادر وعروس بر سر او افتاده بودند و
میگریستند قاسم چشم باز کرد ودر ایشان نگریست وجان
بحق تسلیم کرد رحمة الله علیه ولعنة الله علی قاتلیه پس خروشی
از بارگاه امام حسین ع بر آمد ومخدرات اهل بیت بناله در آمدند
محتشم

محتشم آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک ؛ آل علی
چو شعله آتش علم زنند ؛ فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت
گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند ؛ جمعی که زد بهم صفشان
شور کربلا ؛ در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند ؛
بعد از شهادت قاسم چهار نفر از برادران قاسم عبدالله وابوبکر جان
شریف خود را نثار خاک پای عم عالیمقدار ساختند بعد
از مقاتله بسیار بریاض عالم دار القرار شتافتند وچون نوبت
سعادت شهادت به برادران آنحضرت صلوات الله علیه رسید
یک یک بخدمت برادر بزرگوار آمده رخصت جهاد میطلبید
وجان گرامی را فدای آنحضرت ساخته بعد از مقاتله بسیار وکو
شش بیشمار باعلا درجات سعادت میرسیدند تا آنکه بنا
بر مشهور چون شش نفر از برادران آنحضرت شربت شهادت

چشیدند ونوبت جانفشانی بحضرت عباس رضی الله عنه رسید
وبروایت جلاء العیون عباس از همه برادران خود بزرگتر وبحسن
وجمال وصباحت وشجاعت وقوة وشوکت وتنومندی وبلندی
قامت از اهل زمان خود ممتاز بود وچون بر اسپان بلند سوار
می شد پای او بر زمین می کشید واو را ماه بنی هاشم می گفتند و
در آن روز آن بزرگوار علمدار حضرت سید اخیار بود وچون
عباس رضی الله عنه دید که کسی بغیر از آن امام مظلوم وفرزندان
معصوم او نماند بخدمت برادر نامدار خود آمد وگفت ای برادر
مرا رخصت فرما که جان خود را فدای تو گردانم وخود را بدرجه
رفیعه شهادت رسانم حضرت امام حسین علیه السلم از استماع
سخنان جانسوز آن برادر مهربان سیلاب اشک خونین
از دیدهای حق بین خود روان کرد وگفت ای برادر تو علمدار
منی

منی واز رفتن تو لشکر من از هم می پاشند عباس گفت ای
برادر بزرگوار سینه من از کشته شدن برادران ویاران وهم
ستان تنگ شده است واز زندگی ملول شده ام وآرزو مند لقای
حق تعالی گردیده ام ودیگر تاب دیدن مصیبت ندارم ومیخواهم
بطلب خون برادران وخویشان دمار از مخالفان برآورم آن
امام غریب علیه السلم فرمود که اگر البته عازم سفر آخرت گردیده
ای برای پرده گیان سرادق عصمت وکودکان اهل بیت رسا
لت تحصیل کن که از تشنگی بیتاب گردیده اند عباس رضی الله عنه نز
دیک آن سنگین دلان بیحیا رفت وگفت ای بیشرمان اگر
بگمان شما ماگناهکاریم زنان واطفال چه گناه دارند برایشان
ترحم کنید وشربت آبی بر ایشان بدهید چون دید که نصیحت
وپند در آن کافران اثر نمیکند بخدمت حضرت علیه السلم برگشت

ناگاه از خیمه‌های حرم صدای العطش العطش بگوش او رسید
بیتاب شده بر اسب خود سوار شد و تیر و مشکی برداشت و متوجه
شط فرات گردید چون نزدیک نهر رسید چهار هزار نامرد که بر آب
موکل بودند آن غریب مظلوم را در میان گرفتند و بدان شیر
بیشه را تیرباران کردند آن شیر بیشه شجاعت خود را بر آن سپاه بی
قیاس زد و هشتاد کس از آن سگان را بتن تنها بر زمین افکند
و خود را بآب رسانید و چون کفی از آب برگرفت که بیاد تشنگی
آن امام مظلوم و اهل بیت او را بیاد آورد آب را ریخت و مشک را پر
کرد بر دوش کشید و جنگ کنان متوجه خیمه‌های حرم گردید آن
کافران بیحیا سر راه بر او گرفتند و بر هر سو او را احاطه کردند
و با ایشان محاربه میکرد و راه می‌پیمود ناگاه یزید بن ورقا علیه
اللعنه از کمین در آمد و حکم بن طفیل علیه اللعنه و العذاب نیز او را
مدد کرد

مدد کرد و ضربتی بر آن سید بزرگوار زدند و دست راست او را جدا
کردند آن شیر بیشه شجاعت و نهال حدیقه امامت مشک را بر دوش
چپ کشید و شمشیر را بدست گرفت و جهاد میکرد و راه می‌پیمود
ناگاه حکم بن طفیل علیه اللعنه ضربتی بر وی زد و دست چپش را جدا
کرد آن فرزند شیر خدا مشک را بدندان گرفت و امید داشت که آب را بآن
لب تشنگان برساند ناگاه تیری بر مشک خورد و آب ریخت و تیر
دیگر بر سینه بی‌کینه اش آمد از اسب در گردید پس ندا کرد که ای برا
در بزرگوار مرا دریاب و بروایت دیگر نوفل بن ازرق علیه اللعنه
عمودی بر سر آن سرور زد که ببال سعادت بریاض جنت پرواز
کرد و آب کوثر از دست پدر بزرگوار خود نوشید چون حضرت امام
حسین ع صدای آن برادر نیکو کردار شنید خود را بوی رسانید چون
او را بآن حال مشاهده کرد آه حسرت از دل پر درد بر کشید

و قطرات اشک خونابین از دیده بارید و فرمود که الآن انکسر
ظهری یعنی در این وقت شکست پشت من تمام شد آنچه از جلاء
العیون ذکر کردیم بدان ای برادر عزیز چون مطابق همین
مضمون حزن مشحون است چند بیت مرثیه از جمله واقعه حضرت
عباس رضی الله عنه که بابا قاسم خادم بصورت مثنوی بنظم آورده
لهذا مناسب نمود که آنرا در اینجا نقل کنیم که بعد از آنکه شیر بیشه شجاعت
و دلاوری حق برادری و فاداری بعمل آورده از هجوم ظلم آن ملاعین
کفر نهاد بخود گشته از اسب افتاد : کشید نعره و فرمود این بحال خراب
که ای برادرم افتاده ام مرا دریاب : شنید چون شه لب تشنه ذوالجناح جهاند
شتافت لشکر و خود را بآن غریب رساند : چو دید کز ستم جور دشمن بی‌دین
جدا دو دست وی افتاده از تن اطهر : طپان بخاک و بخون همچو طا
ئر بسمل : ز زخم خون تنش همچو لاله داغ بدل : ز خون پیکر آن
برگزیده

برگزیده چون : زمین معرکه پوشیده خلعت گلگون : چو دید تشنه لبان شه حزین
نظاره نمود : گشود جوی سرشک از دو دیده و فرمود : که ای برادر با جان برابرم عباس :
کنم بجای تو دیگر کرا ز خلق قیاس : برادری چو تو دیگر از کجا آرم : چگونه داغ
تو بر جان خویشتن بگذارم : چو شعله خصم کین جبین من برافروزد : بگو که همچو برادر
دشمن من سوزد : همین نه سوخت مرا هم ز داغ فرقت تو : شکست پشت
من امروز از شهادت تو : تسلی دل اندوهگین من بودی : تو بودی آنکه در این
غم معین من بودی : تو بودی آنکه بمن مهر داشتی رفیق : مرا میانه دشمن گذاشتی رفتی :
ز گفتگوی شه تشنه آن امام شهید : گشود دیده و روحش بباغ خلد پرید :
بدانکه بعد از شهادت حضرت عباس کس از اهل بیت رسالت بغیر از
سه نفر از اولاد کرام سید الشهدا علیه السلام نمانده بود علی اکبر و علی ابن
الحسین زین العابدین و علی اصغر سلام الله علیهم چون آنحضرت
دید که کسی از یاران و خویشان بغیر از ایشان نمانده بنا بر

خلاصه روایت روضة الشهدا اسلاح بر خود راست کرده
خواست که بمیدان رود علی اکبر چون دید که پدر بزرگوار عزم
رفتن دارد در دست و پای پدر افتاد و گفت ای پدر عالیمقدار
هرگز مباد که من یکروز و یک ساعت بی تو در جهان زنده باشم
چندان خود را در حرب توقف دار که من جان خود را در خدمت
تو ببازم و دل پر خون خود را از غصه این سگان جفا کیش بپردا
زم و از حرب امام حسین علیه السلم دختران و خواهران از خیمها
بیرون دویدند و در دست و پای علی اکبر افتادند و از محاربه منع
می نمودند و امام حسین علیه السلم نیز اجازت نمیفرمود و علی
اکبر زاری و تضرع می نمود و بوسه‌های عظیم بر پدر میداد پس
با لحاح تمام امام حسین علیه السلم بدست مبارک خود اسلحه
بر وی پوشانید و زره و جوشن بر وی راست کرد و کمر از ادیم
که ازان

که ازان حضرت رسول صلعم بود بر میان وی ببست و بر اسب عقاب تک
سوار کرد دایه و مادر و خواهرانش در رکاب و عنان او در آویختند
و خون از دیدها فرو ریختند امام حسین علیه السلم فرمود که دست
از وی بدارید که او عزیمت سفر آخرت دارد آنکه بجانب سفر
آهنگ میکند صحرا و دشت بر دل ما تنگ میکند علی اکبر از پدر
وداع کرده روی بمیدان نهاد و او جوانی بود هجده ساله با روی
چون ماه و گیسوهای مانند مشک سیاه و از روی خلق و خلق
شبیه تر از او برسول خدا صلی الله کسی نبود چون بمیان میدان
رسید ساحت آن معرکه از شعاع رخ او منور شد لشکر عمر
نحس ملعون در جمال و کمال او متحیر مانده از عمر نحس پرسیدند
که این کیست که ما را بحرب وی آورده چون آن ملعون در نگریست
گفت این پسر بزرگتر حسین است که در شکل و شمایل بحضرت

رسول صلی الله علیه وآله میماند و در روایت آمده است که هرگاه شوق
لقای سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم بر اهل مدینه غالب شدی بیامدندی
و در روی علی اکبر نظر کردندی و چون آرزوی شنیدن کلام حضرت سید انام
برایشان غلبه کردی سخن گفتن علی اکبر شنیدندی این جوان با قامتی چون سرو روان
وطلعتی افروخته تر از گل ارغوان اسب در عرصه میدان بجولان
در آورده این رجز خواند که انا ابن الحسین بن علی نحن
و بیت الله اولی بالنبی راوی گوید که علی اکبر هر چند مبارز
میطلبید کسی در برابر او نیامد مدتی شهزاده خود را بر لشکر خصم زد
و شور در میمنه و میسره آن سپاه روسیاه انداخت و چندان مقاتله
کرد که آن گروه انبوه بترسیدند پس مراجعت نموده پیش پدر آمد
و گفت یا ابتاه ای پدر بزرگوار قتلنی العطش و اثقلنی
الحدید یعنی تشنگی مرا هلاک میکند و گرانی زره مرا آهن
فهل

فهل الی شربة من ماء سبیل آیا بشربتی از آب راه میتوان برد
حقا که اگر قطره آب بحلق من رسیدی دمار از این مشرکان نابکار
بر آوردی پس حضرت امام حسین او را در کنار گرفت و گرد و خاک
از لب و دهان او پاک کرد و انگشتری حضرت رسول صلی الله علیه وآله
در دهان وی نهاد تا بمکید و حرارت و تشنگی اندکی بنشست
بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد فریاد العطش ز بیابان کربلا
در آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
پس علی اکبر دیگر باره روی بمیدان نهاد در این نوبت هم مبارز
طلبید عمر ملعون طارق بن شیث را گفت که برو کار پسر حسین را بساز
که حکومت موصل را از برای تو بستانم طارق ملعون گفت
میترسم که پسر حسین را بکشم و تو بوعده خود وفا نکنی عمر نحس سوگند

یاد کرد که از این وعده بر نگردم اینک انگشتری من پس طارق ملعون انگشتری عمر
ملعون را بگرفت و در انگشت نجس خود با آرزوی حکومت موصل روی بحرب
علی اکبر آورد و نیزه حواله علی اکبر کرد علی اکبر نیزه او را رد کرد و در آمد و نیزه
بر سینه [illegible] او زد که از پشت او بیرون آمد و طارق از اسب در گردید
و علی اکبر مرکب بر وی راند تا همه اعضای او بسم مرکب خسته و شکسته گشت
و بعد از آن ملعون پسر او عمر ابن طارق بمیدان آمد علی اکبر
او را مجال نداده بیک طعن نیزه و پسر را در پهلوی پدر بجهنم فرستاد آنگاه
پسر دیگر طلحه نام از غم پدر و برادر بگریست و مرکب برانگیخت و بخشم تمام
خود را با آن امام زاده علیه السلم رسانید فی الحال در تاخت و در وی گریبان
علی اکبر را بگرفت و بطرف خود کشید و خواست که از مرکبش در افکند
علی اکبر دست فراز کرد و گردن آن حرام زاده را بگرفت و چندان
بپیچید که [illegible] خورده در هم شکست و کلهٔ معلق از بالای مرکب افتاد
و جان

و جان بمالکان دوزخ سپرد غریو و غلغله از لشکر عمر نحس بر آمد
و نزدیک بود که بر هم خورند و متفرق گردند عمر نحس نیز بسید و مصراع ابن
غالب را که بشجاعت اشتهار داشت فرمود که برو و این جوان
ناشم را دفع کن مصراع ملعون در برابر آن امام زاده آمد و در کمر
می راه با نیزه بر علی اکبر حمله کرد علی اکبر بشجاعتی که از جد و پدر بزر
گوار میراث داشت نعره زد چنانکه همه سپاه از هول نعرهٔ او بتر
سیدند و مصراع خواست که شمشیر کشد علی اکبر خدا را یاد کرد و بر رسول
خدا صلوات فرستاد و تیغ بر سر آن ملعون زد چنانکه تا بر روی زین
بدو نیمه کرد و از مرکب در افتاد در این وقت سپاه خروش بر آوردند
پس عمر نحس ملعون محکم بن طفیل را طلبیده با یک امیر دیگر و هر یکی را
هزار سوار داد و بحرب علی اکبر فرستاد و ایشان از گرد راه بر علی اکبر
حمله کردند آن امام زاده نیک اختر بشوق جانبازی و نصرت پدر

بیک حمله آن دو هزار سواره را بر داشته با قلب لشکرگاه دوانید
و مانند شیر گرسنه میزد و میکشت تا که شور در لشکریان افتاد پس پیش
پدر بزرگوار آمد و فریاد العطش العطش بر داشت حضرت امام حسین ع
گفت ای جان پدر غم مخور که دم بدم است که از حوض کوثر سیراب
خواهی شد علی اکبر بدین مژده دلش دگشته باز گردید و بیکبار لشکر از
یمین و یسار بر وی حمله کردند و زخم بسیار بر وی زدند و آخر بطعن نیزه
ابن نمیر و گویند بضرب نیزه منقذ بن مره از مرکب در افتاد و نعره
زد که یا اَبَتَاهُ اَدرِکنی ای پدر نامدار از پای در افتاده ام مرا
دریاب آواز بگوش امام حسین علیه السلم رسید اسب در تاخت و او را
از میان میدان در ربود و بخیمه آورد و از مرکب فرود آمد
و سرش را در کنار گرفت و گفت ای فرزند ارجمند و ای
آرام دل دردمند با مادر و پدر خود سخنی بگو علی اکبر دیده
باز کرد

باز کرد و سر خود را در کنار پدر دید و خروش از مادر و خواهر
انش شنید و گفت یا ابتاه می بینم که درهای آسمان گشاده اند
و حوران جامهای پر از آب کوثر بر دست نهاده اند و مرا
اشاره می کنند که بیا این حکایت بگفت و جان بحق تسلیم
کرد خروش از حرم امام حسین علیه السلم برآمد و آنحضرت
زار زار بگریست و بزبان حال گفت لَهفِی عَلَیکَ یا نجا
لِ الفضلِ یا وَلَدی یعنی ای فرزند ارجمند من حسرت و اندوه
من بر تو دایمی است که با این حالت بَینَ الاَعَادی وَلَم یَرعَوک
یا وَلَدی در میان دشمنان افتادی و کسی رعایت تو نکرد اَمَا
تَرَی کَبِدی بِالحُزنِ مُحتَرِقاً یعنی آیا نمی بینی جگر مرا
که باندوه و حزن بر تو سوخته است عَلَیکَ بَل عَبرَتی تَبکِیکَ
یا وَلَدی و اشک حسرت من بر تو میریزد ای فرزند مظلوم من

وَكَيْفَ يَا مُهْجَتِي اَسْلُو وَاَنْتَ لُقًى يعنی چگونه متسلی شوم
ای سر در سینهٔ من و حال آنکه تو افتادهٔ در بیابان کربلا مُعَطَّشًا
نَازِحًا فِي الْقَفْرِ يَا وَلَدِي تشنه و دور از وطن خود ای فرزند
غریب من وَكَيْفَ لَا اَبْكِي عَلَيْكَ وَقَدْ اَرَى یعنی چگونه گریه
نکنم بر تو و حال آنکه می‌بینم که تَبْكِي عَلَيْكَ السَّمَاءُ وَالْعَرْشُ
يَا وَلَدِي بر تو گریه میکنند آسمان و عرش رفیع بنیان ای فرزند شهید من
وَدَّعْتُكَ اللّٰهَ يَا عَيْنَ الْبَتُوْلِ وَيَا ابنک وداع میکنم ترا ای
نور دیدهٔ زهرا و ای سِبْطَ الرَّسُوْلِ وَفَرْعَ الطُّهْرِ يَا وَلَدِي
نبیرهٔ رسول خدا و ای فرزند زادهٔ علی مرتضی ای فرزند دلبند من
ای فرزند گرامی منازل خود را در آنسرای دیدی و نزد جد خویش
رسیدی و شربتهای نوشین نوشیدی و خلعتهای بهشت پوشیدی
و ما را در میان دشمنان گذاشتی و خود راه جنة المأوی از پیش
بر داشتی.

بر داشتی بیت ای عزیز پدر کجا رفتی ؛ وز کنار پدر چرا رفتی ؛ بر نخورده
ز بوستان حیات سوی کاخ فنا رفتی ؛ نه که ز این کلبهٔ فنا رفتی بسرا
پردهٔ بقا رفتی ؛ فرع من خواهد آمد این بگفت و جان بحق تسلیم کرد
رحمة الله علیه و لعنة الله علی قاتله حضرت امام حسین ؏ او را بر اسب
عقاب بسته بدر خیمه آورد و مادر و خواهرانش گریه و زاری در
گرفتند و مرثیه‌ها خواندند لَقَدْ ضَاقَتِ الْآفَاقُ وَادْلَهَمَّ الْفَضَا
یعنی بحق خدا که تنگ شد عالم و فرو بسته شد از این ماجرا عرصهٔ دنیا
فَلَيْسَ لِاَهْلِ الدِّيْنِ فِي الْاَرْضِ مَوْضِعٌ یعنی نماند از
برای شیعیان منزل و مأوی تَزَلْزَلَتِ الْاَفْلَاكُ مِنْ
كُلِّ جَانِبٍ یعنی زلزله غلغله در آسمانها بهم رسید از هر جانب
تَكَادُ السَّمَا تَنْقَضُّ وَالْاَرْضُ تَقْلَعُ نزدیکست که آسمانها
بزمین آیند و زمین از جای خود بر کنده شود وَعَرَّجَ جِبْرِيْلُ

بِنَوْحٍ بِحُرْقَةٍ یعنی بالا رفت باسمان جبرئیل در حالتی که بسوز جگر
نوحه میکرد وَيُبْكِي اَمْلَاكَ السَّمَاءِ وَيُفْجِعُ و می‌گریانید [illegible]
دل ملائکهٔ آسمانها را از نوحه زاری بدرد آورده بود وَضَجَّتْ اَمْلَا
كُ السَّمَاءِ وَنَاحَتْ یعنی ناله کردند فرشتگان آسمان و نفیر
یاد آمدند طُيُوْرُ الْفَلَا وَالْوَحْشُ وَالْجِنُّ اَجْمَعُ
پرندگان و چرندگان بیابان و نوحه گردیدند در این مصیبت جهاراً
وَجَاءَتْ كَرِيْمَاتُ الرَّسُوْلِ حَوَاسِرًا یعنی آمدند
زنان اهل بیت رسالت در حالتی که سرها برهنه کرده بودند
وَلَمْ يَبْقَ جَيْبٌ لَا يُشَقُّ وَبُرْقُعُ نمانده بود
از ایشان هیچ مقنعه و گریبانی که پاره نکرده بودند محتشم
ای زادهٔ زیاد نکرده است هیچ گه ؛ نمرود این عمل که تو شداد کرده‌ ؛
بهر خسی که بار درخت شقاوتست ؛ در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده ؛
با دشمنان

با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو ؛ با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ؛
و در روضة الشهدا مذکورست که بعد از شهادت علی اکبر
چون امام حسین علیه السلام دید که از هیچ طرف یاری و مددگاری
روی نمی‌نماید و در هیچ جانب آواز غمگساری نمی‌آید و مخدرات
حجرات عصمت و طهارت خروش بر آوردند و فغان و شیون
آغاز کردند امام حسین علیه السلام فرمود که ای پردگیان حرم نبوت
وای پرورش یافتگان در تتق عصمت و فتوت خاموش باشید
و دردها مختصر سازید تا دشمنان شماتت نکنند و صبر و شکیبائی را
شعار خود سازید که در بلا جزع کردن موجب محرومی از ثوابست
و ثواب صبر کنندگان نزد خدای تعالی بیرون از حد و حسابست
پس دختر خود سکینه را بنواخت و خواهرانرا گفت امروز سکینه را

ببینم خواهند شد زنهار که بعد از من بانگ بر روی بانگ بر روی نزنید و با
آوای الفراق نکنید که دل بدبختان زنگ میبالند و پس از واقعه
من موی برهنه نکنید و طپانچه بر چهره مزنید و رو و سینه مخراشید
و جامه چاک مزنید که اینها عادت جاهلانست اما شما را از گریه
منع نمیکنم که شما غریبان و بیکسانید و محروم و بیچاره و مظلوم وا
داره گشته اید در این محل زینب و ام کلثوم و شهربانو و سکینه بی
طاقت شده گریه آغاز کردند بر وجهیکه ملائکه هفت آسمان از
آه و ناله ایشان بفریاد و فغان آمدند حضرت ایشانرا تسلّی داده
بر مرکب سوار شد و خواست که بمیدان رود ناگاه خروش عظیم و غلغله
تمام از خیمه بگوش امام ع رسید پرسید که سبب فزع چیست گفتند
علی اصغر از تشنگی زاری می کند و شیر در پستان مادرش نمانده و آن
طفل بیچاره بهلاکت نزدیک رسیده حضرت امام حسین ع فرمود که او را
بمن دهید

به نزدیک من آرید زینب او را برداشته پیش امام ع آورد و امام
مظلوم او را فرا ستد و در پیش قربوس زین گرفت و نزدیک
صف مخالفان رفت و علی اصغر را بر روی دست آورده آواز داد
که ای قوم اگر بزعم شما من گنه کارم باری این طفل گناه ندارد و او را
یکجرعه آب دهید که از غایت تشنگی شیر در پستان مادرش نمانده آن
جفا کاران سنگین دل گفتند که می لست بحکم پسر زیاد ملعون یکقطره
آب بتو و فرزندان تو دهیم ناگاه مردی از قبیله ازد که او را حرمله
ابن کاهل گفتندی و تیر در کشید و بسوی امام حسین ع انداخت و آن تیر
بر حلق علی اصغر آمد و گذر کرد و در بازوی امام نشست امام آن تیر را
از حلق آن معصوم زاده بیرون کشید و خونیکه از حلق مبارک او میریخت
بر دامن پاک میکرد و نمیگذاشت که بر زمین ریزد و آن طفل بطپید
و جان بحق تسلیم کرد پس امام علیه السلم آن طفل را بسوی خیمه برد و مادر

او را طلبیده و گفت بگیر این طفل شهید را که از حوض کوثر سیراب شد
شهربانو فریاد و خروش برآورد و خواتین اهل بیت فغان و ناله برکشیدند
و حضرت نیز بر حال آن طفل مظلوم میگریست و بزبان حال میگفت
ناجدا گشتی از کنار پدر تیره شد بی تو روزگار پدر تو برفتی ز پیش و ماند ز تو
درد دل ماند یادگار پدر راوی گوید که با علی اصغر هفتاد و دو تن بودند
که شربت اجل شهادت چشیدند و رخت زندگانی ازین سرای فانی
بدار البقاء جاودانی کشیدند و با امام مظلوم هیچکس دیگر نماند الا
زین العابدین علیه السلم و عورات اهل بیت چون سید الشهدا احوال ایشانرا
دیده آه سوزناک از جگر برکشید و از یتیمی فرزندان و غریبی و بیکسی ایشان
براندیشید و خود را از گریه ضبط نتوانست نمود ای دریغا دیده انصاف
اگر بینا بدی سبط پیغمبر چرا در کربلا تنها بدی بر غریبی حسین و درد
او بگریستی حضرت ختم النبیین گرد از آن صحرا ابدی گریه آنی کشیدن
رباعی

تیغ در رویش کسی گر علی مرتضی با ذو الفقار آنجا بدی راوی گوید
که با حضرت امام حسین ع از مردان همین امام زین العابدین ع مانده بود
و پس او نیز بیمار بود چون پدر را تنها دید از خیمه بیرون دوید و نیزه
برداشت اما از غایت ضعف پا بر زمین میکشید از رنجوری بدن
مبارکش میلرزید با این حال روی بمیدان نهاد چون چشم امام حسین علیه السلم
بر وافتاد در عقبش روان شد و گفت الله الله ای پسر باز گرد که نسل
تو تا قیامت منقطع نخواهد شد و من ترا وصی خود ساخته عورات
را بتو میگذارم امانتی که از جد و پدرم باشد اول و آن کلام الهی
و جمع حقایق نامتناهی و دیگر مصحف فاطمه و جفر ابیض و جفر
جامع و جفر احمر و علم قیامت و باقی علوم انبیا که غیر از ائمه هدی را
بر آن اطلاعی نیست بتو میسپارم پس زین العابدین را بخیمه در آورد
و بنشانید و امانتها را باو سپرد و بتقوی و طلب رضای مولی وصیت

کرد آنگاه بشهربانو گفت عیبهٔ سلاح مرا بیار که دور جمله کند شب
و نوبت ماست نور الائمه آورده است که آنحضرت بزبان حال میفرمود
اینک آمد نوبت من الوداع الوداع ای عترت من الوداع زود
دلهای شما خواهد شدن سوزناک از فرقت من الوداع و میدم خوا
هید چون ابر بهار گریه کرد از حسرت من الوداع پس قبای
نبای قنر مصری در پوشید و عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر
نهاد و سپر حمزه سید الشهدا در پس پشت افکند و تیغ پدر خود در
میان بست و بر اسپ ذو الجناح سوار شد و آهنگ میدان کرد
و روایت جلاء العیون بیرون کیان ساوق عصمت را طلبید
دختران و خواهران را در بر کشید و هر یک را بنوازشهای حق تعالی
تسلی بخشید و صدای شیون از خیمه‌ها بلند شد و صدای الوداع الوداع
و ناله الفراق الفراق از زمین و آسمان میرسید پس سکینه دختر آنحضرت
مقنعه

مقنعه از سر کشید و گفت ای پدر بزرگوار من بمرگ دل داده
و مالانکه میگذاری آن امام مظلوم گریست و گفت ای نور دیده هر که را
یاوری نبود و یقین بمرگ را بر خود قرار میدهد ای دختر با و رحمه
کس خدا است و رحمت خدا در دنیا و عقبی از شما جدا نخواهد شد صبر
کنید بر قضاهای خدا و شکیبائی ورزید که بزودی دنیای فانی منقضی
میگردد و نعیم ابدی آخرت زوال ندارد و در مقتل شیخ طریحی علیه
الرحمة بعض از وصایای آنحضرت را در ضمن مرثیه بنظم آورده و از
بعض شعرای عرب چنین نقل کرده است وَلَمّا اَنَسَ مَولایَ الحُسَینُ
وَقتَ ذَهابِ یعنی چون یافت و دید امام مولای من امام حسین را در آن
وقت که یُوَدِّعُ اَهلِیهِ وَیُوصِی وَیَعجَلُ وداع میکرد اهل
و عیال خود را و وصیت میکرد و تعجیل بنمود که بمیدان رود یُنادی
اَلا یا اَهلَ بَیتِ مُحَمَّدٍ ندا میکرد ای گروه اهل بیت محمد مصطفی

اَصبِحُوا اِلَیّ اوصیکُم وَتَقَبَّلُوا گوش بمن بدارید و بشنوید آنچه را که شما را
وصیت میکنم بآن و قبول کنید عَلَیکُم بِتَقوَی اللهِ لاتَتَغَیَّرُوا
بر شما باد به پرهیزکاری و ترس از خدای عز و جل و بد تغییر ندهید حالت های
قدم خود را بر ایمان لِعَظیمِ رَزایاکُم وَلاتَتَبَدَّلُوا لوابب
این مصیبت عظیم که شما میرسد وَدُومُوا عَلَی اَعمالِکُم وَابتَهِلُوا اَلکُم
و دائم باشید بر اعمال نیکوی خود و بر تضرع نمودن بدرگاه حق تعالی وَ
قُومُوا اِذا جَنَّ اللَّیلُ وَتَنَفَّلُوا و برخیزید از جامه خواب در تاریکی
شبها و نماز نافله شب بجا آرید فَاِن نابَکُم خَطبٌ فَلاتَتَضَعضَعُوا
پس اگر شما برسد کار سختی باید که ذلیل و متزلزل نشوید لِوَقعِ الرَّزایا
وَاصبِرُوا وَتَحَمَّلُوا بسبب نزول مصیبتها و صبر کنید و گرانی صبر را
متحمل شوید وَفاطِمَةُ الصُّغری تَقُولُ لِاُختِها و در این وقت
فاطمه صغری دختر آن امام مظلوم بخواهر دیگر خود میگفت هَلُمّی اِلَی التَّوَدُّ
یع

یع فَالاَمرُ مَهُولٌ ای خواهر بیا پدر بزرگوار را وداع کنیم که این دیدار
واپسین است اَدای وَالِدی یُوصی بِنا اَخَواتِه پدر ما چنین میگویم که
پدر بزرگوار من مادر شما را بخواهران خود سفارش میکند وَعَینانا مِن
حُزنٍ تَفیضُ وَتَنهَلُّ و حال آنکه بسبب حزن و اندوه اشک از چشمهای
ما روانست وَقُمنَ النِّساءُ الفاطِمِیّاتُ وَلَهاً و برخواستند
از جای خود دختران فاطمه زهرا همه واله و گریان فَاَبصَرنَ مِنهُ مایَسُوءُ
وَیُذهِلُ پس مشاهده کردند آن مظلوم را بحالتی که بشنیدن آن تاب نمی
نماند وَخَرَّت عَلَیهِ زَینَبٌ مُستَغیثَةً و زینب خواهر آنحضرت
فریاد و نوحه کنان بپای آن حضرت مظلوم افتاد وَمَعجِرُها مِن
بُکائِها یَتَبَلَّلُ بحالتی که مقنعه او را از بسیاری گریه تر شده بود
وَاَیضاً در روضة الشهدا گفته اما چون امام حسین علیه السلام بمیدان
رسید نیزه بر زمین استوار کرد و زره بر آغاز نمود که ترجمه بعض از آن
ابیات

جدّ من خیر الوری فاضلترین انبیاست ∴ آفتاب اوج عزت شمع جمع اصفیاست
منقبتهای پدر گر بشمرم محصور نیست ∴ دُرِّ دُرج لافتی و بدر برج هل اتی ست
مادرم خیر النسا فرزند خاص مصطفی است ∴ بر کمال او کلام بضعةٌ منّی گواست
ور برادر گر بپرسی هست شاه دین حسن ∴ آنکه سبط مصطفی و نور چشم مرتضی ست
هست عمّم جعفر طیار کاندر باغ خلد ∴ دایما پرواز او تا آستان کبریاست
ای سگان سنگین دل که اخلاق شما ∴ بیوفائی و نفاق و حیله و جور و جفاست
جمله فرزندان و خویشان و عزیزان مرا ∴ قتل کردید این چه آیینیست و این
ملعنیان چه راست ∴ این زمان بهر هلاک من کمر بربسته اید ∴ کشتن من در کدامین
مذهب و ملت رواست ∴ تشنه لب رفتند یاران و من از پی میروم
در قیامت حضرت حق حاکم ما و شماست ∴ پس گفت ای قوم بترسید از آن
خدای که شب را بر روز آورد و بمیراند و زنده گرداند و روزی دهد و جان
ستاند اگر شما اقرار دارید و بر رسول محمد مصطفی ص که جدّ من است ایمان
آورده اید

آورده اید و بر رسالت جدّم محمد مصطفی ایمان بر من ستم مکنید و جفا
روا مدارید و بترسید از آن روزی که در عرصات قیامت جدّ و پدر و
مادر و برادر من جمله بر شما خصمی کنند و شما را به عذاب خدای تعالی گرفتار کنند
اینک هفتاد تن از برادران و برادرزادگان و فرزندان و خویشان
و یاران و موالیان مرا کشته اید و حالا قصد کشتن من دارید اگر برای
مملکت میترسید راه مرا بگذارید تا بطرف روم یا حبشه و ترکستان روم
و عیال مرا که از تشنگی جگرشان کباب است مقداری آب بدهید تا
من فردای قیامت با شما خصمی نکنم و اگر چنین نکنید من تن بقضا
داده ام و در راه خدا ایستاده ام ∴ مردان شام که این سخن شنیدند
از معرکه برمیدند بجز بن ربیعه و شیث بن ربعی و شمر ذی الجوشن علیهم
اللعنه چون دیدند که کار از دست رفت و نزدیک است که لشکر متفرق شوند آن
سه فاجر در برابر آنحضرت آمدند و گفتند یابن ابی تراب قصه بر

خواه و زار مکن بیا تا ترا پیش پسر زیاد ببریم تا بیزید بیعت کنی و از این
مهلکه خلاص یابی و الا ترا به وجهی نگهداریم که از تشنگی هلاک شوی
امام حسین علیه السلام مهار کرد در پیش افکندند و عمر نحس ملعون که پیش لشکر
دشمنان ایشان را دید بترسید و از قلب لشکر بیرون رفت و بانگ بر
پیادگان زد که مگذارید که پسر ابو تراب سخن دراز کند و او را تیرباران کنید
بیکبار هفتاد و نه کس ملعون تیرها بر کمان نهادند و از شست رها کردند
قضا را هیچکدام بر آن حضرت و بر اسب او نیامد نور الائمه ازجا راالله علامه
نقل میکنند که در آن وقت امام حسین خواست حمله کند ناگاه گرد و غباری پدید
آمد چنانکه هیچکس یکدیگر را نمیدیدند و صف دران انجای شخصی مهیب شکل عجیب
بر مرکبی نشسته که سرش با دم مانند و دست و پایش شبیه به پای شتر و
در پیش امام حسین آمد و سلام کرد بدین وجه که اَلسَّلامُ عَلَیْکَ
وَعَلی اَبیکَ وَاُمِّکَ حضرت جواب سلام باز داد و گفت تو چه کسی
که درین

که در چنین وقتی بر مظلومان بیچاره و محنت زدگان آواره السلام میکنی گفت
یابن رسول الله من مهتر پریانم و مولای سید آخر الزمانم و مرا زعفر زاهد
میگویند و لشکر من درین بیابان است پدرت وقتیکه ببئر العلم
در آمد و دیوان را بضرب ذوالفقار مسلمان ساخت پدر مرا بر ایشان
امیر گردانیده بود و بعد از پدرم همه در فرمان منند مرا دستوری
ده که با لشکر بیایم و دمار از روزگار این قوم بر آرم حضرت فرمود
ای زعفر خدایت بنیکویی تو مزد دهد ترا و شما را رخصت قتل آدمیان نیست
از آنکه شما جسم لطیف دارید ایشان شما را نه بینند و شما ایشان را ببینید و بکشید این
ظلم باشد و آنکه ملائکه در جنگ بدر و حنین بخدمت جدّم آمدند و با کفار جنگ کردند آن
بفرمان و حکم خدای عزّ و جلّ بود تو باز گرد و بمنزل خود معاودت کن زعفر گفت ای
سیّد دستوری ده تا خود را بصورت آدم بیارائیم و حرب کنیم و اگر کشته شویم شهید راه تو باشیم
امام ع فرمود که جَزاکَ اللهُ خَیراً ای زعفر دلم از زندگانی دنیا بتنگ آمده است

ودیگر آنکه چندین کس از فرزندان و خویشان و اصحاب مرا کشتند و جگر من از داغ

ایشان پر خونست و دیده ام جیحون و در علم معنی یاد دیده ام که امروز بجوار رحمت

پروردگار خود خواهم رسید تو بیرون از خاطر من باز گرد و متعرض اینقوم مشو عمر

ناامید برگشت و فی الحال آن غبار فرو نشست و چون امام حسین علیه السلام دید که

عنادو در انکار و جدال میکوشند و از خصومت و عداوت احتراز نمیکنند دیگر

روی بمیدان نهاد و مبارز طلبید تمیم بن قحطبه که یکی از امرای شام بود و مردی نامدار

و در میان قوم خطر عالی مقدار در پیش امام حسین آمد و گفت ای پسر علی تا چند

خصومت میکنی فرزندانت همه لباس فنا و فوات پوشیدند و تو یکتنی تنها

با بیست و دو هزار نامرد دغا چند تیغ میزنی حضرت فرمود که ای شامی بد بخت

من بجنگ تو آمده ام یا شما بجنگ من آمده اید من سر راه بر شما گرفته

ام یا شما سر راه بر من گرفته اید برادران و فرزندان مرا بقتل رسانیده اید اکنون

میان ما و شما جز شمشیر و نیزه و تیر هیچ در میان نیست بسیار مگو بیا تا چه داری و این بگفت

دانادل

وا از روی مردانگی یک نعره از جگر برکشید که زهره بر فرق از لشکر یان آب گشت و

تمیم سر الیمه شد و دستش از کار رفت و امام حسین تیغی زد سرش بر سکه نا ملعوم

بدو پاره رفت لشکر از ضرب تیغ و نعره حیدری ترسان شدند و یکبار

در رمیدند یزید ابطحی بانگ بر لشکر زد که ای بیهمتان همه درمانده یکتن

شده اید به بینید که من کار وی چون میسازم پس اسلحه بر خود راست کرد و پیش

امام حسین آمد داد بمبارزت و پهلوانی در همه شام و عراق مشهور بود

سپاه عمر ملعون چون او را در برابر امام حسین دیدند از شادی نعره برکشیدند

و اهل بیت چون از آن حال واقف گردیدند بترسیدند امام حسین با یکی بر ابطحی

جواب نداده تیغ حواله امام حسین کرد حضرت پیشدستی کرده تیغی زد بر کمر

که چون خیار تر بدو نیم کرد خروش از لشکر مخالف بر آمد پس چون حضرت بسیار

تشنه بود آهنگ لب آب کرد شمر ذی الجوشن علیه اللعنه بانگ بر لشکر زد که مگذارید

که حسین آب خورد که اگر یک شربت آب بیاشامد از ما یکی را زنده نخواهد گذاشت

پس لشکر غلبه کردند و میان آنحضرت و آب حائل گشتند و آن تشنه لب با تیغی

کشیده مرکب برانگیخت و سم باغیان را چون برگ خزان بر زمین میریخت و

صف لشکر را بدرید و بر لب آب فرات رسید و همینکه اسب را در آب راند

و یک کف آب برداشت نابکاری آواز داد که ای حسین تو آب میخوری

و لشکر در خیمه تو میروند پس آن معصوم محروم آن آب را از کف بریخت چون بدر

خیمه آمد کسی را ندید دانست که آن شخص مکر و غدر آن لعین گفته بود اما حکمت

چنان بود که آن امام مظلوم در همان روز تشنه بهشت لب تشنه باید آورده اند

که امام حسین از لب آب تا بخیمه رسیدن چهار صد نفر ملاعین را بدوزخ فرستاد

چون بخیمه البدر از مرکب فرود آمد و قدم در سراپرده مخدرات اهل بیت نهاد

پس همگی بخدمت آن امام سر البیمه دویدند و بپای آنحضرت افتاده زار زار بگریستند

آن مظلوم فرمود که ای پرده گیان حرم چادرها بر سر کشید و مصیبت مارا آماده باشید

اما جامه مدرید و جزع منمایید و بیتیمان مرا نیکو دارید پس امام زین العابدین را

در بر گرفت

در بر گرفت و روی او را بوسید و فرمود ای پسر چون بمدینه رسی دوستان مرا سلام

من برسان و بگو پدرم حسین گفته که هرگاه بیرنج و غربت مبتلا شوید از غریب

تن بلا آورید و چون کشته ببینید از حلق بناحق بریده من فراموش مکنید و چون

آب خوش خورید از لب تشنه و جگر تفسیده من بر اندیشید **بیت** ای همدمان

مشفق و ای دوستان من : یاد آورید واقعه و داستان من : در جوی دیده چشمه

خونابه روان کنید : از بهر آب دادن روح و روان من : زرد آسمان چو مه

خورشید ببر زمای : آندم که غرقه گشت بخون قتلگاه من : بنژمرده لند ز غم گل

همه برگ آفتاب : تا غرق خون شده رخ چون ارغوان من : در مصباح کفعمی ره

روایت کرده است از سکینه دختر امام حسین علیه السلام که گفت و قتیکه پدر مرا

شهید کردند من او را در بر کشیدم پس بیهوش گردیدم و در همان حالت این بیت را

از آن تن مطهر شنیدم شیعتی ما ان شربتم ماء عذبٍ فاذ

کرونی او سمعتم بغریبٍ او شهیدٍ فاندبونی

یعنی ای شیعیان من هرگاه آب خوش خورید پس حلق تشنهٔ مرا یاد آورید و هرگاه
ماجرای غریبی یا شهیدی بشنوید پس بر من غریب شهید نوحه کنید و بروایت روضة
الشهدا در آن حال که تیرها بر او پیش آمد که ای سید ولد سید در این زمین غریبیم و غمخوار
و غمگسار نداریم و خواهران و دختران تو اولاد حضرت رسالت‌اند دیگر الا بر
این دشت بیت و طریق خدمت و حرمت ایشان را نگه میدارند امانی
دختر یزید میبرد گاه بیچاره‌ام دیگر از تو کسی ندارم مبادا که دشمنان بعد از تو قصد
من کنند و حرمت حرم محترم تو ندارند حضرت فرمود که ای خواهر تو غم مخور
که کسی را بر تو دست نباشد و همیشه بکرم و محترم خواهی بود و در روایتی است که امام حسین
گفت ای خواهر تو وقتی که مرا از پشت مرکب در اندازند مرکب من نزد شما خواهد
آمد و تو بیرون بیائی و عنان بدو بسپار که تیر از میان این قوم بیرون می‌برد
و بجائی که خدای تعالی خواهد میرساند و در جلاء العیون روایت کرده که آنحضرت
بار دیگر اهل بیت رسالت و پردگیان سرادق عصمت و طهارت را وداع
نمود

نمود و ایشان را بصبر و شکیبائی امر فرمود و بوعدهٔ مثوبات غیر متناهی
دلهای ایشان را تسکین داد و فرمود که چادرها بر سر گیرید و آمادهٔ لشکر مصیبت و بلا گردید
و بدانید که حق تعالی حافظ و حامی شماست و شما را از شر آنها نجات میدهد
و عاقبت شما را بخیر منتهی میگرداند و دشمنان شما را بانواع بلاها مبتلا میسازد و شما را
بعوض بلاها در دنیا و عقبی بانواع نعمتها و کرامتها مینوازد زنهار که دست
از شکیبائی برمدارید که موجب نقص ثواب شما گردد پس آن شهزاده بار
دیگر رو بمیدان نهاد و بر صف لشکر مخالف تاخت و میزد و می اندا
خت و با لب تشنه و بدن خسته از کشتگان پشته‌ها میساخت و مانند برگ
درختان سرهای کافران را بر زمین میریخت و بضرب شمشیر آبدار خون اشرار
فجار را با خاک معرکه در می‌آمیخت روایت کرده‌اند که در آن روز بدست معجز
نمای خود یکهزار و نهصد و پنجاه نفر از آن اشقیا را بخاک هلاک انداخت
پس عمر سعد لعین تیراندازان را حکم کرد که آن شاه شهیدان را تیرباران

کردند بیکدفعه هزار کافر بزرگی بسوی آن برگزیدهٔ رب العالمین انداختند
و آن سید الشهدا در راه حق تعالی تیرهای اهل جور و جفا را بر رو و گلو و سینه
مبارک خود میخرید و در جهاد اعدا کوشش مینمود و میفرمود که بد رعایت
کردید پیغمبر خود را در حق عترت مطهر او و بعد از من در کشتن هیچ بندهٔ خدا پروا
نخواهند کرد و بجا لو کنند که من نزد حرمت خدا میروم و شما را دست را در راه
او بسعادت خود میدانم و این بر شما که حق تعالی در هر دو سرا انتقام از شما خواهد کشید
حصین بن مالک ملعون گفت بچه نحو از ما انتقام خواهد کشید حضرت فر
مود که چنین خواهد کرد که خدا شمشیر برادران یکدیگر بکشید و خونهای خود را
بریزید و از دنیا منتفع نشوید و بمیدهای خود نرسید و چون بسرای آخرت
روید عذاب ابدی برای شما مهیاست و عذابهای شما بدترین عذابهای کافران
خواهد بود و چندان جراحت بر بدن امام شهدا زدند که تاب حرکت
در و نماند و بروایتی هفتاد و دو جراحت بر بدن شاه شهیدان یافتند
و بروایتی

و بروایت امام جعفر صادق علیه السلم بغیر جراحت تیر سی و سه زخم نیزه
و سی و چهار اثر شمشیر یافتند و بروایت دیگر بغیر از اثر تیر زیاده از هفتاد
زخم شمشیر و هفتاد جراحت نیزه بر بدن مقدسش یافتند و از امام
محمد باقر علیه السلم منقولست که زیاده از سیصد و بیست جراحت در جسد
محترم آن امام یافتند و بروایت دیگر مجموع جراحتها که از تیر و نیزه
و شمشیر که بجسد شریف آن امام بکبیر رسیده هزار و نهصد جراحت بود
و چندان تیر و نیزه در زره آنحضرت نشسته بود که گویا برای پرواز اوج
سعادت پر برآورده بود و جمیع آن زخمها در پیش روی آنحضرت بود
زیرا که پشت بایشان نکرده بود و روا زان بیم بیدینان نمی‌نهفت تا بدرجهٔ
سعادت شهادت رسید فَوُجِدَ بِهِ وُجُوهُ الفِدَاءِ وَ وُجِدَ لِوَجْهِهِ الوَفَاءُ
وَ اَهْلِی لِاَهْلِهِ الوِلَاءُ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً
عَظِیماً ای شیعهٔ غمدیده و ای موالی مصیبت رسیده بدان و آگاه باش

که چون گوش دل و جان را تاب شنیدن ماجرای واقعهٔ آن شهید مذبوح
کربلا و طاقت استماع چگونگی بیرحمی آن کافران دغا و سنگدلان اهل
جور و جفا نسبت بحضرت سید الشهدا نیست لهذا از زبان قلم و دست
و دل پر الم این مصیبت زده صاحب ماتم بذکر و تفصیل درد و غم و رنج
کیفیت شهادت آن شهسوار میدان سعادت شهادت و مظلوم‌ترین
بنی آدم کوتاه و نوا ناگشته در انضمام بعض وقایع جانسوز دیگر ایراد
می نماید در روضة الشهدا ذکر کرده که بعد از شهادت سید الشهدا در
آن حال غلغله در صوامع ملکوت افتاد و ولوله از خطهٔ جبروت بر
خواست و آفتاب عالمتاب از رفتن باز ایستاد و ماه جهان آرا در
محاق افتاد و زهره براه دل زهرا دست از طرب باز داشت و فرشتگان
در جوف هوا ناله بر داشتند و جنیان از نواحی کربلا نوحه در آمدند
و آسمان دامن از خون شفق پر کردانیدند و زمین از غضب الله برخود
بلرزید

بلرزید و مرغان هوا از آشیانها متفرق شدند و نعرهٔ غراب البین
بر کشیدند و ماهیان دریا از آب بیرون افتادند و دریاها موج حسرت
باوج فلک رسانیدند و کوهها بصدای درد آمیز و نوحهای محنت
انگیز نالیدند و آواز گریه از اطراف و جوانب بر خواست و کس
نمیدانست که آن فغان کیست و آن تعزیت از کیست محتشم
موج بجنبش آمد و بر خواست کوه کوه ابری ببارش آمد و بگریست زار زار
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار
عرش آنچنان بلرزه در آمد که چرخ پیر افتاد در گمان که قیامت شد
آشکار هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند هم گریه بر ملائک
هفت آسمان فتاد هر جا که بود آهوی از دشت پا کشید هر جا که بود
طائری از آشیان فتاد [illegible] اندر رنج غم نه همین ارض و سما بگریستند بل
که اهل عالم از ثری تا ثریا بگریستند آفتاب و ماه و عرش و کرسی و لوح و قلم

در غم شهیدان کربلا بگریستند در هوای آن لب محروم از آب فرات
ماهیان در آب و مرغ اندر هوا بگریستند احمد اعثم کوفی در تاریخ خود نقل
کرده است که مقارن قتل امام حسین علیه السلام غباری سرخ پدید آمد جهان
تاریک شد چنانکه مردم یکدیگر را نمیدیدند و گمان بردند که مقدمهٔ عذاب
خدای تعالی است اما بعد از ساعتی منجلی شد و اسپ امام حسین علیه السلام بعد از
قتل او رمیده و بهر جانب دویدن گرفت و بعد از لحظهٔ باز آمد و موی
پیشانی خود را بخون امام حسین علیه السلام آلوده ساخته و آب از دیده روان
کرده روی بخیمهٔ امام حسین ع نهاد و بدر خیمه آمد و بایستاد و چون اهل
حرم اسب امام حسین علیه السلام را دیدند یال او را گرد آلوده و سر و روی بخون آلوده
و آب از دیدها چون جوی کرده فریاد اهل بیت از پردهٔ عصمت بر آمد و در
دست و پای مرکب در افتادند و میگفتند ای ذو الجناح تو یادگار پیغمبری
دختر زند پیغمبر را چه کردی و چنانکه بردی چرا باز نیاوردی دلت داد که ورا
نها

بسوی دشمنان بگذاشتی و بی او راه بسوی لشکر بر داشتی بیت چه کردی
فدا دند اسلام را چه کردی شهنشاه ایام را چه خاک است ای اسپ بر ادی بفرق
ز خون که سم خست بگو موی تو مقبل اصفهانی رحمه الله این حکایت جانسوز را
چنین بنظم آورده که صبر و قرار از دلها برده است ز خون سر در لب تشنگان
جبین گلگون ستاده نوحه کنان با دو دیدهٔ پر خون چو این حدیث عیان کردند
عترت اطهار گسیخت از دل ایشان رشتهای صبر و قرار تمام با دل پر درد و
دیدهٔ گریان روان شدند سوی ذوالجناح افغان یکی بدور سر ذوالجناح
میگردید یکی از و خبر تشنه می پرسید یکی غبار جبینش را آستین میزد
یکی ز مرحمتش بوسه بر جبینش میزد کشود سم در عباد خانه آغوش کشید در
بر خود ذوالجناح افتاد بدهد زینب و چون سم به صحرا داد بزنگ نالهٔ زاری
بخاک افتاد و بر میخواست فغان منزل [illegible] و فغان بپا آراست بسینه میزد و آه
از دو دیده میبارید رود تا که [illegible] خطاب کرد سوی ذوالجناح

کی چرخ چه شد نجات خلایق حسین تشنه جگر بگو کجاست شه تشنه کام بیکس من

چه شد چراغ دل من انیس و مونس من کجا فکنده‌ای آن گلبن امام مرا بگو کجا شد آن شهسوار ... مرا

کجاست روشنی دیدهٔ رسول امم کجاست روح حیات و دیده‌ام کجاست مایهٔ آرام حضرت زهرا

چه شد عباس سردار سید شهدا نخورده آب چه شد نوجوان برادر من که تشنه رفت بمیدان

خاک بر سر من غریب تشنه لبم را بگو که آبش داد کدام سنگدل از تیغ کین جوابش داد

زخون گرفت موزا این چنین گلگون ز چنگ بد جدا این صورت اعدای بیرون ستاره ...

خون جگر میلرزید روایت است که خون از دیده میبارید در جلاء العیون از حضرت امام

زین العابدین روایت کرده که چون پدرم امام مظلوم را شهید کردند اسب آنحضرت بشتاب

جوزرا بخون آنحضرت کنده رفت و فریاد کنان بسوی خیمه‌های حرم دوید چون مخدرات

حرم عصمت و بکان صدای اسب شنیدند سر و پا برهنه از خیمه‌ها بیرون دویدند و چون اسب

دیدند ولی شهسوار میدان خونخوار ندیدند فریاد و واحسیناه و وا اماماه برکشیدند و

ام کلثوم دختر آنحضرت دست بر سر میزد و ندبه میکرد و میگفت وا محمداه اینک حسین تو

بخاک

بعمامه در داکشته و به تیغ اهل جور در صحرای کربلا افتاده است و زینب خاتون

خواهر آنحضرت میگفت وا محمداه این حسین گرامی تو است که در خاک و خون غلطیده است

اعضایش از یکدیگر جدا شده است و دختران ترا اسیر میکنند بخدا شکایت میکنم

حال خود را و بمحمد مصطفی و بعلی مرتضی و بحمزه سید الشهدا و امحمداه این حسین تست

که به تیغ اولاد زنا شهید شده است و عریان در صحرای کربلا افتاده است ملا

محتشم رحمة الله نوشته پس با زبان پر گله آن بضعة البتول رو در مدینه کرد که یا

ایها الرسول این کشته فتاده بهامون حسین تست وین صید دست و پا زده

در خون حسین تست این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی دود از زمین رسانده بگر

دون حسین تست این ماهی فتاده بدریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش

افزون حسین تست این غرقه محیط شهادت که روی دشت از موج خون او شده

جیحون حسین تست این خشک لب فتاده ممنوع از فرات کز خون او زمین شده

گلگون حسین تست این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه خرگاه از این جهان زده بیرون

حسین تست این قالب طپان که چنین مانده بر زمین شاه شهید ناشده مدفون

حسین تست و ایضا در جلاء العیون از حضرت امام زین العابدین علیه السلام

روایت کرده که چون سید الشهدا را شهید کردند کلاغی آمد و در خون آنحضرت علیه

السلام غلطید و بر داشت و بسوی مدینه آمد و بر دیوار خانه فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نشست

چون نظر فاطمه بر آن کلاغ افتاد دید که خون از آن میچکد فریادش بر آورد و گفت

این خبر شهادت کربلا را از برای من آورده است چون اهل مدینه بر آنحال مطلع شدند

گفتند این دختر میخواهد جادوی اولاد عبد المطلب تازه کند و بعد از چند روز

خبر رسید که حضرت در آن روز شهید شده بود و این حدیث خالی از غرابت نیست

و از فاطمه صغری دختر حضرت سید الشهدا روایت شده که گفت من بعد از شهادت

پدر بزرگوار خود مدهوش و حیران بر در خیمه ایستاده بودم و بپدر و برادران

و خویشان خود را در میان خاک و خون میدیدم و در احوال خود متفکر بودم

که اشقیای بنی امیه با ما چه خواهند کرد ناگاه دیدم که سواری پیدا شد و نیزه در دست

داشت

داشت و بر پشت زنان میزد و ایشان میگریختند و آنچه داشتند غارت میکردند

و ایشان فریاد میکردند که وا جداه و وا ابتاه و وا علیاه و وا قلة ناصراه و وا حسیناه

آیا مسلمانی در میان این گروه نیست که ما را یاری کند آیا مومنی در میان این

جماعت نیست که ما را پناه دهد من از مشاهده این حال بر خود میلرزیدم و عمه‌ها

خود را میجستم که با ایشان پناه ببرم ناگاه دیدم که نظر آن لعین بر من افتاد

من گریختم ناگاه دیدم که سنان نیزه اش بر میان کتف من آمد و برو در

افتادم و گوشهای مرا درید و گوشواره مرا بر داشت و مقنعه از سر من کشید

و مرا گذاشت و متوجه خیمه‌ها شد من بیهوش شدم و چون بهوش آمدم دیدم

که عمه‌ام بر سر من نشسته و میگرید و گفت برخیز که برویم و ببینیم که بر سر

سایر دختران و برادران بیمار تو چه آمده است گفتم ای عمه چادری برای من هست

که من بپوشم مثل تو ام چنانچه بخیمه در آمدیم دیدیم که همه اسباب را غارت کرده اند و

برادرم امام زین العابدین از بیماری و تشنگی افتاده و بر احوال ما میگرید

دنیع ظلم بحق علیه الرحمه بعض مقالات جگرسوز آن مصیبت رسیدگان میران را در
ضمن قصیده طولانی چنین ذکر کرده که در آن حالت نوحه و زاری میکردند
و بجد بزرگوار خود شاه اموات بیر افتلال خود را شکوه می نمودند و میگفتند
ایا جدنا هذا الحسین معطراً ای جد بزرگوار ما اینک حسین
تست که علی الترب مجزوز الودیدین یقطع بر خاک افتاده
بتیغ ظلم و جفا بریده اند و بدن او را پاره پاره کرده اند فجثمانه تحت
الخیول و راسه پس جسد مبارک او را در زیر پای اسبان انداخته اند و سر مبارک او را
عناداً باطراف الاسنة یرفع بجور و عناد بر نیزه ها کرده اند ایا جدنا
لم یترکوا من رجالنا ای جد بزرگوار ما نگذاشتند از مردان ما
کبیراً و لا طفلاً علی الثدی یرضع نه بزرگی و نه طفل صغیری که شیر خواره بود
ایا جدنا صرنا حیاری حواسراً ای جد بزرگوار ما گردیدیم ما سر برهنه
و حیران کانا سبایا الروم بل نحن اوضع که گویا ما اسیران روم بودیم
بلکه

بلکه ما پست تر از آن ایا جدنا لو انت ترانا اذلة ای جد بزرگوار اگر تو
ما را ببینی با حالت خوار که الی اعادینا نساق و نصرع و
بزاریم و بر دشمنان خود تضرع بنمودیم ایا جدنا لم یرحم القوم لم
نبد ای جد بزرگوار طلب میکردیم از آن قوم جفاکار که بر ما رحم کنند
نمی نمودند از ایشان نه کسی که شفیعاً و لا من ذل الاساءة یدفع
شفاعت ما کند و نه احدی که دفع ظلم از ما نماید ایا جدنا شمر
یبرز منا عنانا ای جد بزرگوار شمر لعین مقنعه های ما را از سر ما و یضربنا
ضرب الاماء و یوجع و میزد ما را مانند زدن کنیزان و کنیزان دیده
مردم دیده خوار ما را ایا جدنا زین العباد مکبل ای جد بزرگوار
زین العابدین فرزند حسین شهید علیل سقیم مدنف متوجع
در حالتی که بیمار دربند و ضعیف از درد و تا بکربلا و دمشق اورا ببیند بود
اذا ما رآنا حاسرات بلا غطاء سر و دست که ما را برهنه بی مقنعه

سر و بر هنه میدید یکاد الحشا تنفت و الروح تنزع نزدیک
بود که از غم ما دلش در هم کند و جان از تن او بیرون رود فیصرف عنا الوجه
من غیر بغضة پس ماند اسیر بند و دل چنین ما را بدان حالت میدید طاقت
نداشت که نگاه کند و یرنوا الی راس الحسین فیجزع
پس او روی بجانب دیگر میکرد و سر بریده پدر را میدید بجزع و افغان
مینمود و ایضا شیخ مذکور ذکر کرده که در روایت وارد شده که پیش از آمدن
سید الشهدا بدر خیمهای زینب خاتون خواهر آنحضرت در خیمه نشسته بود
با غم و اندوه تمام در حالتی که سر خود را بر ستون خیمه نهاده متفکر و حیران بود
در کار خود و عیال و اطفال آن امام مظلوم بعضی در آنحالت گریه و زاری
میکردند و بدرگاه الهی میت ... و میگفتند ... وا العطش العطش
که دلهای ما کباب شده و سینها در فقرهای ما تیره و خراب شده و از یکی تب
کودکان دیگر می گفتند ای عمه ما را چه شده که پدر ما نمی آید نبز دما و نمی بلند
حالت

حالت درد ما پس زینب خاتون ایشان را تسلی میداد و میگفت ای
جگر گوشگان برادر من صبر کنید که عنقریب پدر شما بنزد شما می آید و جهت
شما آب خواهد آورد و این اطفال ستم رسیده در تشنگی لت بعضی بر روی زمین
غلطیده و پاره پاره را ناله و افغان العطش العطش با آسمان بلند گردیده
و جمعی از تشنگی در رهانند که سیلاب خون از دیده بیا رسیده ناگاه صدای شیهه
ذوالجناح بگوش زینب خاتون رسید و هوش الیه پس با آن بیچارگان گفت که گمان
دارم که پدر شما بجهت شما آب آورده باشد این بگفت زینب و از خیمه بیرون
دوید سه بچه و اطفال خسته جگر همگی بدان دگر بیان او در او گرفتند چون از خیمه
بیرون آمد نظرش با اسب افتاد که عنانش بدرست دیا پیچیده و زین از پشتش
غلطیده و سر در دو خاک بخون غلطیده و اشک گلگون از دیده ها بر ریده و شیهه
کنان از میدان رسیده چون نظر ... زین برخالی دید فریاد بر کشید که وا حسیناه
وا قرة عیناه وا ای حسین تو بدیده بقتلی ... گرفتن این الاطفال

بدر حالی و یتیمان بی مال و عیال بی پر و بال و بی پرستاران پایمال را بنگر که زین
العابدین فرزند بیمارت را که سپردی و خواهران حیرانت را چگونه نظر التفات بر
داشتی ای برادر گرامی خواهرت امید داشت که فدای تو گردد نه آنکه بعد از تو زنده
مانده باشد که نه امید کرد و بعد از تو نگشت حامی بیچارگان بعد از تو نگشت هر در
ماندگان فدای تو گردم ای برادر مهربان وای فرزند پسندیده سید پیغمبران
وای نور دیدهٔ علی مرتضی و سیدهٔ عالمیان پس ام کلثوم و سایر دختران و خواهران
صدا بشیون و افغان بلند کردند و ملائکه هفت آسمان و زمین را بگریه درآوردند
و اسب سه البیمه بمیدان می‌دوید چون صاحب خود را بی سر میدید گاهی سم و پیشانی خود را
بخون حلق بریده میمالید و زمانی بدر خیمهٔ آن مظلوم شهید میکرد و به در خط
شیهه کنان با دیدهٔ گریان دوان دوان خود را بخیمه میرسانید و هر چند مخدرات عصمت
خطاب باو میکردند که ای ذوالجناح سید و سرور و امام نیک اختر ما را چه کردی چنانچه
بردی چرا تنها در دست بیر افکنده اشک خونین از دیده باریدی مجملا از اضطراب

و ناله

و ناله آن حیوان بی زبان چندان شورش و ناله و فغان در آن بیابان افتاد
که نه دیده را تاب دیدن و نه گوش را طاقت شنیدن بود و شیخ مذبور در این مقام
ذکر کرده که چون زینب از مرثیه خواندن فارغ شد خود را در معرکه کارزار
فکند ناگاه نظرش بر جسد مبارک برادر خود سید الشهداء و قتیل مظلوم دشت
کربلا افتاد پس آن حضرت را با شهدای دیگر دید که بخاک و خون طپیده
دید یک یک بخون خود غلطیده بی اختیار رخ خود را بر بدن مطهر برادر بزرگوار انداخت
و زاری کنان فریاد بر آورد که واحسیناه وامظلوماه واغریباه فدای تو گردم
ای خلاصه ... سنه ۱۲۵

[illegible]